

عقیده اسلامی

اصول سه گانه، قواعد چهار گانه و کشف شباهات

تألیف:

شیخ الإسلام

امام محمد بن عبدالوهاب رحمه الله

مترجم:

آیت الله العظمی علامہ

سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی رحمه الله

جميع الحقوق الفكرية والطبعية محفوظة

جميع الحقوق محفوظة، ولا يسمح الإلقاء من هذا الكتاب أو نقله في أي شكل أو واسطة، سواء أكانت إلكترونية أو ميكانيكية، بما في ذلك التصوير بالنسخ (فوتوكopi)، أو التسجيل، أو التخزين والاسترجاع، دون إذن خططي من المؤلف.

عنوان فارسي كتاب

عقیده اسلامی

(اصول سه گانه، قواعد چهار گانه و کشف شباهات)

عنوان عربي كتاب

العقيدة الإسلامية

تأليف

شيخ الإسلام أمام محمد بن عبد الوهاب

مترجم

آية الله العظمى علامة

سيد أبوالفضل ابن الرضا البرقعي قمي

(١٢٣٠-١٤١٤ هـ.ق) مطابق (١٢٨٧-١٣٧٠ هـ.ش)

www.borqei.com

ناشر

دار العقيدة للنشر والتوزيع

www.aqideh.com

چاپ اول / الطبعة الأولى

٢٠١٤ / ١٤٣٥ هـ

ناظر علمي و فني

مجموعه موحدین

www.mawahedin.com

contact@mawahedin.com

ج) دار العقيدة للنشر والتوزيع ١٤٣٥ هـ

فهرسة مكتبة الملك فهد الوطنية أثناء النشر

محمد بن عبد الوهاب بن سليمان

العقيدة الإسلامية / الفارسية / محمد بن عبد الوهاب بن

سليمان؛ سيد أبوالفضل الرضا البرقعي القمي - المدينة

المنورة ١٤٣٥ هـ

٢٥٠ ص؛ ٢٤٠ سم

ردمك: ٩٧٨-٦٠٣-٩٠٤٢٩-٨-٣

١. العقيدة الإسلامية ٢. التوحيد

أ. القمي، سيد أبوالفضل الرضا البرقعي (محقق)

ب. العنوان

٢٤٠ ديوبي: ١٤٣٥ / ١٩٨٤

توزيع شركة مكتبة **العبيكان**
Oberkon

المملكة العربية السعودية - الرياض - المحمدية

طريق الأمير تركي بن عبد العزيز الأول

هاتف: ٤٨٠٨٦٥٤ - فاكس: ٤٨٨٩٠٢٣

هاتف مجاني: ٩٢٠٠٢٠٢٠٧

ص.ب: ٦٢٨٠٧ الرياض ١١٥٩٥

فهرست مطالب

۱	مقدمه مجموعه کتاب‌های موحدین
۵	مقدمه ناشر
۹	سخن مترجم
۱۵	۱ رساله اصول سه‌گانه
۱۷	اصل اول
۲۲	انواع عبادات و اختصاص آنها به خدای تعالی
۲۷	اصل دوم
۲۷	[جزء اول: اسلام]
۳۰	جزء دوم: ایمان
۳۱	جزء سوم: احسان
۳۳	اصل سوم: شناختن پیامبر مان حضرت محمد ﷺ
۳۹	۲ رساله قواعد چهار‌گانه
۴۲	قاعده نخست
۴۳	قاعده دوم
۴۶	قاعده سوم
۴۹	قاعده چهارم

۵۱	۳ کشف شباهت مشرکان
۵۸	۳-۱ دعوت به توحید، دشمنانی دارد
۵۹	۳-۲ سلاح مسلمان، قرآن است
۸۷	خاتمه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

مقدمه مجموعه کتاب‌های موحدین

حمد و سپاس خداوندی که نعمت اسلام را بر بندگان خود ارزانی داشت و از میان آنان، بهترین و پاک‌ترین ایشان را برای ابلاغ پیام آزادی و آزادگی برگزید؛ و درود و سلام پروردگار یکتا بر اهل بیت بزرگوار، صحابه کرام و تابعین گران‌قدر پیامبر دوستی و رحمت. دینی که امروز مفتخر به آنیم، ثمره مجاهدت‌ها و از جان گذاشتگی‌های مردان خداست؛ آنانی که در راه حفظ و نشر پیام الهی، خالصانه مهر حق در دل و مهر نام پاکش بر لب داشتند و در راه صیانت از کلام خداوند سبحان و سنت پیامبر مهربان، جان و مال و عرض بر کف نهادند و جز خشیت و خوف آفریدگار، ترسی به دل راه نداند.

آری، اسلام عزیز این گونه رشد کرد و بالید و بر بلندای آسمان بانگ یکتاپرستی و برابری سر داد. اما در این میان، کینه دشمنان قسم خورده و جور عالمان مُتهّک و جاهلان مُتنسّک، قامت رعنای دین حق را هدف گرفت؛ و شرک و غلو و گزافه و دروغ، چنان طوفانی بر پا کرد که چهره زیبای آیین حق، در پس دروغ‌پردازی‌های غوغای سالاران دین فروش در مُحاق افتاد. این روند دوری از حقایق دین و سنت حسنۀ رسول‌الله، به ویژه پس از روی کار آمدن پادشاهان صفوی در قرن نهم هجری و زمامداران جمهوری اسلامی در عصر حاضر، سیر صعودی گرفت؛ تا جایی که امروز،

مساجد، محل سینه زنی و عزادری است؛ صدای قرآن برنمی خیزد مگر بر مزار مردگان؛ روایات شاذ و خودساخته، جایگزین سنت پیامبر شده است؛ مداحان جاهم و عوام فریب، تبدیل به فرهنگ ناطق دین شده‌اند؛ تفسیر به رأی و روایات مجعلو، مستمسکی شده است برای جدایی انداختن بین شیعه و سنی؛ و دریغ که ندانستند از این تفرقه و خصوصیت، بهره و منفعت از آن کیست!

آنچه امروز به نام تقریب مذاهب اسلامی در ایران سر می‌دهند، چیزی نیست مگر هیاهوی تبلیغاتی و گرد و خاک سیاسی که در سایه پوشش رسانه‌ای گستردده، مقصودش جلب توجه سیاسی و ترسیم چهره‌ای مناسب از حکومت شیعی ایران در جهان است. نگاهی به عملکرد سردمداران، روحانیون و مراجع شیعه ایران، خود گویای این حقیقت است که تقریب مذاهب و دوستی و برادری دینی، به شیوه زمامداران ایران، خواب و خیالی بیش نیست و «دو صد گفته چون نیم کردار نیست».

در این میان، مسلمان موحدی در ایران، از دل جامعه خرافه زده شیعه امامیه برخاستند و کمر به بیداری جامعه غفلت زده خود بر بستند؛ سراپا شور و شهامت شدند و قلم فرسودند و سخن دردادند؛ زنگار شرک را به صیقل توحید و سنت زدودند و بی پروا فریاد برآوردهند که:

برخیز تا یکسو نهیم این دلق ازرق فام را
بر باد قلّاشی دهیم این شرکِ تقوا نام را
هر ساعت از ما قبله‌ای با بتپرستی می‌رود
توحید بر ما عرضه کن تا بشکنیم اصنام را
حیدر علی قلمداران قمی، که از زمرة این بزرگواران بود، در کتاب ارزشمند شاهراه اتحاد، علت این تفرقه را در جهل مسلمین نسبت به کتاب خدا و سیره پیامبرش می‌دانست و کوشید تا با ریشه‌یابی دیگر علل جدایی فرقه‌های اسلامی، گامی حقیقی و موثر در جهت تقریب مذاهب بردارد. تلاش و جدیت دیگر علماء و دلسوزان اسلام، همچون آیت الله سید ابوالفضل برقلعی قمی، سید مصطفی حسینی طباطبائی، آیت الله شریعت سنگلچی، یوسف شعاع و بسیاری دیگر از این مجاهدان راه حق، بدون شک، الگویی است برای حق پژوهان و جویندگان گوهر دین، تا با تأسی از شیوه دین پژوهی و

عيار سنجی مدعیات دینی و در سایه آموزه‌های ناب قرآن و سنت، در جهت پژوهش‌های یکتاپرستانه گام‌های موثری بردارند و گمگشتنگان را مدد رسانند تا ره به ساحل سلامت برند و از گرداد شرک و توهّم رهایی یابند.

تلاش‌های خستگی ناپذیر این را در مدار عرصه یکتاپرستی، رسالتی را بر دوش دیگرانی می‌گذارد که شاهد گرفتاری‌های دینی جامعه و جدایی مسلمانان از تعالیم حیات‌بخش اسلام، به ویژه در ایران هستند.

لازم به ذکر هست که اصلاح‌گرانی که امروز کتاب‌هایشان را منتشر می‌کنیم، در خلال تغییر مذهب از شیعه دوازده امامی، که در گذشته پیرو آن بوده‌اند، مرحله‌های متعددی را پشت سر گذشته‌اند و باطل بودن عقاید شیعه امامی مانند امامت از دیدگاه شیعه، عصمت، رجعت و غیبت و اختلافاتی را که میان صحابه رخ داده به صورتی تدریجی و در چند مرحله کشف کرده‌اند؛ به همین دلیل عجیب نیست که در تعدادی از کتاب‌هایی که در ابتدای امر تأليف کرده‌اند، برخی از اثرات و بازمانده‌های عقاید گذشته به چشم بخورد. ولی کتاب‌های بعدی آنها از این عقاید غلو آمیز رها شده، بلکه کاملاً از آن پاک شده است؛ به هدف نزدیک شده و بلکه عقیده بی‌آلایش و پاک توحیدی را در آغوش کشیده‌اند.

اهداف

آنچه امروز در اختیار دارید، تلاشی است در جهت نشر معارف دین و ادای احترام به مجاهدت‌های خستگی ناپذیر مردان خدا. هدف از انتشار این مجموعه، این است که:

۱- امکان تنظیم و نشر آثار موحدین، به صورت اینترنتی، الکترونیکی، لوح فشرده و چاپی مهیا شود، تا زمینه آشنایی جامعه با اندیشه و آراء توحیدی آنان فراهم و ارزش‌های راستین دین، به نسل‌های بعد منتقل گردد.

۲- با معرفی آثار و اندیشه‌های این دانشمندان موحد، چراغی فرا راه پژوهش‌های توحیدی و حقیقت‌جویانه قرار گیرد و الگویی شایسته به جامعه اندیشمند ایران معرفی شود.

۳- جامعه مقلد، روحانی‌گرا، مرجع محور و مذاخ دوست ایران را به تفکر در اندیشه‌های خود و ادارد و ضمن جایگزین کردن فرهنگ تحقیق به جای تقلید، به آنان نشان دهد که چگونه از دل شیعه غالی خرافی، مردانی برخاستند که با تکیه بر کلام خدا و سنت رسول، ره به روشنایی توحید بردن.

۴- با نشر آثار و افکار این موحدین پاک‌نهاد، ثمرة پژوهش‌های بی‌شایه آنان را از تیغ سانسور و مُحاق جهل و تعصب زمامداران دین و فرهنگ ایران به در آورد و با ترجمه این کتاب‌ها به دیگر زبان‌ها، زمینه‌ای فراهم کند برای آشنایی امت بزرگ اسلام در دیگر کشورها با نگرش‌ها و اندیشه‌های یکتاپرستان مسلمان در ایران.

چشم انداز

تردیدی نیست که دستیابی به جامعه‌ای عاری از خرافه و بدعت و رسیدن به مدینه فاضله‌ای که آرامش در جوار رضایت حضرت حق را به همراه دارد، جز با پیروی از آموزه‌های اصیل و ناب قرآن و سنت پاک پیامبر مهر و رحمت ﷺ مقدور نخواهد بود. هدف غایی دست اندر کاران مجموعه موحدین، آن است که با معرفی آثار این بزرگان جهاد علمی، الگوی مناسبی برای دین‌پژوهان و جویندگان راه حق فراهم آورند، تا شناخت و بهره‌گیری از فضایل دینی و علمی این عزیزان، بستر مناسبی باشد برای رشد و تقویت جامعه توحیدی و قرآنی در ایران و نیل به رضایت خالق و سعادت مخلوق. باشد که خداوند، این مختصر را وسیله علو درجات آن عزیزان قرار دهد و بر گناهان ما، قلم عفو کشد.



مقدمه‌ی ناشر

سپاس خداوند بزرگی را که نعمت بندگی اش را بر ما عرضه کرد و درود و سلام خداوند بر پاکترین خلق خدا و آخرين فرستاده پروردگار - محمد مصطفی - و خاندان و اصحاب پاک نهادش.

مسلمانان در طول قرن‌های گذشته، به برکت و موهبت اسلام عزیز و پیروی از کلام گهربار رسول خدا، در دانش اندوزی و علم آموزی، گوی سبقت از دیگران ربودند، چنان که در پایان خلافت عباسی، دانشمندان مسلمان، سرآمد دوران خود شدند و نیمة دوم سده دوم هجری قمری، بیت‌الحکمه، که در دوره خلافت هارون‌الرشید عباسی در بغداد تأسیس شده بود، به بزرگترین نهاد آموزشی و پژوهشی جهان تبدیل شد و به دلیل فعالیت‌های فرهنگی و علمی اش در عرصه‌های مختلف تأثیف، ترجمه، استنساخ و پژوهش در دانش‌های گوناگون پزشکی، انسانی و مهندسی، هنوز به عنوان نماد تمدن اسلامی شناخته می‌شود.

بدون شک، چنین توانمندی و شکوهی همچون خاری در چشم، دشمنان اسلام را می‌آزِرد؛ پس بر آن شدند تا با ایجاد زمینه‌های اختلاف و تفرقه افکنی در میان مسلمین، این شکوه و عظمت را، که ناشی از اتحاد و یکدیگر و برادری میان آنان بود، از بین ببرند

و تفرقه را طوفانی بلا خیز کنند، تا چشم‌ها را بر زیبایی حق بینند و خورشیدِ دین را در پسِ ابرهای بدعت و خرافه پنهان کنند و چنان که شیخ سعدی می‌گوید:

هوا و هوس، گردِ برخاسته
حقیقت، سرایی است آراسته
نیند نظر، گرچه بیناست مرد
تلاش‌های برنامه ریزی شده و بلند مدتِ مغرضانِ اسلام برای بستن چشمِ مسلمانان
به روی حقیقتِ دین، سستی و کاهلی مسلمین در فراغیری و نشر معارف دین و دوری
جستن آنان از سنت ناب و هدایتگر رسول خدا، منجر به بروز چنان شکاف و اختلاف
عمیقی در امت اسلام شد که تبعات شوم آن، امروز نیز دامنگیر آنان است.

به موازات تلاش‌های خصم‌انه دشمنانِ پیامبر خدا ﷺ برای به انحراف کشیدن آموزه‌های اسلام و وارد کردن بدعت‌های گوناگون در دین، مؤمنینی پاکنها و دلسوز، این خطر را دریافتند و در جهادی مستمر برای احیای اسلام و سنت نبوی، به پا خاستند و با شجاعتی کم نظیر، قلم در دست گرفتند و در دل شیعیان خرافه‌پرست، به اشاعه فرهنگ و اعتقادات اصیل اسلام پرداختند؛ فریاد توحید سر دادند و خواب دین فروشان و بدعتگذاران را آشفته نمودند. این موحدینِ حقیقت‌جو، به تأسی از پیامبر شریف اسلام، حقیقت را فدای مصلحت نکردند و در این راه، جان را تحفه بارگاه حق تعالی نمودند، و به راستی: ﴿أَلَا إِنَّ أُولَيَاءَ اللَّهِ لَا حَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [یونس: ٦٢]

آنچه در این مجموعه آمده است، جرمه‌ای است از دریای معرفت الهی و گزیده‌ای است از آثار موحدین خداجویی که در آغاز، از طایفه شیعیان بودند؛ نور خدا در دلشان تابیدن گرفت و توحید را سرلوحه حیات با برکتشان قرار دادند. این افراد، که همگی از علما و نویسنگان و محققین طراز اول جهان تشیع در ایران بوده و هستند، در سیر تحول فکری (و، بالطبع، در آثارشان) حرکتی گام به گام داشتند؛ به این معنا که نگرشان به مسایل مختلف اعتقادی، به یکباره متحول نشده است، بلکه با گذشت زمان، مطالعات گسترده و تعامل با دیگر همفکرانشان، به مسیری نو گام نهاده‌اند. لذا، ممکن است برخی از اظهار نظرها یا نتیجه گیری‌ها در آثار این افراد، که در این مجموعه آمده است، کاملاً

منظبق با رویکردهای دینی و اعتقادی اهل سنت و جماعت نباشد؛ با این وجود، به دلیل اهمیت این آثار در هدایت شیعیان ایران و دیگر اقوام پارسی زبان، به انتشار آن اقدام نمودیم. همچنین، دیدگاهها و موضع فکری مطرح شده در این کتاب‌ها، الزاماً دیدگاه‌های ناشر و دست اندکاران انتشار این مجموعه نیست، اما بی‌تردید، نفحه‌ای است از نفحات حق و نوری است از جانب پروردگار، برای هدایت آنانی که به دور از تعصبات و گمانه زنی‌های تاریخی، فرقه‌ای و مذهبی، جویای حقیقت هستند.

نکته قابل تأمل این است که برای آگاهی از دیدگاه‌های این افراد، نمی‌توان تنها به مطالعه یک جلد از آثارشان بسته کرد، بلکه نیاز است که زندگی آنان به طور کامل مطالعه شود، تا چگونگی انقلاب فکری شان و انگیزه‌ها و عوامل آن کاملاً شناخته شود. برای مثال، آیت الله سید ابوالفضل برقعی قمی، کتابی دارد با عنوان «درسی از ولایت» که آن را در اوایل دوران تطور فکری اش به رشته تحریر درآورده است. او در این کتاب به بحث درباره ائمه و ادعای شیعه درباره ولایت و امامت^۱ بلافصل ایشان پس از پیامبر خدا پرداخته؛ عدد ائمه را دوازده نفر دانسته؛ بر وجود و حیات محمد بن حسن عسگری، به عنوان دوازدهمین امام، صحّه گذاشته و آن را پذیرفته بود. اما چند سال بعد، کتابی با نام «تحقيق علمی در احادیث مهدی» نوشته و نتایج پژوهش‌هایش، حاکی از جعلی و دروغ بودن تمام احادیث، اخبار و گزاره‌های تاریخی مرتبط با ولادت و وجود امام زمان بود. از این مثال و موارد مشابه دیگر، چنین برمی‌آید که اطلاع از حوادث و رویدادهای زندگی موحدین و مطالعه مجموعه آثار آنان، با در نظر گرفتن تقدم و تأخیر نگارش آنها، بهترین راه برای آگاهی از سیر تحول اندیشه و آثار ایشان است.

امید است آثار این بزرگواران و تلاش‌های متولیان نشر آنها، زمینه‌ای باشد برای بازگشت به مسیر امن الهی و عبادت خالصانه خالق. امید که خداوند بزرگ، این مختصر را موجب بخشش گناهان و لغزش‌های ما فرار دهد و روح آن عزیزان را در جوار مهر و لطف خود گیرد.

بسم الله الرحمن الرحيم

سخن مترجم

سال‌های بسیار در مجالس و محافل ایران، از سخنرانان دینی نسبت به طایفه وهابی، که ساکن حجازند، طعن و لعن و بدگویی شدیدی می‌شنیدم. ایشان این نام (وهابی) را برای خود بر نگزیده‌اند، بلکه خود را مسلمان می‌خوانند. محمد بن عبدالوهاب، دانشمند مصلحی بود که در اوایل قرن ۱۲ هجری، برای از میان برداشتن خرافات دینی رایج در میان مسلمین، قیام و عده‌ای را به نظر اصلاحی خود دعوت کرد. این، نامی است که از سوی دیگر فرقه‌های اسلامی به پیروان و مقلدین او اطلاق می‌شود. در ایران هر کس از بزرگان و علمای دینی، حقیقتی از حقایق قرآن و اسلام و توحید را بیان کند، که با میل و مذاق شیعیان سازگار نباشد، بلاfacile او را وهابی می‌نامند و دلیلی بر رد او ندارند، جز اینکه او وهابی است و به همین بهانه، او را سرزنش و محکوم می‌کنند. من همواره تعجب می‌کردم و از خود می‌پرسیدم که چگونه هر کس حقیقتی از قرآن را بیان کند، او را وهابی می‌خوانند؛ مگر وهابی‌ها چه عقایدی دارند؛ مگر ما به قرآن تممسک نمی‌جوییم؛ مگر پیامبر اسلام ﷺ و علی بن ابیطالب (علیه السلام) و سایر بزرگان، تابع قرآن و تممسک به آن نبوده‌اند؟

همچنین، بسیاری از علمای روشنفکر و متدين را می‌دیدم که هر گاه می‌خواستند پرده‌ای از یکی از حقایق قرآنی بردارند و مردم را با توحید قرآن آشنا سازند، به بهانه

وهابی گری ایشان را محاکوم و عوام را علیه او تحریک می کردند؛ بزرگانی مانند آیات عظام؛ حاجی سید اسدالله خرقانی، خالصیزاده، شریعت سنگلچی، وحیدالدین مرعشی نجفی، سید محسن حکیم، حجت الإسلام جلالی قوچانی^۱ و امثال ایشان. پس در صدد برآمدم تا بنا به اصل «الإنسان حريصٌ عَلَى مَا مُنِعَ»^۲، جستجو و تحقیق نمایم و ببینم وهابیان چه می گویند و باورهایشان چیست؛ اگر واقعاً مسلمانند که خون و مال و آبروی آنان محفوظ و بدگویی و غیبت ایشان حرام است. رسول خدا^۳ فرمود: «من جنگ کردم تا مردم لِإِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ بَگویند و موحد شوند»، و فرمود: «عَرْضُ الْمُسْلِمِ كَدَمِهِ»^۴. همان طور که قتل مسلمان، از گناهان کبیره است، ریختن آبروی او نیز چنین است. متأسفانه از جماعت وهابیان، نه کسی را در ایران یافتم تا تحقیق کنم و نه کتابی دیدم، تا اینکه در سال ۱۳۵۲ش زیارت بیت الله الحرام مشرف شدم. در سفر به مدینه، کتابی دیدم با عنوان «في العقيدة الإسلامية للشيخ الإمام محمد بن عبد الوهاب». به خود گفتم: «عقیده هر کس را باید از خود او و یا از کتاب او جویا شد و به دیگران نباید مراجعه کرد، زیرا ممکن است کم و زیاد و یا تحریف و غرض ورزی نمایند، پس بهتر این است که کتاب خود این شخص، که مؤسس و مرجع بوده، مطالعه شود، تا از عقاید او و پیروانش شناخت حاصل گردد». به هر حال، آن کتاب را برای مطالعه گرفتم. برخی از دوستان از من خواستند تا آن را به فارسی ترجمه کنم، تا کسانی که با عقاید وهابیت آشنا نیستند، آگاه گرددند. لذا آن کتاب را بدون کم و زیاد ترجمه کردم و در مواردی که نیاز به توضیح بود، بین پرانتز بیان کردم.

این کتاب، مشتمل بر سه رساله از شیخ الإسلام محمد بن عبد الوهاب است، که در سال ۱۳۹۰ق در ۶۳ صفحه چاپ شده است. رساله اول، مباحثی است درباره شناخت

۱- طلاب نجف کتابی منتشر ساخته اند و به گمان خود، اثبات کرده اند که آیت الله حکیم، وهابی است!

۲- انسان، بر هر چه که از آن منع شود، حريص و علاقه مند می شود.

۳- آبروی مسلمان، مانند خون اوست.

خدا، دین و پیامبر؛ رساله دوم، در بیان راه صحیح در پیروی دین حنیف و ملت ابراهیم؛ رساله سوم، شباهتی را که مغرضین بر اسلام و توحید وارد کردند، رد و جواب آنان را بیان کرده است.

هدف ما از ترجمه و نشر این کتاب، آن است که مردم بدانند که امروز، زمان تفرقه و نفاق نیست و بر هر فرقه از فرقه‌های مسلمین، واجب است که درگیری و بدگویی از یکدیگر را کنار بگذارند و بازیچه و ابزار دست دشمنان اسلام و استعمارگران نباشند. امروز، که مسلمین به خاطر تفرقه ضعیف شده، دشمنان در میانشان رخنه کرده و دین و آبروی آنان در خطر است، باید خود با هم متحده شوند و، لاقل، با یکدیگر به کینه و سیز بر نخیزند و به نام ولایت آل محمد (علیهم السلام) عوام بیچاره را علیه یکدیگر تحریک نکنند.

تمام مسلمین، حتی سینیان متعصب، آل محمد ﷺ را دوست دارند و به دوستی امیرالمؤمنین و فرزندان حضرت زهرا علیها السلام افتخار دارند. دوستِ آل محمد ﷺ کسی است که در میان مسلمین تفرقه نیاورد؛ به فحاشی و بدگویی مسلمان و گوینده «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ» نپردازد؛ تمام مسلمین را برادر یکدیگر بداند و آیه شریفه «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَعَرَّفُوا...»^۱ را مد نظر قرار دهد؛ مانند عده‌ای دکاندار تفرقه‌انداز، مسلمین را به یکدیگر بدین نکند؛ اگر در مسایل علمی و یا دینی کسی اشتباهی کرد، فوری به تکفیر و لعن و تفسیق او نپردازد و جنجال راه نیندازد، بلکه به لطف و خیرخواهی و با دلایل علمی و قرآنی، اشتباهات را گوشزد و اختلافات را کم کند. بسیاری از گویندگان را سراغ دارم که از دانش بهره‌ای نبرده و کتابی را که نخوانده و از محتوای آن بی‌خبرند، تکذیب می‌کنند. هدف ما دعوت به مذهب این و آن نیست. ما مسلمانیم و دعوت ما به خدا و قرآن و اسلام است. امروز، تمام مسلمین، قرآن را قبول دارند و کتاب آسمانی خود می‌دانند. ما تمامی مسلمانان را دوست داریم و اگر

۱- «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید ...». [آل عمران: ۱۰۳].

سخن حق بگویند، می‌پذیریم و از عداوت و کینه‌توزی، به خدا پناه می‌بریم. ما معتقدیم تمام فرقه‌های اسلامی باید خود را مسلمان بنامند؛ همانطور که خدا به رسول خود امر فرموده که:

﴿... وَأَمِرْتُ أَنَّ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾^۱.

ما نیز باید از رسول خدا^۲ پیروی کرده و خود را مسلمان بنامیم و از نام‌ها و مذهب‌های تفرقه‌آور دوری کنیم. پس هر فرقه از مسلمین، اگر تعصب را کنار گذارند و خود را مسلمان بنامند، یک قدم بزرگ در راه وحدت و اتحاد برداشته‌اند، و یا دست کم، سایر مسلمین را به نام مذاهب دیگر تکفیر نکنند **﴿وَمَنْ يَتَنَعَّمْ بِعِيرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِيرِينَ﴾**^۳.

به هر حال، ما مندرجات این رساله را بر خلاف کتاب خدا و سنت رسول الله^۴ ندیدم و نه تنها مجوز بدگویی و لعن در آن نیافته و دلیلی بر بطلان عقاید آن نداریم، بلکه تمام را مطابق کتاب خدا و سنت رسول خدا^۵ دیده‌ام. اگر کسی یکی از مطالب آن را باطل و یا بر خلاف کتاب خدا می‌داند، دلیل آن را ذکر کند؛ نه آنکه به دشنام و لعن پیردازد. خدای تعالی فرموده است:

﴿وَلَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا اللَّهَ عَدُوًّا بِعَيْرِ عِلْمٍ...﴾^۶.

در این آیه خدا از بدگویی نسبت به مشرکین نهی کرده است، پس کسانی که مدعی دوستی اهل بیت هستند، چگونه به دیگر مسلمین بد می‌گویند؟ امیرالمؤمنین^۷ چنانچه در نهج‌البلاغه خطبه ۲۰۴ ذکر شده چون دیده عده‌ای از اصحابش به لشکریان معاویه بدگوئی می‌کنند، نهی نمود و فرمود:

۱- «... و به من دستور داده شده که از مسلمین(گردن نهندگان) باشم». [یونس: ۷۲].

۲- «و هر که جز اسلام دینی [دیگر] جوید هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زینکاران است». [آل عمران: ۸۵].

۳- «و آنها ی را که جز خدا می‌خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی [و] به نادانی خدا را دشنام خواهند داد...». [الأنعام: ۱۰۸].

«من خوش ندارم که شما بد زبان و بدگو باشید، و لیکن اگر اعمال و احوالی از ایشان بر خلاف دیده اید، بیان کنید که آن صواب تر و برای عذر شما رساتر است و اگر بگویید در عوض فحش و بدگویی: خدایا، خون ما و ایشان را حفظ کن و بین ما و ایشان اصلاح نما، بهتر است.»

به هر حال، دشنام و بدگویی به گوینده شهادتین حرام و از گناهان کبیره و موجب خرسندی دشمنان اسلام است. اگر در صدر اسلام، عده‌ای با امیرالمؤمنین دشمنی کردند، مسلمانان زمان ما چه تقصیر دارند؟ ما نباید به بهانه رویدادهای تاریخی گذشته، به جان یکدگر بیفتیم.

خداوند در آیه ۱۴۱ سوره بقره فرموده است:

﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتُ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْكِلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾
«آن جماعت را روزگار سپری شد، برای ایشان است آنچه به دست آورده‌اند و برای شماست آنچه به دست آورده‌اید، و از آنچه آنان می‌کرده‌اند شما بازخواست نخواهید شد.»

ششم جمادی الأول ۱۳۹۴ قمری

هفتم خردادماه ۱۳۵۳ شمسی

ابوالفضل برقعی

۱

رساله اصول سه گانه

اصل اول

خدایت رحمت کند!

بدان که یاد گرفتن چهار مسئله بر ما واجب است:

نخست: اینکه خدا و رسول ﷺ و دین او را به همراه دلیل هر یک بشناسی؛

دوم: عمل به آنچه دانستی؛

سوم: دعوت کردن دیگر مردم به سوی آن؛

چهارم: صبر کردن بر اذیت و آزار در این راه.

دلیل این سخن، سوره عصر است که خدا فرموده:

﴿وَالْعَصْرِ ۝ إِنَّ الْإِنْسَنَ لَفِي حُسْرٍ ۝ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّلِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحُقْقِ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبَرِ ۝﴾ [العصر: ۱-۳]

«سوگند به عصر [غلبه حق بر باطل] که واقعا انسان دستخوش زیان است مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده و همدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده‌اند. شافعی حَفَظَهُ اللَّهُ می‌گوید: «اگر خدای تعالی بر بندگان خود، جز این سوره، حجتی نازل نمی‌نmod، همانا (این سوره) ایشان را کفایت می‌کرد».

بخاری حَفَظَهُ اللَّهُ می‌گوید: دانستن، قبل از گفتن و عمل کردن است و دلیل آن، قول خدای تعالی است که در آیه ۱۹ سوره محمد، که فرمود:

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَسْتَغْفِرُ لِذَنْبِكَ﴾

«پس بدان که هیچ معبدی جز خدا نیست و برای گناه خویش آمرزش جوی».

در این آیه، به ابتدا علم قبل از قول و عمل تأکید نموده است.

بر هر مرد و زن مسلمان واجب است که سه مسئله را بداند و به آن عمل کند:

مسئله نخست: خدای تعالی ما را خلق کرده، روزی داده و بدون سرپرست نگذاشته است؛ به سوی ما رسول ﷺ فرستاده که هر کس او را اطاعت کند وارد بهشت و هر کس از او سرپیچی کند، داخل دوزخ خواهد شد. دلیل این مطلب، قول خدای تعالی در آیه ۱۵ و ۱۶ سوره مزمول است:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَهِيدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخْذَنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا﴾

«بی گمان ما به سوی شما فرستاده‌ای که گواه بر شماست روانه کردیم همان گونه که فرستاده‌ای به سوی فرعون فرستادیم. [ولی] فرعون به آن فرستاده عصیان ورزید پس ما او را به سختی فرو گرفتیم».

«البته تا زمانی که زنده و میان مردم است، گواه حال ایشان است، اما چون وفات کرد، از دنیا بی‌اطلاع است، چنانچه در سوره مائدہ آیه ۱۱۷ حضرت عیسیٰ ﷺ می‌گوید:

﴿...وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيَتِنِي كُنْتَ أَنْتَ الْرَّقِيبُ عَلَيْهِمْ﴾

«... و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم پس چون روح مرا گرفتی تو خود بر آنان نگهبان بودی و تو بر هر چیز گواهی».

به تصریح آیه ۱۰۹ همان سوره، در روز قیامت تمام پیامبران از قوم خود اظهار بی‌اطلاعی کرده و می‌گویند پس از موت از حال امت خبر نداریم^[۱].

مسئله دوم: اینکه خدا نپسندیده که در عبادت او، احده را شریک کنند، نه فرشته مقرب و نه پیامبر مُرسَلی را؛ دلیل آن، آیه ۱۸ سوره جن می‌باشد:

۱- ﴿يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أَجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَمُ الْعُيُوبِ﴾ [المائدہ: ۱۰۹]

«[یاد کن] روزی را که خدا پیامبران را گرد می‌آورد پس می‌فرماید چه پاسخی به شما داده شد می‌گویند ما را هیچ دانشی نیست توبی که دانای رازهای نهانی».

﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾

«و به تحقیق مساجد ویژه خداست پس هیچ کس را با خدا مخوانید.»

[و آیات بسیاری در قرآن است با این مضمون که بندگان خدا را نخوانید؛ زیرا آنان صدای شما را نمی‌شوند و نمی‌توانند ضرری را از شما دور کنند].

مسئله سوم: اینکه هر کس اطاعت خدا کند و او را به یگانگی و توحید بپذیرد، جایز نیست که با دشمن خدا و پیامبر او دوستی کند؛ اگر چه نزدیکترین کسان او باشند. دلیل اول بر این امر، قول خدای تعالی است در آیه ۲۲ سوره مجادله:

﴿لَا تَحْجُدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُؤَدِّونَ مَنْ حَادَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا إِبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَبُدْخَلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَرُ خَلِيلِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾۲۲﴾

«قومی را نیابی که به خدا و روز بازیسین ایمان داشته باشند [و] کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده‌اند هر چند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشند دوست بدارند، در دل اینهاست که [خدا] ایمان را نوشت و آنها را با روحی از جانب خود تایید کرده است، و آنان را به بهشت‌هایی که از زیر [درختان] آن جویهایی روان است در می‌آورد، همیشه در آنجا ماندگارند، خدا از ایشان خشنود و آنها از او خشنودند، ایناند حزب خدا. آری، حزب خداست که رستگاراند.»

بدان خدا تو را به سوی طاعت [و پرستش] خود راهنماست، که همانا دین حنیف و شیوه عبادت ابراهیم این است که خدا را به یکتایی و بدون شریک بپرستی و دین را برای او خالص کنی، و خداوند همه انسان‌ها را به همین امر کرده و هدف از آفرینش ایشان، این [پرستش] بوده است. در آیه ۵۶ سوره الذاریات فرموده:

﴿وَمَا حَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾

«و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند.»

معنای عبادت، این است که فقط خدا را قابل پرستش بدنی و بزرگترین چیزی که خدا به آن امر نموده، یکتاپرستی است، و بزرگترین چیزی که از آن نهی نموده، شرک است. شرک، خواندن غیر خداست با او؛ و دلیل آن، آیه ۳۶ سوره نساء:

﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا...﴾

«و خدا را پرستید و چیزی را با او شریک مگردانید...»

پس هر گاه به تو گفته شد: «سه اصلی که شناخت آنها بر انسان واجب شده چیست؟» بگو: «شناخت خدا و دین او و رسول او، محمد ﷺ». پس اگر به تو گفته شود: «کیست پروردگارت؟»، بگو: «پروردگارم، آن است که مرا و همه جهانیان را با نعمت خود پرورش داده و او معبد من است؛ برایم جز او معبدی نیست؛ به دلیل قول خدای تعالی در سوره حمد:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

«ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان است».

و هر چه غیر خداست، از جهان است و من، یکی از موجودات جهانم و به آنچه می‌گوییم، ایمان دارم. [خداوند در آیه ۲۸۵ سوره بقره فرموده:

﴿... وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّهُمْ أَمَانٌ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكَتْبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطْعَنَا عُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾

«.... و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و فرستادگانش ایمان آورده‌اند [و گفتند:] میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم و گفتند: شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا، آمرزش تو را خواستاریم و فرجام به سوی توست.»]

پس اگر به تو گفته شود: «به چه چیز پروردگارت را شناختی؟» بگو: «به آیات و مخلوقاتش. به عنوان نمونه‌ای از آیات و مخلوقات خدای بزرگ، می‌توان به شب و روز، خورشید و ماه، زمین و آسمان‌های هفتگانه و آنچه در بین آنهاست اشاره کرد. خداوند متعال در آیه ۳۷ سوره فصلت می‌فرماید:

﴿وَمِنْ ءَايَتِهِ الْيَلْ وَالْهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَأَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقُوكُمْ إِنْ كُنْتُمْ إِلَيْاهُ تَعْبُدُونَ ﴾^{۲۷}

«و از نشانه‌های [وجود] او شب و روز و خورشید و ماه است. نه برای خورشید سجده کنید و نه برای ماه، و خدا را سجده کنید که آنها را خلق کرده، اگر تنها او را می‌پرستید».

در سوره اعراف، آیه ۵۴ فرموده:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ أَسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي الْيَلَ النَّهَارَ يَظْلِمُهُ وَحْيَثَا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ يَأْمُرُهُ أَلَا لَهُ الْخُلُقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴾

«در حقیقت پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید سپس بر عرش قرار گرفت، روز را به شب که شتابان آن را می‌طلبد می‌پوشاند و [نیز] خورشید و ماه و ستارگان را که به فرمان او رام شده‌اند [پدید آورد] آگاه باش که [عالی] خلق و امر از آن اوست، فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان».

پس، کسی دیگر نمی‌تواند بیافریند و امر نماید و فقط او معبد است، به دلیل قول خداوند تبارک که در آیات ۲۱ و ۲۲ سوره بقره فرموده:

﴿يَأَيُّهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾^{۲۸}
الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَشاً وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الْأَشْمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنَدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾^{۲۹}

«ای مردم، پروردگارتان را پرستش کنید که شما و کسانی را که پیش از شما بوده‌اند آفریده است، باشد که به تقوا گرایید. همان [خدایی] که زمین را برای شما فرشی [گسترده] و آسمان را بنایی [افراشته] قرار داد، و از آسمان آبی فرود آورد و بدان از میوه‌ها رزقی برای شما بیرون آورد، پس برای خدا همتایانی قرار ندهید در حالی که خود می‌دانید».

به گفته ابن کثیر، این آیه دلالت دارد که فقط پروردگار این مخلوقات، مستحق عبادت و خواندن است.

انواع عبادات و اختصاص آنها به خدای تعالی

انواع عباداتی که خدا به آنها امر نموده است، همگی فقط مخصوص پروردگار متعال هستند؛ از جمله: اسلام، ایمان، احسان، دعا، بیم [از عذاب] و امید [به رحمت]، توکل، پناه خواستن، زاری به درگاه خدا، ذبح، نذر و مانند آن. دلیل این سخن، قول خدای تعالی است که در آیه ۱۸ سوره جن:

﴿وَأَنَّ الْمُسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾

«و مساجد ویژه خداست پس هیچ کس را با خدا مخوانید».

پس هر کس یکی از این عبادات را برای غیر خدا انجام دهد، مشرک و کافر است. دلیل آن، قول خدای تعالی است که خواندن غیر خدا را کفر دانسته، و در آیه ۱۱۷ سوره مؤمنون فرموده:

﴿وَمَن يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًاٰءَاخَرَ لَا يُرْهِنَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَفِرُونَ﴾

«و هر کس با خدا معبد دیگری بخواند برای آن برهانی نخواهد داشت و حسابش فقط با پروردگارش می‌باشد در حقیقت کافران رستگار نمی‌شوند».

دلیل اینکه دعا، یکی از عبادات است، آن است که در حدیث آمده: «الدَّعَاءُ مُحْمَّلٌ بِالْعِبَادَةِ» یعنی: «دعا مغز عبادت است»، و قول خدای تعالی در آیه ۶۰ سوره غافر:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ أَدْعُونِي أَسْتَحِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَائِرِينَ﴾

«و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم در حقیقت کسانی که از پرسش من کبر می‌ورزند به زودی، خوار در دوزخ درمی‌آیند^۱».

۱- حق تعالی در این آیه، دعا را عبادت خوانده است. دعایی که عبادت تلقی می‌شود، با کمک خواهی مردم از یکدیگر، تفاوت دارد. برخی افراد ساده‌لوح و بی‌خبر می‌گویند: «همان گونه ما که پدر و مادر و یا فرزند خود را صدا می‌کنیم و از آنها چیزی می‌خواهیم (مثلاً می‌گوییم آب یا دارو بده) و این کار، شرک به حساب نمی‌آید، پس خواندن انبیا و اولیا و صالحین نیز شرک نیست». پاسخ این

است که منظور از دعا خواندن، درخواست کمک از نیروی غیبی است، نه درخواست‌های گرفتی و معمول. در خواهش‌های عادی، از فردی که حاضر و موجود است (مانند پدر، مادر، دکتر یا نانو) چیزی خواسته می‌شود و او را فقط وقتی می‌توان خواند که زنده و در دسترس باشد، اما اگر نانو بمیرد، نمی‌توان به او گفت: «نان بده» و به پزشک مرده نمی‌توان گفت: «دارو بده»؛ پس نمی‌توان دعای عبادت و عرض حاجت به درگاه معبد را با احتیاجات معمولی مقایسه کرد. به علاوه، روح انبیا و اولیا در این دنیا نیست؛ بلکه در دارالسلام، نزد پروردگارشان است؛ چنانکه خدا در آیه ۳۲ سوره نحل فرموده:

﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّهُمُ الْمَاتِكَةُ طَبَيْبَنَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ إِمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

«همان کسانی که فرشتگان جانشان را در حالی که پاکند می‌ستانند [و به آنان] می‌گویند درود بر شما باد به [پاداش] آنچه انجام می‌دادید به بهشت درآید».

پس ارواح طیبه، در عالم دنیا نیستند و اهل آن بی خبرند؛ چنانچه در آیه ۱۰۹ سوره مائدہ فرموده است که انبیا، پس از وفات، از امتهای خود خبر ندارند. و غیر پیامبر ﷺ به مدت صد سال مُرد و خر او خاک شد و چون خدا او را زنده کرد، خبر نداشت. پیامبر اسلام ﷺ فرمود: «روز قیامت عده‌ای از اصحاب مرا به طرف آتش می‌کشند، من می‌گویم: "خدایا، اینان اصحاب من هستند". خطاب می‌رسد: "تو نمی‌دانی اینان پس از تو چه کردند"».

پس انبیا، پس از وفات از امته خود خبر ندارند و اگر از جنایات مردم مطلع شوند، همواره ناراحت خواهند بود؛ حال آنکه دارالسلام و عالم آخرت، مکان راحتی است. پس چگونه می‌توان مدعوی را خواند که از حال داعی خبر ندارد؟ خداوند در آیه ۱۴ سوره فاطر فرموده است:

﴿إِن تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا أَسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكُفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ حَبِيرٍ﴾.

«اگر آنها را بخوانید دعای شما را نمی‌شنوند و اگر [فرض] بشنوند اجابتان نمی‌کنند و روز قیامت شرک شما را انکار می‌کنند و [هیچ کس] چون [خدای] آگاه تو را خبردار نمی‌کند». و در سوره آیات ۵ و ۶ احقاف فرموده:

﴿وَمَنْ أَضْلَلَ مِنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ﴾.

«و کیست گمراه‌تر از آن کس که به جای خدا کسی را می‌خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی‌دهد و آنها از دعایشان بی‌خبرند».

دلیل اینکه فقط باید از خدا ترسید و این ترس، جزئی از عبادات است، آیه ۱۷۵ سوره آل عمران می‌باشد:

﴿... فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾

«... پس اگر مؤمنید از آنان مترسید و از من بترسید.»

دلیل اینکه فقط باید به خدا امید داشت و این کار، عبادت است، آیه ۱۱۰ سوره کهف است:

﴿... فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلَيَعْمَلْ عَمَلًا صَلِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةَ رَبِّهِ أَحَدًا﴾

«... پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته پردازد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد.»

دلیل اینکه توکل به خدا، عبادت است، آیه ۲۳ سوره مائدہ است که فرموده است:

﴿... وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾

«... و به خدا توکل کنید، اگر مؤمنید.»

دلیل دیگر، آیه ۳ سوره طلاق:

﴿... وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ وَ...﴾

«... و هر کس بر خدا اعتماد کند او برای وی بس است ...».

دلیل اینکه رغبت و ترس و خشوع مخصوص حق تعالی است و عبادت محسوب می‌شود، آیه ۹۰ سوره انبیا می‌باشد:

﴿وَإِذَا حُشِرَ الْمَأْسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءَ وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَفِرِينَ﴾.

«و چون مردم محشور گردند دشمنان آنان باشند و به عبادتشان انکار ورزند.»

کسانی که خدای حاضر و ناظر و شنوا و بینا را گذاشته و به عنوان واسطه، کسانی را که بی خبر و غایب و دور هستند می‌خوانند، گویا با خدای خود سر عناد دارند، زیرا خداوند نفرموده است: «ای بندگان من! واسطه را بخوانید»، بلکه فرموده: «خودِ مرا بخوانید».

﴿... أَذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...﴾ [غافر: ۶۰] «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم».

چنانچه حضرت علی الصلی اللہ علیہ وسالہ وآلہ وسالہ در خطبه ۱۹۳ فرمود: «خدا مانند سلاطین نیست که دور از دسترس باشد، تا لازم باشد که محتاجان، وزیر و دربان او را بخوانند؛ خدا نه وزیر دارد، نه دربان و نه واسطه». [مترجم]

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَا رَغْبًا وَرَهْبًا وَكَانُوا لَنَا خَلِيلِينَ﴾

«آنان در کارهای نیک شتاب می‌نمودند و ما را از روی رغبت و بیم می‌خواندند و در برابر ما فروتن بودند».

دلیل اینکه خشیت و هراس، فقط باید از خدا باشد و بخشی از عبادات است، قول خدای تعالی است در آیه ۱۵۰ سوره بقره:

﴿فَلَا تَخْشُوهُمْ وَأَخْشُونِي...﴾

«... پس از آنان نترسید و از من بترسید...».

دلیل اینکه انبه و زاری، نمادی از پرستش خداست، آیه ۵۴ سوره زمر است:

﴿وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ﴾

«به سوی پروردگار تان بازگردید و تسلیم او شوید».

دلیل اینکه یاری جستن و مدد خواستن، فقط باید از خدا باشد، آیه ۵ سوره حمد است:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾

«[بار الها] تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم».

در حدیث آمده: «إِذَا اسْتَعَنَتْ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ»، یعنی: «چون یاری خواستی از خدا یاری بجو».

دلیل اینکه پناه جستن و استعاذه، مخصوص خداست، آیه ۱ سوره ناس است:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْنَّاسِ﴾

«بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردم».

دلیل اینکه استغاثه و فریادرسی از غیر خدا، جائز نیست، قول خدای تعالی در آیه ۹

سوره انفال:

﴿إِذْ تَسْتَغْيِثُونَ رَبَّكُمْ فَأَسْتَجَابَ لَكُمْ﴾

«[به یاد آورید] زمانی را که پروردگار خود را به فریاد می‌طلبیدید پس دعای شما را اجابت کرد».^۱

۱- در تمام این موارد، مدعو غیبی، کسی جز خدای حاضر و ناظر و مطلع نیست؛ اگرچه در موارد عرفی، درخواست و خواهش برای یاری گرفتن از غیر خدا و وکالت و فریادرسی، جایز است، در عبادت، غیر خدا را نباید خواند. [متوجه]

دلیل اینکه ذبح فقط برای خدا است، آیه ۱۶۲ و ۱۶۳ سوره انعام است:

﴿فُلِّ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾۱۶۲ ﴿لَا شَرِيكَ لَهُ وَوَبِدَالَكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴾۱۶۳﴾

«بگو: در حقیقت نماز من و [سایر] عبادات من و زندگی و مرگ من برای خدا پروردگار جهانیان است [که] او را شریکی نیست و بر این [کار] دستور یافته‌ام و من نخستین مسلمانم».

از پیامبر خدا روایت شده که: «لَعْنَ اللَّهِ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ» یعنی: «خدا لعن کند کسی را که برای غیر خدا ذبح کند».

دلیل اینکه نذر فقط باید برای خدا باشد آیه ۷ سوره انسان است:

﴿يُوْفُونَ بِالْتَّدْرِ وَيَحَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ وَمُسْتَطِيرًا﴾

«[همان بندگانی که] به نذر خود وفا می‌کردند و از روزی که گزند آن فراغی‌رنده است می‌ترسیدند».

اصل دوم

دومین اصل، شناخت دین اسلام با دلایل است؛ و آن، یعنی تسلیم بودن به یکتایی خداوند، فرمانبرداری از او به وسیله پرستش کردن و بیزاری از شرک و مشرکین. این اصل، دارای سه جزء است: اسلام، ایمان و احسان و هر مرتبه دارای ارکانی است.

[جزء اول: اسلام]

اسلام، پنج رکن دارد:

- ۱- گفتن شهادتین (أشهد أَن لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولَ اللَّهِ؛
- ۲- برپا داشتن نماز؛
- ۳- زکات دادن؛
- ۴- روزه ماه رمضان؛
- ۵- حج بیت‌الله الحرام.

دلیل بر شهادت به توحید، آیه ۱۸ سوره آل عمران است:

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمٍ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^{۱۸}

«خدا که همواره به عدل قیام دارد، گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبدی نیست و فرشتگان و دانشوران [نیز گواهی می‌دهند] جز او معبدی نیست که شکست ناپذیر حکیم است».

«لَا إِلَهَ» نفی تمام چیزهایی است که عبادت می‌شود، جز خدا. «إِلَّا اللَّهُ» اثبات عبادت برای خدای یکتایی است که در عبادت شریک ندارد، همانطور که در ملک و

تدبیر شریک ندارد، و تفسیری که آن را واضح کند، قول خدای تعالی در آیات ۲۶ تا ۲۸ سوره زخرف است:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَيْمِهِ وَقَوْمِهِ إِنِّي بَرَآءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ ﴿٢٦﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ وَسَيَهْدِيْنِ ﴿٢٧﴾ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِيْدَهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾﴾

«و چون ابراهیم به پدر خود و قومش گفت: من واقعاً از آنچه می‌پرستید بیزارم. مگر [از] آن کس که مرا پدید آورد و البته او مرا راهنمایی خواهد کرد. و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد، باشد که آنان [به توحید] بازگردند.»

و دلیل دیگر، آیه ۶۴ سوره آل عمران:

﴿قُلْ يَتَاهُلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاعِدَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهُ وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً وَلَا يَتَخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلُّوْا فَقُولُوا أَشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٤٤﴾﴾

«بگو: ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد. پس اگر [از این پیشنهاد] اعراض کردند، بگویید: شاهد باشید که ما مسلمانیم [نه شما].»

دلیل بر شهادت به رسالت محمد ﷺ، سخن باری تعالی در آیه ۱۲۸ سوره توبه می‌باشد:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْهِمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾

«قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمد که برایش دشوار است شما در رنج بیفتید به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است.»

۱- از این آیه درمی‌یابیم که اهل کتاب، پیامبران خود را در هنگام تصرع و نیاز می‌خوانند و مانند خدا دانسته و در حوائج خود، به انبیا درگذشته رجوع می‌کردند. خدای تعالی ایشان را به توحید دعوت کرده است. با وجود این آیات، مسلمانان چگونه بزرگان خود را خوانده و ارباب خود می‌دانند؟ این آیات که راجع به بت و بت‌پرستان نیست؛ راجع به خواندن انبیا و بندهای صالحین است که خدای تعالی از آن نهی فرموده است. [مُصْحَح]

«أشهد أن محمداً رسول الله»، يعني: باید از هر آنچه که محمد ﷺ ما را بدان امر فرموده از ایشان اطاعت کنیم، و هر آنچه را که گفته و از آن، خبر داده است، تصدیق نماییم، و از هر آنچه منع کرده است، دوری گزینیم، و اینکه پرستش خدا، جز به روشی که ایشان بیان فرموده‌اند، انجام نگیرد.

دلیل بر وجوب نماز، زکات و تفسیر توحید، قول خدای تعالی در آیه ۵ سوره بینه است:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الْدِينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الْزَكُوْةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيمَةِ﴾

«و فرمان نیافته بودند جز اینکه خدا را بپرستند و در حالی که به توحید گراییده‌اند، دین [خود] را برای او خالص گردانند، و نماز برپا دارند و زکات بدھند و دین [ثابت و] پایدار همین است.»

دلیل روزه، آیه ۱۸۳ سوره بقره است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما مقرر شده است، همان گونه که بر کسانی که پیش از شما [بودند] مقرر شده بود، باشد که پرهیزگاری کنید.»

دلیل بر وجوب حج، آیه ۹۷ سوره آل عمران است:

﴿... وَلَلَّهُ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾

«... و برای خدا حج آن خانه بر عهده مردم است [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد و هر که کفر ورزد یقینا خداوند از جهانیان بی‌نیاز است.»

جزء دوم: ایمان

جزء دوم از شناخت دین اسلام، ایمان است؛ و ایمان، دارای هفتاد و چند شعبه است، که والاترین مرتبه آن، گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است و کمترین آن، برطرف کردن مزاحمتی از سر راه. حیا و شرم نیز جزئی از ایمان است.

ارکان ششگانه ایمان، عبارتند از:

- ۱- ایمان به خدا؛
- ۲- ایمان به ملائکه؛
- ۳- ایمان به کتاب‌های الهی؛
- ۴- ایمان به رسولان الهی؛
- ۵- ایمان به روز قیامت؛
- ۶- ایمان به [قضا و] قدر و به خیر و شر آن.

دلیل این ارکان، آیه ۱۷۷ سوره بقره است:

﴿لَيَسَ الْبِرَّ أَنْ تُؤْلُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّنَ﴾

«نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد». دلیل بر ایمان به قدر، آیه ۴۹ سوره قمر می‌باشد:

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ حَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾

«ماییم که هر چیزی را به اندازه آفریده‌ایم».

جزء سوم: احسان

مرتبه سوم اسلام، احسان است و آن، خود یک رکن است؛ بدین معنی که خدا را طوری پرستش کنی که گویی او را می‌بینی؛ و اگر تو او را نمی‌بینی، او را تو را می‌بیند. دلیل این سخن، قول خدای تعالی است در آیه ۱۲۸ سوره نحل:

﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ أَتَقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾

«در حقیقت، خدا با کسانی است که پروا داشته‌اند و [با] کسانی [است] که آنها نیکوکارند.»

دلیل دیگر، آیات ۲۱۷ تا ۲۲۰ سوره شعراء می‌باشد:

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الْرَّحِيمِ ﴿٢١٧﴾ الَّذِي يَرَثِكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٢١٨﴾ وَتَقْلِبَكَ فِي الْسَّجِدَيْنِ ﴿٢١٩﴾ إِنَّهُ هُوَ الْسَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٢٢٠﴾﴾

«و بر [خدای] عزیز مهریان توکل کن. آن کس که چون [به نماز] بر می‌خیزی تو را می‌بیند. و حرکت تو را در میان سجده‌کنندگان [می‌نگرد]. او همان شنواز داناست.»

دلیل دیگر، آیه ۶۱ سوره یونس:

﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَاءٍ وَمَا تَشْلُوْ مِنْهُ مِنْ قُرْءَانٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ﴾

«و در هیچ کاری نباشی و از سوی او [=خدا] هیچ [آیه‌ای] از قرآن نخوانی و هیچ کاری نکنید مگر اینکه ما بر شما گواه باشیم آنگاه که بدان مباردت می‌ورزید.»

و دلیل این امر، در سنت رسول خدا، حدیث مشهور جبرئیل است که از عمر بن

خطاب ﷺ روایت شده است:

«زمانی نزد رسول خدا ﷺ نشسته بودیم. مردی با ممتازت آمد؛ با لباس سپید و موی مشکی. از ظاهرش پیدا بود که مسافر نیست و هیچکدام از ما او را نمی‌شناخت. پس نزد رسول خدا ﷺ نشست و زانوی خود را به زانوی رسول خدا ﷺ گذاشت و دست خود را بر پاشنه پا نهاد و گفت: "یا محمد، مرا از اسلام آگاه کن". رسول خدا ﷺ فرمود: "اینکه گواهی دهی که هیچ معبد بر حقی جز خدای یگانه وجود ندارد و اینکه محمد فرستاده خداست، و نماز را برپاداری و زکات بپردازی و ماه رمضان را روزه بگیری، و

اگر توانایی داشتی حج خانه خدا کنی". آن مرد گفت: "راست گفتی". ما اصحاب، تعجب کردیم که او سئوالی کرد و خود تصدیق نمود. باز گفت: "مرا درباره ایمان آگاه کن". فرمود: "اینکه به خدا و ملائکه و کتب و رسولان خدا، و به روز قیامت و به قدر و خیر و شر آن ایمان و باور داشته باشی". گفت: "مرا درباره احسان آگاه کن". فرمود: "احسان این است که خدا را طوری عبادت کنی که گویا او را می‌بینی؛ و اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند". گفت: "مرا از زمان قیامت آگاه کن". فرمود: "سئوال شونده (یعنی پیامبر) از سئوال کننده (یعنی آن مرد) [نسبت به این موضوع] داناتر نیست". گفت: "مرا از نشانه‌های قیامت آگاه کن". فرمود: "اینکه کنیز ارباب خودش را بزاید، و اینکه ببینی چوپانان تنگدست پابرهنه و فقراء، در مورد خانه‌هایشان به یکدیگر فخر فروشی کنند". پس آن پُرسشگر رفت و ما مدتی ماندیم. رسول خدا^{علیه السلام} گفت: "ای عمر! آیا می‌دانی که آن پُرسشگر، که بود؟" عرض کردم: "خدا و رسول او داناترند". فرمود: "این (پُرسشگر)، جبرئیل بود. آمد (سئوال کند) تا امر دین شما را، به شما بیاموزد"».

اصل سوم:

شناختن پیامبر مان حضرت محمد ﷺ

پیامبر ما، محمد بن عبد‌الله بن عبدالمطلب بن هاشم است. هاشم، از طایفه قریش بود و قریش، از نژاد عرب است و عرب، از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم الخلیل (علیه وعلی نبینا افضل الصلة والسلام). پیامبر ﷺ ۶۳ سال عمر کرد؛ چهل سال آن، در دوران قبل از نبوت سپری شد و به مدت ۲۳ سال، پیامبر مرسل بود.

با این آیه، پیامبر شد:

﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ [العلق: ۱]

«بخوان به نام پروردگارت که آفرید».

وی با آیات سوره مدثر، [برای هدایت جهانیان] فرستاده شد. شهرش مکه بود و به مدینه هجرت کرد. خداوند او را مبعوث کرد تا [مردم را] از شرک بیم دهد و آنها را به توحید دعوت کند. دلیل این سخن، کلام خداست در آیات ۱ تا ۷ سوره مدثر که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ۚ قُمْ فَأَنذِرْ ۚ وَرَبَّكَ فَكِيرْ ۚ وَثِيَابَكَ فَظَهِيرْ ۚ وَأَلْرُجُزَ فَاهْجُرْ ۚ وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرْ ۚ وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ۚ﴾

«ای کشیده ردای شب بر سر. برخیز و بترسان. و پروردگار خود را بزرگ دار. و لباس خویشتن را پاک کن. و از پلیدی دور شو. و مُنت مگذار و فزونی مَطلب. و برای پروردگارت شکیبایی کن».

معنا **﴿قُمْ فَأَنذِرْ﴾** یعنی: از شرک بترسان و به سوی توحید فراخوان، **﴿وَرَبَّكَ فَكَبِرْ﴾** یعنی: با توحید و یکتایپرستی او را تعظیم کن و بزرگ بدار، **﴿وَثِيَابَكَ فَظَهَرْ﴾** یعنی: اعمال خویش را از شرک پاک گردان، **﴿وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾** رُجز یعنی بت‌ها، و ترک بت‌ها، یعنی بیزاری از بت‌ها و بت پرستان.

رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} به این کار همت گماشت و به مدت ده سال، مردم را به توحید دعوت نمود. سپس، به آسمان برده شد و نماز پنج‌گانه بر او واجب گشت؛ در مکه سه سال نماز خواند و پس از آن، به وی دستور داده شد که به سوی مدینه هجرت کند. هجرت، منتقل شدن از شهرِ شرک به شهرِ اسلام است. حکم هجرت، تا روز قیامت باقی است؛ دلیل آن، آیات ۹۷ تا ۹۹ سوره نساء می‌باشد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّنُهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتَهَا جِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَا وَلَهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ۝ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوُلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ۝ فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَن يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًا عَفُورًا ۝﴾

«کسانی که بر خویشتن ستمکار بوده‌اند [وقتی] فرشتگان جانشان را می‌گیرند می‌گویند: در چه [حال] بودید؟ پاسخ می‌دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم. می‌گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنان جایگاهشان دوزخ است و [دوزخ] بد سرانجامی است. مگر آن مردان و زنان و کودکان فروdestی که چاره‌جویی نتوانند و راهی نیابند. پس آنان [که فی الجمله عذری دارند] باشد که خدا از ایشان درگزد که خدا همواره خطابخش و آمرزنده است».

و آیه ۵۶ سوره عنکبوت:

﴿يَعْبَادِي الَّذِينَ ءامَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّيَ فَأَعْبُدُونَ﴾

«ای بندگان من که ایمان آورده‌اید، زمین من فراخ است تنها مرا بپرستید».

بغوی حَمْلَة گفته است که سبب نزول [و مخاطب] این آیه، آن دسته از مسلمانان مکه بودند که مهاجرت نکرده بودند. خداوند، ایشان را با نام «ایمان آورندگان» خطاب کرده است.

دلیلی که از سنت رسول ﷺ برای هجرت وجود دارد، این سخن ایشان است که فرمود: «هجرت منقطع نمی‌شود تا وقتی که توبه منقطع نشود؛ و توبه نمی‌شود تا آفتاب از مغرب طلوع کند». پس چون رسول خدا ﷺ در مدینه مستقر شد، موظف شد تا دیگر قوانین اسلام، مانند زکات، اذان، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و مانند آن را برگزار نماید؛ و ده سال بدین منوال بود تا وفات نمود. -صلوات الله وسلامه عليه-. دین او باقی است و همین است که ذکر شد. هیچ خیری نبود، مگر اینکه آن حضرت امت خود را به آن دلالت کرد و هیچ شری نبود، مگر اینکه ایشان را از آن برحدز داشت.

نیکویی و خیری که مردمان را بدان هدایت کرد، یکتاپرستی و دیگر اموری است که مورد رضای پروردگار است. شری که امت را از آن بازداشت، شرک است و آنچه خدا منع کرده و نمی‌پسندد. خالق متعال، او را برای تمامی مردم مبعوث، و پیروی اش را بر جن و انس واجب نمود؛ دلیل آن، آیه ۱۵۸ سوره اعراف است:

﴿قُلْ يَأَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا...﴾

«بگو: ای مردم، من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم...».

و خداوند به وسیله او، دینش را کامل نمود، به دلیل آیه ۳ سوره مائده:

﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَأَتَمَّتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيَنًا...﴾

«... امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگردیدم».

دلیل بر وفات رسول خدا ﷺ آیه ۳۰ و ۳۱ سوره زمر است:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ۚ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِّمُونَ ۚ﴾

«قطعاً تو خواهی مرد و آنان [نیز] خواهند مرد. سپس شما روز قیامت پیش پروردگاریان مجادله خواهید کرد».

دلیل دیگر آن، آیه ۵۵ سوره طه فرموده است:

﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا تُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾

«از این [زمین] شما را آفریده ایم در آن شما را بازمی گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می آوریم»؛

نیز در آیه ۱۷ و ۱۸ سوره نوح:

﴿وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ۚ ۗ ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا ۚ﴾

«و خداست که [شما را [مانند] گیاهی از زمین رویانید. سپس شما را در آن بازمی گرداند و بیرون می آورد بیرون آوردنی [عجیب]»؛

و دلیل دیگر، آیه ۳۱ سوره نجم:

﴿... لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسْتَوْا بِمَا عَمِلُوا وَيَاجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى﴾

«... تا کسانی را که بد کرده اند به [سزای] آنچه انجام داده اند کیفر دهد و آنان را که نیکی کرده اند به نیکی پاداش دهد».

کسی که قیامت را انکار کند، کافر است، به دلیل آیه ۷ سوره تغابن:

﴿رَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبَعَثُوا قُلْ بَلَى وَرَبِّ لَثُبَّعَنَ ثُمَّ لَثَبَّوْنَ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾

«کسانی که کفر ورزیدند پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد. بگو: آری، سوگند به پروردگارم حتما برانگیخته خواهید شد، سپس شما را به [حقیقت] آنچه کرده اید قطعا واقع خواهند ساخت و این بر خدا آسان است».

خداوند، تمام پیامبرانش را خود را برای بشارت دادن [به بهشت] و ترسانیدن [از عذاب دوزخ] فرستاد. دلیل این سخن، آیه ۱۶۵ سوره نساء است:

﴿رُسُلًا مُبَيِّنِينَ وَمُنْذِرِينَ لِغَلَّا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾

«پیامبرانی [فرستادیم] که مژده دهنده و بیم دهنده بودند، تا برای مردم، پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا [بهانه و] حجتی نباشد».

اولین پیامبر، حضرت نوح اللَّهُمَّ و آخرین آنان حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است [که ایشان خاتم پیامبران هستند].

دلیل اینکه حضرت نوح اللَّهُمَّ اولین پیامبر است، آیه ۱۶۳ سوره نساء است:

﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّنَ مِنْ بَعْدِهِ﴾

«ما همچنانکه به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم به تو [نیز] وحی کردیم».

تمام پیامبران، از نوح تا محمد ﷺ امته را به عبادت خدای یکتا امر کرده و از

عبادت طاغوت بر حذر می‌داشتند؛ به دلیل آیه ۳۶ سوره نحل:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الظَّاغُوتَ﴾

«و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید] خدا را بپرستید و از طاغوت [فریبیگر] بپرهیزید».

بنابراین، خداوند بر همه بندگانش واجب کرد که به طاغوت کفر بورزند و به خداوند متعال، ایمان بیاورند. ابن القیم رحمه‌الله در مورد طاغوت چنین گفته است:

«طاغوت، به آن چیز یا کسی گفته می‌شود که بنده به وسیله او از حد و مرز خویش

تجاوز کند، خواه این چیزها معبد، رهبر یا کسی باشد که از او اطاعت می‌شود.

طاغوت‌ها بسیارند و سرکردگان ایشان، پنج کس است:

۱- ابليس لعنه‌الله؛

۲- هرکس مردم او را عبادت کنند و او راضی باشد؛

۳- کسی که مردم را به عبادت و پرستش خویش دعوت کند؛

۴- آنکه دانستن حتی مقدار کمی از علم غیب را ادعا نماید؛

۵- کسی که به غیر چیزی که خداوند نازل فرموده (ما أَنْزَلَ اللَّهُ حُكْمَ كَنْدَهُ). دلیل این گفتار، آیه ۲۵۶ سوره بقره است:

﴿لَا إِكْرَاهٌ فِي الْدِينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشُدُ مِنَ الْغَيْرِ فَمَنْ يَكْفُرُ بِالظَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ

أَسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا أَنْفَصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعُ عَلِيمٌ﴾

«در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است، پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار که آن را گستن نیست چنگ زده است، و خداوند شنوازی داناست».

و این، معنای «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است. در حدیث است که: «رَأْسُ الْأَمْرِ الْإِسْلَامُ، وَعَمُودُهُ
الصَّلَاةُ، وَذِرْوَةُ سَنَامِيِّ الْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». «در رأس همه امور، اسلام قرار دارد،
ستون آن، نماز و قله افتخارات آن، جهاد در راه خداست».

۲

رساله قواعد چهارگانه

خواننده گرامی!

از خدای کریم و پروردگار عرش عظیم خواستارم که تو را در دنیا و آخرت حفظ کنند و هر جا که هستی، برکت دهد و تو را از کسانی قرار دهد که چون به ایشان نعمتی عطا می‌شود، شکرگذارند؛ هنگامی که به اندوهی مبتلا شدند، صبر کنند و چون گناهی کرد، استغفار نماید، زیرا این سه ویژگی، مخصوص رستگاران است.

خداآوند تو را به سوی اطاعت ش رهنمون گردد!

بدان که دین پاکی که به پیروی از روش ابراهیم آمده است، می‌گوید که خدای یکتا را خالصانه عبادت کنی؛ همانگونه در آیه ۵۶ سوره ذاریات فرمود:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّةَ وَالْإِنْسَنَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾

«و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا پیرستند».

پس چون دانستی که خداوند تو را برای پرستشش آفریده است، بدان که عبادت، بجز با یکتاپرستی، پذیرفته نمی‌شود؛ و نمازت مورد قبول واقع نمی‌گردد، مگر با طهارت و پاکی بدن. پس هرگاه عبادت با شرک آمیخته شد، فاسد می‌گردد؛ مانند حَدَثَ [باطل کننده‌های وضو] که وضو را باطل می‌سازد. بنابراین، اگر کون که می‌دانی شرک، باطل کننده عبادت است و اعمال انسان را ناچیز و بی‌ارزش کرده و باعث می‌شود که فرد مشرک، جاودانه در دوزخ بماند، دانسته‌ای که مهم‌ترین چیزی که شناخت آن لازم است، همانا توحید است. باشد که خداوند تو را از بنده شرک، رهایی بخشد، که پروردگار در آیه ۱۱۶ سوره نساء درباره آن فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرِكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ﴾

«خداوند این را که به او شرک آورده شود نمی‌آمرزد و فروتر از آن را برابر هر که بخواهد می‌بخشاید». رهایی از شرک، به شناخت چهار قاعده بستگی دارد، که خداوند آنها را در قرآن ذکر نموده است.

قاعده نخست

رسول خدا^{الله} با کافرانی جنگید که به این حقیقت اقرار می‌کردند که «الله» آفریننده، روزی‌دهنده و اداره کننده جهان است؛ اما این اقرار، ایشان را وارد اسلام نکرد، به دلیل آیه ۳۱ سوره یونس:

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْ مَنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَقَوَّنَ﴾
 «بگو: کیست که از آسمان و زمین به شما روزی می‌بخشد؟ یا کیست که حاکم بر گوش‌ها و دیدگان است؟ و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده خارج می‌سازد؟ و کیست که کارها را تدبیر می‌کند؟ خواهند گفت: خدا، پس بگو: آیا پروا نمی‌کنید!».

۱- پس صرف اقرار به اینکه خداوند، آفریننده، روزی‌دهنده و اداره کننده جهان است، انسان را از شرک خارج نمی‌کند، مگر اینکه قاعده دوم، سوم و چهارم را نیز پذیرد. [مترجم]

قواعد دوم

کفار و مشرکین می‌گفتند: اگر ما غیر خدا را می‌خوانیم، [یعنی به ملائکه، بت‌ها (که نماد بندگان صالح خدا هستند) و یا به مسیح و مانند ایشان توجه داریم و آنان را در هنگام نیاز ندا می‌دهیم، برای پرستش آنان نیست، [بلکه] برای تقرب جستن به سوی خدا به واسطه ایشان و شفیع گرداندن آنهاست، بنا به آیه ۳ سوره زمر:

﴿... أَلَا يَلِهِ الْدِّينُ الْحَالِصُ وَالَّذِينَ أَتَّحَدُوا مِنْ دُونِهِ أُولَيَاءُ مَا تَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقْرِبُونَا إِلَيْنَا أَلَّا يُلْفَقَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بِيَقْرَبِهِمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَذِبٌ﴾

﴿كَفَّارٌ﴾

«... و کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته‌اند [به این بهانه که] ما آنها را جز برای اینکه ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند نمی‌پرستیم. البته خدا میان آنان درباره آنچه که بر سر آن اختلاف دارند، داوری خواهد کرد. در حقیقت، خدا آن کسی را که دروغ‌پرداز ناسپاس است هدایت نمی‌کند».

و دلیل دیگر، آیه ۱۸ سوره یونس:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءُ شَفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ...﴾

«و به جای خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند و نه به آنان سود می‌دهد، و می‌گویند: اینها نزد خدا شفاعتگران ما هستند...».

شفاعت، دو نوع است: شفاعت نفی شده (باطل) و شفاعت تأیید شده.

منظور از شفاعتِ نفی شده (که حکم شرک دارد) آن است که چیزی را که فقط

خداؤند قادر به انجام آن است، از غیر خدا طلب شود، به دلیل آیه ۲۵۴ سوره بقره:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبْيَعُ فِيهِ وَلَا خُلْلٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَفَرُوْنَ هُمُ الظَّالِمُوْنَ﴾ (۲۵۴)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، از آنچه به شما روزی داده ایم اتفاق کنید پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی، و کافران خود ستمکارانند»^۱.

۱- خالق متعال در آیه ۴ سوره سجده و بسیاری از آیات دیگر می فرماید:

﴿... مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ...﴾

«... برای شما غیر از او سرپرست و شفاعتگری نیست...».

در اینگونه آیات، شفاعت، تفی شده است و این آیات، فطری هستند، زیرا هیچ کس غیر از خدا، از روحیات، صفاتِ نفسانی، اخلاقیات، خلوص، ریا و گناه بندگانش آگاه نیست. از این رو، در آیه ۱۷ سوره اسراء فرموده است:

﴿... وَكَفَى بِرَبِّكَ بِدُنُوبِ عِبَادِهِ حَبِيرًا بَصِيرًا﴾

«... و پروردگار تو به گناهان بندگانش بس آگاه و بیناست».

همچنین، خداوند در آیه ۱۰۱ سوره توبه به پیامبر خود فرموده:

﴿وَمِنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَفِّقُوْنَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِيْنَةِ مَرْدُوْا عَلَى الْيَقَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ...﴾

«و برخی از بادیه نشینانی که پیرامون شما هستند منافقند و از ساکنان مدینه [نیز عده ای] بر نفاق، خو گرفته اند تو آنان را نمی شناسی ما آنان را می شناسیم...».

رسول خدا ﷺ اصحاب و همسایگان منافق خود را، حتی زمانی که در میان ایشان بود، نمی شناخت. بنابراین، کسی که (طبق آیات قرآن) حتی در زمان حیات خود، اطرافیان خود را نمی شناسد و نمی داند مردم چه کاره اند، چگونه ممکن است پس از وفات از دنیا خبر داشته و شفاعت بندگان را کند؟ از آنجا که گناهکاران را نمی شناسد، نمی تواند آنان را شفاعت کند. این شفاعتی است که نفی شده است.

شفاعتی که تأیید شده، در آیه ۲۵۵ سوره بقره آمده است:

﴿... مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا يُإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ...﴾

«... کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند آنچه در پیش روی آنان و آنچه در

منظور از شفاعت تأیید شده، شفاعتی است که از خداوند خواسته شود و پروردگار، شفاعت کننده را به وسیله پذیرش شفاعت او گرامی می‌دارد، و کردار و گفتار شخص، پس از آنکه اجازه شفاعت برایش داده شد، پذیرفته می‌شود؛ به دلیل آیه ۲۵۵ سوره بقره:

﴿...مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ...﴾

«کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند آنچه در پیش روی آنان و آنچه در پشت سرشار است می‌داند...».^۱

پشت سرشار است می‌داند...».

پروردگار یکتا، از حسنهات و سیئات و روحیات بندگانش آگاه است و از گذشته و آینده آنان اطلاع دارد. فقط او می‌داند که کدام مقصص، قابل عفو و لایق شفاعت است. لذا، هم تعیین اینکه کدام مقصص، لایق شفاعت و هم تعیین شفیع او، فقط با خداست. خدا باید به شفاعت کننده اجازه دهد که برای مقصصی که خود او تعیین کرده، شفاعت کند. پس هیچ پیامبر و ملکی نمی‌داند که چه وقت و برای چه کسی اجازه شفاعت صادر خواهد شد. پس بندگان خدا، باید به وسیله توبه، خداوند را از خود راضی و خشنود کنند. شکی نیست که دست به دامن این و آن زدن و غیر الله را ندا دادن، نتیجه نخواهد داد. مشخص کردن شفاعت کننده و شفاعت‌شونده، با بندگان نیست؛ اشتیاه مشرکین جاهلیت و مشرکین زمان ما، همین است. آنان می‌خواهند با توجه کردن و عرض نیاز به این امام و آن امامزاده، برای خود شفیع بسازند؛ تا بلکه آنان حکم او را تغییر دهند. این تصور اشتیاه، شرک است، زیرا کسی حق دخالت در حکم الهی را نداشته و نمی‌تواند قانون خدا را تغییر دهد. [مترجم]

۱- خداوند در سوره طه آیه ۱۰۹ می‌فرماید:

﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الْشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذْنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ وَقَوَّلَ﴾.

«در آن روز شفاعت [به کسی] سود نبخشد مگر کسی را که [خدای] رحمان اجازه دهد و سخشن او را پستد آید».

یعنی: از سخنان او راضی باشد و اشاره به این است که کسی از خدا رحیم‌تر نیست و جنبش رحمت، باید از طرف او باشد، نه از طرف مخلوق. کسی که به رحمت مخلوق تمسک جویید، مشرک است. [مترجم]

قاعده سوم

رسول خدا^{علیه السلام} وقتی میان مردم آمد که مردم مشرک، در عبادات با یکدیگر اختلاف داشتند [با اینکه خدا را آفریننده، روزی دهنده و اداره کننده امور خود می‌دانستند]. بعضی از مردم ملائکه را می‌پرستیدند؛ برخی دیگر، [مانند زمان ما] به انبیا و صالحین توجه داشت [و آنان را ولی نعمت خود می‌دانستند]؛ عده‌ای درخت‌ها و سنگ‌ها را می‌پرستید و بعضی خورشید و ماه را. بر اساس آیه ۳۹ سوره انفال رسول خدا^{علیه السلام} با تمامی ایشان جنگید و فرقی بین ایشان نگذاشت:

﴿وَقَتْلُوْهُمْ حَقَّ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونُ الْدِيْنُ كُلُّهُ وَلِلَّهِ...﴾

«و با آنان بجنگید تا فتنه‌ای بر جای نماند و دین یکسره از آن خدا گردد».

دلیل اینکه ماه و خورشید را می‌پرستیدند، آیه ۳۷ سوره فصلت است:

﴿وَمِنْ إِلَيْتِهِ أَلَيْلٌ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَأَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقُوكُمْ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾

«و از نشانه‌های او شب و روز و خورشید و ماه است؛ نه برای خورشید سجده کنید و نه برای ماه، و اگر تنها او را می‌پرستید آن خدایی را سجده کنید که آنها را خلق کرده است».

دلیل اینکه ملائکه را پرستیده و یا ارباب خود می‌دانستند، آیه ۸۰ سوره آل عمران است:

﴿وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنِّبِيِّنَ أَرْبَابًا﴾

«و [نیز] شما را فرمان نخواهد داد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی بگیرید».

دلیل دیگری بر اینکه پیامبران را [ولی نعمت خود فرض کرده یا] عبادت می‌کردند

آیه ۱۱۶ سوره مائدہ می باشد:

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَعِيسَى أَبْنَى مَرْيَمَ إِنَّنِي فُلِتَ لِلنَّاسِ أَتَخِدُونِي وَأَمِي إِلَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّهِ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ وَتَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ ﴾

«و [یاد کن] هنگامی را که خدا فرمود: ای عیسی پسر مریم، آیا تو به مردم گفتی: من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند بپرستید؟ گفت: منزهی تو، مرا نزیبد که [درباره خویشتن] چیزی را که حق من نیست بگویم. اگر آن را گفته بودم قطعاً آن را می دانستی. آنچه در نفس من است تو می دانی و آنچه در ذات توست من نمی دانم، چرا که تو خود، دانای رازهای نهانی».

دلیل این که گفتیم [در هنگام نیاز] بندگان صالح را خوانده یا واسطه می گرفتند و خداوند ایشان را از این کار، نهی نموده است، آیات ۵۶ و ۵۷ سوره اسراء می باشد:

﴿قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ رَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الْصُّرُّ عَنْكُمْ وَلَا تَخْوِيلًا ۖ ۵۶ ۶۰ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَقْرَبُ وَبِرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ وَۖ ۶۱﴾

«بگو کسانی را که به جای او [معبد خود] پنداشتید بخوانید [آنها] نه اختیاری دارند که از شما دفع زیان کنند و نه [آنکه بلایی را از شما] بگردانند. آن کسانی را که ایشان می خوانند [خود] به سوی پروردگارشان تقرب می جویند [تا بدانند] کدام یک از آنها [به او] نزدیکترند و به رحمت وی امیدوارند و از عذابش می ترسند، چرا که عذاب پروردگارت همواره در خور پرهیز است».

دلیل اینکه درختان و سنگها را پرستیده و یا واسطه [فیض خدا] می دانستند، آیات

۱۹ و ۲۰ سوره نجم است:

﴿أَقَرَءَيْتُمُ الْكَتَ وَالْعَزَى ۖ ۶۰ وَمَنْهَا الْثَالِثَةُ الْأُخْرَى ۶۱﴾

«به من خبر دهید از لات و عزی. و منات آن سومین دیگر».

حدیثی از ابی واقد لیثی روایت شده با این مضمون که: «زمانی که تازه از کفر خارج شده (مسلمان شده) بودیم، با رسول خدا به سوی حنین می رفیم. منطقه ای بود

به نام «ذات انواط» که مشرکین در آنجا درخت سدر بزرگی داشتند و در کنارش اعتکاف کرده و سلاح‌های خود را به آن بسته بودند. وقتی به آن درخت رسیدیم گفتیم: يا رسول الله، برای ما نیز درختی مانند این معین کن. پس پیامبر خدا^{علیه السلام} گفت: الله اکبر! قسم به کسی که جانم در دست اوست، این که شما می‌گویید، سنت [غلط] پیشینیان است؛ همان طور که بنی اسراییل به موسی گفتند: «... همانگونه که برای آنان خدایانی است برای ما [نیز] خدایی قرار ده گفت راستی شما نادانی می‌کنید».^۱ شما نیز از سنت‌های [غلط] کسانی که قبل از شما بوده‌اند، پیروی می‌کنید.

۱- ﴿... أَجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ بِإِلَهٍ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۳۸].

قاعده چهارم

شرکِ مشرکین زمان ما، سخت‌تر و بدتر از زمان جاهلیت است، هر چند به خیال خود نام مسلمان بر خود نهاده و خدا را قبول دارند. اینکه می‌گوییم بدتر از مشرکین دوران جاهلیت بوده و شرک ایشان غلیظ‌تر است، چندین علت دارد: نخست اینکه، مشرکین آن زمان، فقط در هنگام آسایش و راحتی و نعمت، برای خدا شریک قائل می‌شوند [و به بت‌ها، انبیا و یا صالحین توجه کرده یا آنها را می‌پرستیدند]، اما هرگاه سختی و شدتی پیش می‌آمد، خالصانه به خداوند توجه کرده و از غیر او چشم می‌پوشیدند. ولی شرکِ مشرکین زمان ما، همواره پایر جاست؛ هم در زمان راحتی و هم در حال سختی^۱. دلیل این سخن، قول خدای تعالی است در آیه ۶۵ سوره عنکبوت:

﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْقُلُكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الَّذِينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْأَبْرِ إِذَا هُمْ يُتَرَكُونَ﴾

«و [مشرکان] هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند خدا را پاک‌دلانه می‌خوانند و [لی] چون به سوی خشکی رسانند و نجات‌شان داد به ناگاه شرک می‌ورزند»^۲.

۱- متأسفانه، در حال سختی به غیر خدا توجه بیشتری می‌کنند و شرکشان بیشتر می‌شود. [مترجم]
 ۲- ولی مشرکان زمان ما، در هنگام سختی و برای رفع آن، به آن دسته از بندگان صالح خدا متولّ می‌شوند، که وفات کرده و دستشان از دنیا کوتاه است و توانایی هیچ کاری ندارند!

مشرکان نخستین، که آتش می‌پرستیدند، خیرها و خوبی‌ها را از بیزان پاک می‌دانستند و شر و بدی را از غیر خدا، یعنی اهربیمن. اما بر عکس، مشرکان زمان ما، تمام شرها را از جانب خدا می‌بینند و هر خیری را، اعم از شفای بیماری و برکت مال، از بندگان صالح و اولیا می‌دانند. از این روست که می‌بینیم بر سر قبر اولیا، در خراسان و قم و عراق، هجوم می‌برند تا (به خیال خود) حاجتی بگیرند.

اگر کسی به مقصود برسد یا شفا یابد، می‌گویند که لطف و عنایتِ فلان ولی خدا بوده است، اما اگر بمیرد، بیمار و یا به مصیبتی دچار شود، در تمام آن گرفتاری‌ها خدا را دخیل و حاضر می‌بیند! پس اینان از آتش‌پرستان نیز مشرک ترند.

بشرکان نخستین، کتابی مانند قرآن نداشتند که آنان را از شرک باز دارد و به سوی توحید هدایت کنند. هنگامی که قرآن نازل شد، به حقیقت امر پی بردند و دست از شرک کشیدند. ولی مشرکین زمان ما، به قرآن اعتنا نداشته و شرک خود را از اسلام می‌دانند؛ هنگام استدلال با آیات قرآن، راه لجوچی و عناد پیش می‌گیرند؛ کلام خدا را به دلخواه و رأی خود، ترجمه می‌کنند و نام توسل روی آن می‌نھند. این در حالی است که در عبادت و مناجات با خدای حاضر آگاه، واسطه‌جویی و توسل به غیر نادرست است و هیچ مدرکی دال بر آن، از قرآن و سنت وجود ندارد. [متترجم]

۳

کشف شباهات مشرکان

رحمت خدا بر تو باد!

بدان که توحید، یکتا دانستن خداوند متعال در پرستش است، و همانا دین پیامبرانی است که برای هدایت بندگان او مأمور شده‌اند، که اول ایشان، نوح الله است. پروردگار او را در حالی به سوی قومش فرستاد که آنان، درباره [کرامت و توانایی‌های] مردان صالحی، همچون وَدَ و سُواع و يَعْوُث و نَسَر، بسیار غلو می‌کردند.^۱ آخرین فرستاده خدا، محمد الله بتهایی را که نماد ایشان بود شکست. خداوند او را به سوی قومی فرستاد که عبادت می‌کردند، حج به جا می‌آوردند، صدقه می‌دادند، ذکر خدا را بسیار می‌گفتند، [در احرام حج خود می‌گفتند: «لَيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَيْكَ لَا شَرِيكًا هُوَ لَكَ»= لیک بار الها، شریکی برایت نیست، مگر آن شریکی که خودت گرفته‌ای] اما بعضی از آفریدگان را [شریک خدا نموده یا] واسطه بین خود و خدا قرار می‌دادند و می‌گفتند: «ما می‌خواهیم که آنان، مایه نزدیکی ما به خدا شوند؛ ما شفاعت ایشان را نزد خدا می‌خواهیم» و کسانی مثل فرشتگان، حضرت عیسی، حضرت مریم و دیگر صالحین را وسیله یا واسطه بین خود و خدا می‌دانستند. باری تعالی، محمد الله را مبعوث گردانید که دین پدرشان، ابراهیم الله را برایشان از نو بیان کند و به آنان آگاهی دهد که این نزدیکی جستن و باور [به نجات] حق خداست، و برای غیر او، شایسته نیست؛ نه برای ملک مقرّب و نه برای پیامبر مُرسَل؛ چه رسد به دیگران.

این مشرکان، شهادت می‌دادند که خداوند یکتا که شریکی برایش نیست؛ آفریدگار و روزی دهنده جهانیان است؛ جز او کسی مردگان را زنده نمی‌کند؛ نمی‌میراند؛ تدبیر امور نمی‌کند و تمام آسمان‌ها و زمین و کسانی که در آنها هستند بنده او و تحت تصرف و اقتدار اویند.

۱- و در هنگام عرض نیاز، به آنان و بتهایی که نماد ایشان بودند، توجه می‌کردند.

پس اگر بدبیال دلیلی هستی که چرا رسول خدا^{علیه السلام} با وجود آنکه، آنان به این امور گواهی و شهادت می‌دادند، پیکار کرد، آیه ۳۱ سوره یونس را بخوان:

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضَ أَمْنَ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَقَوَّنَ﴾
 «بگو: کیست که از آسمان و زمین به شما روزی می‌بخشد یا کیست که حاکم بر گوش‌ها و دیدگان است و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده خارج می‌سازد و کیست که کارها را تدبیر می‌کند؟ خواهند گفت: خدا، پس بگو: آیا پروا نمی‌کنید».

و آیات ۸۴ تا ۸۹ سوره مؤمنون را:

﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٤﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَدَّكُرُونَ ﴿٨٥﴾ قُلْ مَنْ رَبُّ الْسَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَقَوَّنَ ﴿٨٧﴾ قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُحْيِرُ وَلَا يُحَاجِرُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٨﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْخَرُونَ ﴿٨٩﴾﴾

«بگو: اگر می‌دانید [بگویید] زمین و هر که در آن است به چه کسی تعلق دارد؟ خواهند گفت: به خدا، بگو: آیا عترت نمی‌گیرید. بگو: پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟ خواهند گفت: خدا، بگو: آیا پرهیزگاری نمی‌کنید؟ بگو: فرمانروایی هر چیزی به دست کیست؟ و اگر می‌دانید [کیست آنکه] او پناه می‌دهد و در پناه کسی نمی‌رود؟ خواهند گفت: خدا، بگو: پس چگونه دستخوش افسون شده‌اید».

حال برایت مشخص شد که مشرکان به تمام این موارد [= توحید ربوبیت] اقرار داشتند، اما این، توحیدی نبود که رسول خدا^{علیه السلام} آنان را بدان دعوت می‌نمود. نیز گفته شد که توحیدی که ایشان دم از آن می‌زدند [و به تصریح قرآن، شرک محض بود]
 همانی است که مشرکان زمان ما [بدان مداومت دارند و] نام اعتقاد بر آن نهاده‌اند.

مشرکان، خدا را شب و روز می‌خواندند. برخی از ایشان، برای خیر و صلاح و نزدیک شدن به خدا و شفاعت، فرشتگان الهی یا انسان درستکاری مانند «لات» یا پیامبری مانند عیسی^{صلی الله علیه و آله و سلم} را می‌خواندند. برای تو روشن شد و محقق گردید که رسول خدا^{علیه السلام} به خاطر

اعتقاد مشرکانه‌شان با ایشان جنگید و آنان را به خالص نمودن پرستش برای خدای یگانه دعوت نمود؛ همان طور در آیه ۱۸ سوره جن، خداوند متعال فرموده است:

﴿... فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾

«... پس هیچ کس را با خدا مخوانید.»

نیز در آیه ۱۴ سوره رعد فرموده است:

﴿لَهُوَ دَعَوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَحِيُّونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ...﴾

«دعوت حق برای اوست، و کسانی [مشرکانی] که جز او می‌خوانند هیچ جوابی به آنان نمی‌دهند...». یقیناً، هدف رسول خدا^ع از جنگ با مشرکان، آن بود که دعاها، نذر و نیازها، قربانی‌ها، زاری‌ها و به طور کلی، همه عبادت‌ها، فقط برای خدا باشد. بنا بر آنچه بیان شد اقرار مشرکین به توحید ریویت، باعث اسلام آوردن ایشان نشد و [تسلی و] توجهشان به فرشتگان، پیامبران و بندگان صالح خدا، که به نیت شفاعت و نزدیک شدن به خدا صورت می‌گرفت، باعث حلال شدن خون‌ها و اموالشان شد. این، همان توحیدی است که پیامبران الهی، مردم را به آن دعوت نموده و مشرکان از اقرار به آن خودداری کردند.

منظور از توحید، مفهوم عبارت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است، زیراً مقصود مشرکین از «إِلَه» همان کسی بود که در نیازها و امور خود، به او توجه می‌کردند؛ صرف نظر از اینکه فرشته، پیامبر، بنده درستکار خدا، درخت، قبر یا جن باشد. پس مقصود از «إِلَه» که در عبارت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نفی می‌شود، آفریدگار روزی‌دهنده و مدبر نبود، زیراً مشرکین می‌دانستند که این ویژگی‌ها، منحصر به خداست (و آیات آن، ذکر شد). پس منظور از «إِلَه»، همان است که مشرکان زمان‌ما، از آن با لفظ «السَّيِّد» [یا «سیدنا» و «مولانا»] نام می‌برند.

۱- شایان ذکر است که منظور مؤلف سرخمه الله- از لفظ «سید» یا آقا، معنای لغوی آن نیست، بلکه معنای اصطلاحی آن است که در میان بعضی مردم منسوب به اسلام و مسلمین منتشر است. آنان این لفظ را برای صاحبان قبرهایی، که به بعضی صالحان و نیکان امت منسوب است، به کار می‌برند، تمامی انواع عبادت را برای آنها انجام می‌دهند و آنها را به نام «سید» یاد می‌کنند، مانند:

نبی اکرم ﷺ ایشان را به کلمه توحید، یعنی **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**، دعوت کرد، تا در [هنگام عرض] نیازهای خود، توجهی به غیر خدا نداشته باشند. منظور از بیان این عبارت، [توجه به] معنای آن است نه فقط گفتن صرف آن.

کافران می‌دانستند که منظور رسول خدا ﷺ این است که به جز خداوند، به کسی رو نکنند و به هر آنچه را که غیر از خدا می‌پرستیدند و یا توجه می‌کردند، کافر شوند و از آن بیزاری جویند. از این رو، وقتی رسول خدا ﷺ به ایشان می‌گفت: «**قُلُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**»، می‌گفتند:

﴿أَجَعَلَ الْأَلْهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ﴾ [ص: ٥]

«آیا خدایان [متعدد] را خدای واحدی قرار داده این واقعاً چیز عجیبی است».

دیدیم که حتی کافران جاہل نیز مفهوم اصلی این کلمه طیبه (**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**) را می‌دانستند، پس شکفتند از کسی که [امروز] ادعای اسلام می‌کند، اما به معنی شریف این عبارت، واقف نیست و گمان می‌کند که تنها بر زبان آوردن این کلمات، [برای مسلمان بودن] کفایت می‌کند؛ بدون اینکه نیازی به باور قلبی به معنای آن باشد!

بشرکان علم آموخته زمان ما [که مدعی دینداری و علم هستند] گمان می‌کنند که مفهوم **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**، این است که بگوییم فقط خداوند یکتاست که می‌آفریند، روزی می‌دهد و به تدبیر امور می‌پردازد. پس در [دینداری] کسی که مشرک دوره جاهلیت [در مقایسه با او] مفهوم **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** را بهتر از او می‌داند، خیر و سعادتی نیست.

«السید البدوی، السید الجیلانی، السیده زینب و السید الرفاعی». در بعضی مناطق دیگر، آنها بنام ائمه و امامزاده و غیره یاد می‌شوند. این مردم، تمامی انواع عبادت را که مخصوص خداوند متعال است، برای آنها انجام می‌دهند و معتقدند که آنها واسطه میان آنها و خداوند متعال هستند و شفاعت ایشان را نزد خداوند می‌کنند. در حقیقت، ایشان با این کارشان، آنها را خدا و معبد خود قرار داده‌اند و این رفتارشان هیچ فرقی با مشرکان زمان پیامبر ﷺ ندارند. [مصحح]

۱- این، باوری است که مشرکان دوره جاهلیت، که پیامبر خدا برای هدایتشان مبعوث شد، نیز بدان معرفت بودند، اما در عمل، به جای پرستش بی‌واسطه خداوند قادر متعال، به انسان‌های درستکار

حال با شناخت قلبی (یقینی) آنچه را که بیان کردم دانستی و شرک به خدا را شناختی که درباره اش در آیه ۴۸ سوره نساء می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشَرِّكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ...﴾

«مسلمًا خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی بخشدید و غیر از آن را برای هر که بخواهد می بخشدید...».

همچنین شناختی که دین خدا، همان است که تمام پیامبران، مأمور به ابلاغ آن بودند و خداوند بجز آن را از هیچ کس نمی پذیرد، اما بسیاری از مردم نسبت به این حقیقت، بی اطلاع هستند. لذا آگاهی از این اصل، دو فایده دارد:

نخست: همین که فضل و رحمت الهی شامل حالت شود، مایه شادمانی است؛ همان گونه که حق تعالی در آیه ۵۸ سوره یونس فرموده است:

﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلَيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾

«بگو به فضل و رحمت خداست که [مؤمنان] باید شاد شوند و این از هر چه گرد می آورند بهتر است».

دوم: ترس بزرگی تو را فرا خواهد گرفت، زیرا ممکن است انسان با گفتن یک کلمه، کافر شود؛ خواه از روی جهل بگوید (که این، عذر موجهی نیست) و خواه سخنی بگوید، به این خیال که موجب نزدیکی به پروردگار است؛ چنانکه مشرکین چنین گمانی داشتند. این ترس و نگرانی، به ویژه زمانی بیشتر خواهد شد که بدانی بنی اسراییل، زمانی که اهل نیکی و علم بودند، نزد موسی - کلیم الله - آمده و به او گفتند:

﴿...أَجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ ءَالِهَةُ...﴾ [الأعراف: ۱۳۸]

«... همانگونه که برای آنان خدایانی است برای ما [نیز] خدایی قرار ده ...».

پس، باید در پی راهی باشی که موجب رهایی و نجات از این خطر گردد.

گذشته و نمادهای سنگی متولی می شدند و این باور مشرکانه، همانی است که امروز بسیاری از مردم درباره امامان و امامزادگان دارند. لذا، عملکرد مشرکان دوره جاهلیت، با عقیده شرک آمیز برخی از - به ظاهر - مسلمانان امروزی تفاوتی ندارد.

۱-۳ دعوت به توحید، دشمنانی دارد

از حکمت خدای تعالی این است که پیامبری را برای ابلاغ توحید ناب نفرستاده، مگر آنکه برای او دشمنانی قرار داده است؛ چنانکه در آیه ۱۱۲ سوره انعام می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيْطَانَ الْإِنْسَانَ وَالْجِنِّ يُوْحِي بَعْضُهُمُ إِلَيْهِ بَعْضٍ رُّحْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا...﴾

«و بدين گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطان‌های انس و جن برگماشیم بعضی از آنها به بعضی برای فریب [یکدیگر] سخنان آراسته القا می‌کنند...»^۱.

ممکن است دشمنان توحید، دارای دانش‌های بسیار و کتاب‌ها و دلایل متعدد باشند، [که برای مقابله با پیام یکتاپرستی فراهم کرده‌اند]؛ همانگونه پروردگار متعال در آیه ۸۳ سوره غافر می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُّهِمْ بِالْبُيُّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾

«و چون پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند به آن چیز [مختصری] از دانش که نزدشان بود خرسند شدند و [سرانجام] آنچه به ریشخند می‌گرفتند آنان را فروگرفت».

۱- در این آیه، انسان را مقدم بر جن شمرده است، یعنی انسانِ مغروفِ مشرک، در دشمنی با توحید، از شیاطین و جنیان پیشی گرفته است. در ایران این نکته ثابت شده است که هرگاه کسی مردم را به توحید و تفکر در قرآن دعوت کرد، مشرکین بی‌خبر، مغروفانه به وی حمله کردند؛ در دشمنی و کینه‌توزی علیه او، با یکدیگر متحد شدند و عوام را علیه او تحریک کردند. جالب این است که با اینکه در هیچ امری با هم اتحاد ندارند، در لجاجت با توحید، دست در دست هم می‌نهند. [متترجم]

۳-۲ سلاح مسلمان، قرآن است

حال که دانستیم راه حق و توحید، دشمنانی دارد که مجهز به فصاحت، صورت اغواگر و دانش و دلیل‌های فریبنده هستند، ضروری است که دین خدا و قرآن، سلاح تو باشد، تا با ایشان بجنگی؛ همان‌ها که رهبر و بزرگشان (ابليس) به پروردگار عزو جل گفت:

﴿فِيمَا آَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ۖ ۖ ثُمَّ لَأَتَيْنَاهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَكِيرِينَ ۖ ۖ﴾ [الأعراف: ۱۶-۱۷]

«پس به سبب آنکه مرا به بیراهه افکندی من هم برای [فریفتون] آنان حتما بر سر راه راست تو خواهم نشست. آنگاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می‌تازم و بیشترشان را شکرگزار خواهی یافت».

اما تو ای بندۀ خدا! اگر به پروردگار توجه کرده و به دلایل و آیات روشن او گوش فرا دهی، نباید هراسی داشته باشی، زیرا مکر و حیله شیطان، ضعیف است. خداوند در آیه ۷۶ سوره نساء فرموده:

﴿الَّذِينَ ءامَنُوا يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِ الظَّلَفُوتِ فَقَتِلُوا أَوْلِيَاءُ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾

«کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خدا کارزار می‌کنند و کسانی که کافر شده‌اند در راه طاغوت می‌جنگند پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است». شکی نیست که یک شخص عامی موحد، بر هزار نفر از علمای این مشرکین (از نظر علمی) چیره می‌شود؛ چنانکه رب العالمین در آیه ۱۷۳ سوره صافات فرموده:

﴿وَإِنَّ جُنَاحَنَا لَهُمُ الْغَلِبُونَ﴾

«و سپاه ما هر آینه غالب آیند گانند».

پس لشکر خداوند، با سلاح گفت‌وگو و دلیل، پیروز است؛ همان‌گونه که با نیزه و شمشیر پیروزند. موحد فقط زمانی باید از نبرد بیم داشته باشد که در راه جنگ با شرک،

بدون سلاح باشد؛ حال آنکه، خداوند بر ما مسلمانان منت نهاده و بر ما کتابی نازل کرده که به تصریح آیه ۸۹ سوره نحل:

﴿... وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَبَ تَبْيَنًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ﴾

«و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و شارتگری است بر تو نازل کردیم».

پس هر دلیلی که یاوه‌گویان بیاورند، نادرستی و بطلان آن در قرآن ذکر شده است. چنانکه پروردگار متعال در آیه ۳۳ سوره فرقان می‌فرماید:

﴿وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثْلٍ إِلَّا جِئْنَكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا﴾

«و برای تو مثلی نیاوردنند مگر آنکه [ما] حق را با نیکوترین بیان برای تو آوردیم».

برخی مفسرین گفته‌اند که این آیه، درباره هر دلیلی که اهل باطل تا روز قیامت بیاورند، صدق می‌کند. اینک از کتاب خدا مطالبی ذکر می‌کنم که پاسخ خردگیری‌های مشرکان زمان ما به صراحت بیان نموده است.

پس به دو صورت: مجمل و مفصل، به اهل باطل پاسخ می‌دهیم:

اولاً: پاسخ مجمل، نکته بزرگ و پرفایده و عظیمی است برای کسی که درک کند و آن، سخن خدای تعالی در آیه ۷ سوره آل عمران می‌باشد:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَبَ مِنْهُ إِيمَانٌ مُحَكَّمٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَبِ وَآخَرُ مُتَشَبِّهِتُّ فَآمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ رَيْغُ فَيَتَبَعُونَ مَا تَشَبَّهَ مِنْهُ أَبْيَعَاءُ الْفِتْنَةِ وَأَبْيَعَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ وَإِلَّا اللَّهُ وَالْأَرْسَخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ إِيمَانًا يَهُ كُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبِّنَا وَمَا يَدَّكُرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابُ﴾ (۷)

«اوست کسی که این کتاب [= قرآن] را بر تو فرو فرستاد، پارهای از آن آیات محکم [= صریح و روشن] است، آنها اساس کتابند و [پارهای] دیگر متشابهاتند [که تأویل پذیرند] اما کسانی که در دلهایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می‌کنند».

حدیث صحیحی از رسول خدا نقل شده است که می فرماید: «إِذَا رَأَيْتُمُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ، فَأُولَئِكَ الَّذِينَ سَمَّى اللَّهُ فَاحْذَرُوهُمْ». «هر گاه کسانی را دیدید که به دنبال متشابهات می روند، اینان کسانی هستند که خداوند نامشان را برده است، پس از ایشان حذر کنید». مثلا، هرگاه برخی مشرکین به نقل از آیه ۶۲ سوره یونس به تو گفتند:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلَيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾

«آگاه باشد که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می شوند».

و گفتند که شفاعت، حق است و انبیا از جایگاه رفیعی در نزد خداوند برخوردارند؛ یا روایتی از پیامبر نقل کنند و برای اثبات گفته باطل خود، بدان استناد نمایند و تو مقصود سخن او را نمی دانی؛ در این صورت، در پاسخش چنین بگو:

«خدا در کتاب خود فرموده است، آنان که بیمارند و در دل غرض دارند، آیات محکم را رها کرده و بدنیال متشابه می روند».

و از جمله آنچه برایت بیان کردم این بود که خداوند متعال خاطر نشان می کند که مشرکین به ربویت خدا اقرار داشتند، ولی کفرشان به خاطر چنگ زدن به ملائکه و انبیا و اولیا بود، که می گفتند:

﴿...هَتُّلَاءُ شُفَعَوْنًا عِنْدَ اللَّهِ...﴾ [یونس: ۱۸]

«اینان شفیعان ما در نزد خدا هستند».

این امر محکم و روشنی است که هیچ کس یارای تغییر آن را ندارد.

[سپس به او بگو: «اما ای مشرک! آنچه را که از قرآن یا از کلام رسول خدا برایم گفتی، [بر خلاف این آیات محکمات است]، من معنی آن را نمی دانم، ولی یقین دارم که خداوند، سخن متناقض نمی گوید؛ [که از یکطرف مشرکین را برای توجه و توسل به ملائکه و انبیا، مشرک و کافر بخواند و از سوی دیگر به ما بگوید که به انبیا و اولیا توجه کنیم]. نیز، رسول خدا چیزی نمی گوید که مخالف کلام خدا باشد [و ائمه

۱- متفق علیه.

شیعه هم چیزی که مخالف قرآن باشد بر زبان نیاوردند] این پاسخ، بسیار کوبنده است، ولی تنها کسانی آن را درمی‌یابند که خداوند توفیقش را به ایشان داده باشد، پس این پاسخ را کم مگیر؛ همان طور که باری تعالی در آیه ۳۵ سوره فصلت فرموده است:

﴿وَمَا يُلْقَنَهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَنَهَا إِلَّا ذُو حَظٍ عَظِيمٍ﴾

«و این [خصلت] را جز کسانی که شکیبا بوده‌اند نمی‌یابند و آن را جز صاحب بهره‌ای بزرگ نخواهد یافت.»

اما پاسخ مفصل، قطعاً دشمنان خدا و توحید، نسبت به دینی که پیامبران الهی مامور به ابلاغ آن بودند، اعتراضات بسیاری ابراز می‌کنند و بدین وسیله، مردم را از آن دور می‌کنند. برای مثال، می‌گویند:

«ما به خداوند متعال شرک نمی‌ورزیم، بلکه شهادت می‌دهیم که فقط اوست که خالق و رازق است و نفع و زیان می‌رساند و محمد ﷺ، پیامبر او، مالک نفع و ضرری برای خود نیست، چه برسد به دیگر بندگان خدا؛ ولی ما گناهکاریم و در عین حال، بندگان صالح، نزد خدا مقامی و آبرویی دارند، و ما به واسطه آنها از خدا نیازهای خود را می‌خواهیم.»

در پاسخ به آنها - با همان چیزی که ابتدا به آن اشاره شد - بگو: «کسانی که رسول خدا ﷺ با آنان جنگید، به آنچه بیان کردی اقرار می‌کردند و اذعان می‌داشتند که بتهای آنان هیچ چیزی را نمی‌توانند اداره کنند [و مدیر مدبر چیزی نیستند] بلکه می‌گفتند که آنها نزد خدا مقام و آبرویی دارند و شفیعان و واسطه‌های ما نزد خداوند هستند. آنگاه آنچه را خدا در کتابش ذکر کرده برای آنها قرائت کن [آیات ۸۴ تا ۸۶ سوره مؤمنون، آیات ۱۸ و ۲۰ سوره جن، آیه ۵۷ سوره اسراء، آیه ۳ سوره زمر، و آیات دیگری که قبل از ذکر شد].»

پس اگر آن مشرک بگوید: «این آیات در حق بتپرستان نازل شده است. شما چگونه بندگان صالح و انبیا را در ردیف بت‌ها قرار می‌دهید؟» در پاسخش استدلال‌هایی را بیان کن که پیشتر بدانها اشاره شد. ممکن است که شخص مشرک بدین امر اقرار کند

که کافران، ربویت خدا را به طور کامل قبول داشتند و از واسطه‌ها و شفیعان خود، چیزی غیر از میانجی‌گری و شفاعت نزد خدا نمی‌خواستند، اما قصد واقعیش این است که بدین وسیله، بین شفاعت طلبی خود و مشرکان ماقبل خود تمایز قابل شود. در این صورت به او بگو که گروهی، از کافران بتپرست بودند و گروهی دیگر، اولیای خدا را می‌خوانند. چنانچه در آیه ۵۷ سوره اسراء می‌فرماید:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَتَّغَرُّبُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ﴾

«آن کسانی را که ایشان می‌خوانند [خود] به سوی پروردگارشان تقرب می‌جویند [تا بدانند] کدام یک از آنها [به او] نزدیکترند و به رحمت وی امیدوارند».

و بعضی از ایشان عیسی و مادرش (مریم) را می‌خوانند، و خداوند در رد ایشان، در آیه ۷۵ و ۷۶ سوره مائدہ فرمود:

﴿مَا أَلْمَسِيْحُ أَبْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِ الْرُّسُلُ وَأَمْمُهُ وَصِدِّيقَةُ كَانَتْ يَأْكُلَانِ الْطَّعَامَ أَنْظَرَ كَيْفَ تُبَيِّنُ لَهُمُ الْأُلْيَّاتِ ثُمَّ أَنْظَرَ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ۝ ۷۵ قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ الْسَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝ ۷۶﴾

«مسیح پسر مریم جز پیامبری نبود که پیش از او [نیز] پیامبرانی آمده بودند و مادرش زنی بسیار راستگو بود. هر دو غذا می‌خورند، بنگر چگونه آیات [خود] را برای آنان توضیح می‌دهیم، سپس بین چگونه [از حقیقت] دور می‌افتد. بگو: آیا غیر از خدا چیزی را که اختیار زیان و سود شما را ندارد می‌پرستید و حال آنکه خداوند شنواه داناست».

همچنین، آیه ۴۰ و ۴۱ سوره سباء:

﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلَيْسَنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكَثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ۝ ۴۱﴾
«و [یاد کن] روزی را که همه آنان را محشور می‌کند آنگاه به فرشتگان می‌فرماید: آیا اینها بودند که شما را می‌پرستیدند؟ می‌گویند: منزه‌ی تو، سرپرست ما تویی، نه آنها بلکه جنیان را می‌پرستیدند بیشترشان به آنها اعتقاد داشتند».

درباره کسانی که عیسی و مادرش را می‌خوانند، در آیه ۱۱۶ سوره مائدہ آمده است:

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَعِيسَى اُبْنَ مَرْيَمَ إِنَّكَ قُلْتَ لِلنَّاسِ أَتَخَذُونِي وَأَمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ
قَالَ سُبْحَنَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ، فَقَدْ عَلِمْتَهُ، تَعْلَمُ مَا
فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾ ١٦١

«و [یاد کن] هنگامی را که خدا فرمود: ای عیسی پسر مریم، آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند پرسستید؟ گفت: منزهی تو، مرا نزیبد که [درباره خویشتن] چیزی را که حق من نیست بگویم. اگر آن را گفته بودم قطعاً آن را می‌دانستی، آنچه در نفس من است تو می‌دانی، و آنچه در ذات توست من نمی‌دانم چرا که تو خود دانای رازهای نهانی».»

پس باید به مشرکین گفت که خداوند، هم کسانی را که به بت‌ها توجه داشتند، تکفیر کرده و هم آنانی را که به اولیا و بندگان صالح توجه داشتند و رسول خدا با هر دو گروه جنگید.^۱

پس [اگر مشرک زمان ما] بگوید: «کفار از بندگان صالح حاجت می‌خواستند و من شهادت می‌دهم که نفع و ضرر و تدبیر از جانب خداست و از غیر خدا چیزی نمی‌خواهم، ولی من از ایشان امید شفاعت دارم و می‌خواهم خدا ایشان را شفیع من گرداند»، در جواب او بگو که گفته کفار نیز همین بود، و آیه ۳ سوره زمر را برایش تلاوت کن:

﴿...وَالَّذِينَ أَتَخَذُوا مِنْ دُونِهِ أُولَيَاءَ مَا تَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقْرِبُونَا إِلَى اللَّهِ رُلْفَى...﴾

«... و کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته‌اند [به این بهانه که] ما آنها را جز برای اینکه ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند نمی‌پرسیم...». و آیه ۱۸ سوره یونس را:

۱- به علاوه، این مطلب زشت و شرم‌آوری است که پیامبران خدا با کسانی که به غیر خدا توجه داشته و غیر خدا را ندا می‌دادند، جنگ و کشتار کنند. سپس بگویند حال که بت‌ها را نمی‌خوانید و به آن توجه ندارید، ما را بخوانید و از ما و فرزندانمان یاری و مدد بجویید. [مترجم]

﴿... وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَوْنَا عِنْدَ اللَّهِ...﴾

«... و می‌گویند: اینها نزد خدا شفاعتگران ما هستند...».

این سه شباهه، که به همراه پاسخ‌هایشان ذکر شد، بزرگترین دلایل مخالفت ایشان با توحید است. پس چون دانستی که خدا در کتاب خود بطور واضح جواب آنان را بیان کرده و مفهوم این آیات را به طور کامل فهمیدی، خواهی دید که پاسخ گفتن به دیگر خردگیری‌های آنان، آسان است^۱.

اگر مشرک بگوید: «ما عبادت نمی‌کنیم جز الله را و این گریه و زاری و خواندن صالحین، عبادت نیست». در جواب او سئوال کن: «تو اقرار داری که خداوند بر تو اخلاص در عبادت را واجب کرده و حق او بر تو این است که خالصانه عبادتش کنی؟» اگر پذیرفت، از او بخواه تا اخلاص در عبادت را توضیح دهد. پس اگر او عبادت و انواع آن را نمی‌دانست، تو باید برایش بیان کنی؛ بگو خدا در آیه ۵۵ سوره اعراف فرموده:

﴿أَدْعُوكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً...﴾

«پروردگار خود را به زاری و نهانی بخوانید...».

چون این آیه را برایش خواندی، بپرس: «آیا دعا (که به معنی خواندن است) عبادت محسوب می‌شود یا خیر؟» پس به ناچار خواهد گفت: «بلی، دعا مغز عبادت است». پس به او بگو: «چون اقرار کردی که دعا کردن عبادت است، و دعا چیزی نیست مگر خواندن خداوند مهربان در روز و شب، در حالی که از عذابش بیم داری و به رحمتش امید، آنگاه پیامبر یا شخص دیگری را در این زاری و حاجت‌خواهی دخیل نمودی، پس

۱- زیرا خداوند در آیه ۱۷۴ سوره نساء فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الْمُسَاءُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَنٌ مَّنْ رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلَنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾

«ای مردم، در حقیقت برای شما از جانب پروردگار تان برهانی آمده است، و ما به سوی شما نوری تابناک فرو فرستاده‌ایم».

غیر خدا را خوانده و در این خواندن خدا شرک (و شریک) آورده‌ای». او ناچار می‌گوید: «بلی». پس به او بگو: اگر خواستی به آیه ۲ سوره کوثر:

﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَخْرُجْ﴾

«پس برای پروردگارت نماز گزار و قربانی کن».

عمل کنی و برای اطاعت خدا حیوانی را نحر و یا ذبح کنی، آیا این کار، عبادت است، ناچار می‌گوید: «بلی». پس بگو: «اگر همان حیوان را برای پیامبر، یا جنی و یا شخص دیگری ذبح کردی، آیا در این عبادت، غیر خدا را شریک کرده‌ای؟» ناچار است که بگوید: «بلی». نیز بگو: «مشرکین، که قرآن در میان ایشان نازل شده آیا ملائکه یا صالحین مانند لات، یغوث و یعوق را عبادت می‌کردند یا خیر؟» ناچار است که بگوید: «بلی». پس به او بگو: «مگر عبادت مشرکین نسبت به ملائکه و صالحین جز در دعا و ذبح و توسل بود؛ و گرنه ایشان اقرار داشتند که بندگان صالح در تحت قدرت خدای هستند و خداوند متعال، امور [آنها و جهان] را تدبیر می‌کند، اما مشرکان، برای کسب توجه، آبرو و شفاعت، صالحین را می‌خوانندند، و این امری آشکار است».

پس [اگر این مشرک زمان ما] بگوید: «آیا شفاعت رسول خدا ﷺ را انکار می‌کنی، و از آن روی می‌گردانی؟» بگو: «من منکر نیستم و از آن دوری نمی‌کنم، بلکه ایشان شافع مشفع است، و من امید شفاعت او را [در روز قیامت] دارم، و لیکن شفاعت تمامش به اختیار خداست»؛ چنانچه در آیه ۴۴ سوره زمر فرمود:

﴿قُلِ لِلَّهِ الْشَّفَاعَةُ جَمِيعًا...﴾

«بگو: شفاعت یکسره از آن خداست...».

و شفاعتی برای احدهای نیست، مگر پس از اجازه و اراده خدا؛ چنانچه در آیه ۲۵۵

بقره فرموده:

﴿...مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عَنْهُ وَإِلَّا يَأْذِنَهُ...﴾

«کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند».

و رسول خدا در حق هیچ کس شفاعت نمی‌کند، مگر پس از اذن خدا درباره او؛
چنانچه در آیه ۲۸ سوره انبیاء فرموده:

﴿... وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى...﴾

«... و جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد شفاعت نمی‌کنند ...».

و پروردگار بزرگ، به جز به توحیدِ بندگانش راضی نمی‌گردد، چنانکه در آیه ۸۵
سوره آل عمران فرموده:

﴿وَمَن يَتَنَعَّمْ عَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيَنَا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِيرِينَ﴾

«و هر که جز اسلام دینی [دیگر] جوید هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از
زیانکاران است».

حال که شفاعت، تماماً، مخصوص خدا بوده و شفاعتی روی نخواهد داد، مگر پس
از اجازه او، و پیامبر ﷺ و غیر پیامبر تا خدا درباره کسی اجازه ندهد برایش شفاعت
نمی‌کنند، و خدا اجازه نمی‌هد، مگر برای کسی که موحد باشد. پس از خدا شفاعت
طلب و او را چنین بخوان: «خداوندا، مرا از شفاعت او محروم نگردن؛ خدایا، شفاعت
او را در حق من بپذیر» و دعاهایی از این قبیل.

پس [اگر مشرک زمان ما] بگوید: «شفاعت به پیامبر عطا شده و من از آنچه خدا به
او عطا نموده، از او می‌طلبم». بگو: «اگر آن خدایی که به او شفاعت عطا کرده قبول
داری، همان خدا تو را از خواندن رسول [به عنوان شفیع] نهی کرده، پس در صورتی که
خداوند متعال را به دعا می‌خوانی که پیامرش در مورد تو شفاعت کند، از این سخن او
نیز پیروی کن که و در آیه ۱۸ سوره جن فرموده:

﴿... فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ ... پس هیچ کس را با خدا مخوانید.

نیز بگو: به جز پیامبر ﷺ، حتی به ملائکه و صالحان و اولیای خدا هم حق شفاعت
عطای شده است. آیا می‌گویی چون خدا به ایشان شفاعت عطا کرده، می‌توانیم
خواسته‌هایمان را از ایشان بطلبیم؟ پس اگر چنین بگویی، به پرستش صالحان روی

آورده‌ای، و این، همان عبادتی که خدا مذمت کرده و شرک خوانده است؛ و اگر بگویی خیر، پس سخن‌را در این مورد که خداوند حق شفاعت را به او عطا نموده و از آنچه خدا عطا کرده می‌طلبم، باطل کرده‌ای^۱.

اگر بگویید: «من هرگز به خدا شرک نمی‌آورم، ولی توجه و التجا به صالحین شرک نیست»، به او بگو: «چون تو اقرار داری که خداوند شرک را حرام کرده و حرمت آن، از زنا بزرگتر است، و آن را نمی‌آمرزد و آن چیزی که خدا حرام کرده و نمی‌آمرزد، چیست؟» حقیقت آن است که او آن را درک نمی‌کند و نمی‌داند که چیست. پس به او بگو: «چگونه خود را از شرک بیزار می‌دانی در حالی که آن را نمی‌شناسی، و از آن سؤال هم نمی‌کنی و نمی‌خواهی آن را بشناسی؟ آیا فکر می‌کنی که خداوند چیزی را بر ما حرام کرده و گفته که آن را نمی‌بخشد ولی درباره‌اش برای ما توضیح نداده است؟» پس اگر بگویید: «شرک، عبادت بت‌هاست و ما بت‌پرست نیستیم»، بگو: «معنی بت‌پرستی چیست؟ و آیا گمان می‌کنی که بت‌پرستان این چوبها و سنگ‌ها را خالق و رازق و مدبیر خود می‌دانستند؟ نه! قرآن می‌گوید که چنین نبودند^۲.

۱- باید بدانیم که خدا مقام شفاعت را به رسول خود و عده داده، اما یک به یک برای او مشخص نکرده است که درباره چه کسی می‌تواند شفاعت نماید و رسول خدا^۳ نمی‌داند برای کدام گناهکار، اجازه شفاعت صادر خواهد شد و این اجازه، در قیامت معلوم شود نه در دنیا! [ترجم]

۲- از جمله، در آیات ۸۴ تا ۸۹ سوره مؤمنون:

﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٤﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾ قُلْ مَنْ رَبُّ الْسَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَقَوَّنَ ﴿٨٧﴾ قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَكْوُثٌ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُحِبُّ وَلَا يُحِبُّ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٨﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَآتِيَ تُسْحَرُونَ ﴿٨٩﴾﴾

«بگو: اگر می‌دانید [بگویید] زمین و هر که در آن است به چه کسی تعلق دارد؟ خواهند گفت: به خدا، بگو: آیا عبرت نمی‌گیرید؟ بگو: پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟ خواهند گفت: خدا، بگو: آیا پرهیزگاری نمی‌کنید؟ بگو: فرمانروایی هر چیزی به دست

اگر [مشرک زمان ما] بگویید: «بت پرست، کسی است که به سنگ، چوب یا بنای روی قبر توجه کند، به آنها توسل جوید، آنان را بخواند و برایشان ذبح کند؛ به این امید که به خاطر این کارها، به خدا نزدیکتر شود و یا خدا به برکت آنها بلا از او دفع کند». بگو: «راست گفتی، کار شما نیز بر سر قبرها همین است، مانند کار بت پرستان! باید به او گفت: «اینکه تو می گویی "شرك، [همان] عبادت بتها است"»، آیا مقصود تو این است که شرک، منحصر به همین است و اعتماد بر مردگان صالح و خواندن آنان جزء شرک نیست؟ اگر نظر تو این است، خداوند این سخن را در قرآن رد کرده و این کارها را در زمرة شرک آورده و هر کسی را که بدان چنگ زند و به ملائکه، عیسی [و امامان و امامزادگان] و سایر صالحین تمسک جوید، کافر دانسته است».

پس چاره‌ای نیست جز آنکه اقرار کند که: «هر کس در عبادت خدا یکی از بندگان را شریک کند، مبتلا به همان شرکی شده است که در قرآن ذکر شده است»؛ و منظور ما نیز همین است.

راز مسئله در این است که او نمی‌داند شرک چیست. پس هر گاه گفت: «من مشرک نیستم»، بگو: «برایم تفسیر کن که شرک به الله چیست». پس اگر گفت: «منظور از آن، پرستش بت‌هاست»، بگو: «برایم تفسیر کن که معنی پرستش بت‌ها چیست». پس اگر گفت: «من جز خدای یکتا را عبادت نمی‌کنم»، بگو: «عبادت خدای یکتا را برایم تفسیر کن». پس اگر طبق قرآن تفسیر کرد، که منظور ما نیز همین است، و اگر مفهوم شرک را (طبق تعریف قرآن) نشناخت، چگونه ادعا چیزی را می‌کند، که نمی‌داند.

اگر معنی دیگری برای شرک گفت، تو آیات قرآن را برایش بخوان، آیات گویایی که در معنی شرک آمده و منظور از آن، همان شرکی است که زمان ما دقیقاً انجام می‌دهند و عبادت خدای یکتا بی‌شریک، همان است که آن را بر ما ناپسند می‌انگارند.

کیست و اگر می‌دانید [کیست آنکه] او پناه می‌دهد و در پناه کسی نمی‌رود؟ خواهند گفت: خدا، بگو: پس چگونه دستخوش افسون شده‌اید؟» [متترجم]

و در مورد آن داد و فریاد می‌کنند؛ همان‌طور که در گذشته، برادرانشان [یعنی گمراهان دوره جاهلیت] نیز فریاد می‌کشیدند و می‌گفتند:

﴿أَجَعَلَ الْأَلَهَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾ [ص: ۵]

«آیا خدایان [متعدد] را خدای واحدی قرار داده این واقعاً چیز عجیبی است!»^۱

۱- آنان نمی‌دانند که توحید، این است که بدانی هیچ مخلوقی، صفات خالق را ندارد؛ خدا محدود به مکان خاصی نیست و همه جا حاضر، ناظر، شنوا، بینا و از دل بندگانش آگاه است. ولی این مشرکان می‌گویند فلان رسول و یا فلان امام نیز، مانند خدا، مکان محدود و مشخصی ندارد و به هر چیزی احاطه دارد و همه جا حاضر و ناظر و شنوا و بیناست. متأسفانه، نه یک ولی و امام و امامزاده، بلکه صدها نفر از بندگان صالح را در صفات خدا شریک کرده‌اند و این، شرک بسیار بزرگی است؛ در عین حال، خود را موحد می‌دانند. بنگرید که چگونه خدا دل آنان را کور کرده است!

مشرکان جاهل زمان ما می‌گویند: «خدا در آیه ۳۵ سوره مائدہ فرموده:

﴿يَتَأَكَّلُهَا الَّذِينَ ظَمَّنُوا أَتَقْوَ أَلَّهَ وَأَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَهَدُوا فِي سَبِيلِهِ...﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و به او [توسل و] تقرب جویید و در راهش جهاد کنید...». آیا شما این آیه را قبول ندارید؟ در جواب او بگو: «این آیه را ما قبول داریم و در آن، خدا نفرموده وسیله را بخوان، بلکه فرموده بخوا! یعنی: ای مؤمنین از خدا بترسید و بسوی او وسیله‌ای بجویید و تهیه کنید، نه اینکه بخوانید. اما شما اولیا خود را ندا می‌دهید. به علاوه، خطاب این آیه، به رسول خدا و سایر مؤمنین است. پیامبر خدا برای کسب رضای حق، چه وسیله‌ای می‌جسته است؟ آیا رسول خدا به این آیه عمل کرده یا خیر؟ اگر عمل کرده بگویید وسیله را خوانده و یا تهیه کرده و وسیله او چیست؟ اگر مشرک زمان ما نمی‌داند به او بگو: رسول خدا فرمود: «وَسَيْلَتِي إِلَى اللَّهِ إِيمَانِي بِهِ» (وسیله تقرب من به خدا ایمانم به اوست). و در خطبه ۱۰۹ نهج البلاغه از قول امیر المؤمنین آمده است: «وسیله، عبارت است از ایمان به خدا، نماز، روزه، حج، جهاد و صلة رحم». پس شما اگر پیرو رسول خدایید، او اشخاص را در عبادت، مناجات و دعای خود نخوانده و شریک خداوند نکرده است، شما چرا غیر او را می‌خوانید؟ وسیله عبارت است از عقاید حق و اعمال صالح، نه شرک به خدا. پس اگر کاری را که مشرکان زمان ما به نام اعتقاد و توسل انجام می‌دهند بشناسی، در خواهی یافت که این، همان شرکی است که خدا در قرآن از آن سخن گفته و پیامبرش ﷺ با آن جنگیده است». [مترجم]

ممکن است بگویید: «آنها به خاطر خواندن انبیا و فرشتگان الهی کافر نشدند، بلکه کفر آنها به خاطر آن بود که می‌گفتند فرشتگان، دخترهای خدا هستند، ولی ما نمی‌گوییم که عبدالقادر [یا فلان امام یا امامزاده]، پسر خداست».

پاسخ او این است که نسبت دادن فرزند به خداوند متعال، کفر جدایانه‌ای است، چرا که در آیات ۱ و ۲ سوره اخلاص فرموده است:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿۱﴾ اللَّهُ الصَّمَدُ ﴿۲﴾﴾

«بگو: اوست خدای یگانه، خدای بی نیاز [که همه نیازمند او هستند]» و یگانه‌ای است که هیچ کس مانند او نیست. منظور از صمد، بی نیازی در احتیاجات و خواسته‌هاست. پس هر کس که در این مورد تردید کند، کفر ورزیده است، حتی اگر در باره خود سوره شک نداشته باشد. پروردگار متعال در آیه ۹۱ سوره مومونون می‌فرماید:

﴿مَا أَنْتَ خَدُولَ اللَّهُ مِنْ وَلِيٍّ وَمَا كَانَ مَعَهُ وَمِنْ إِلَهٍ...﴾

«خدا فرزندی اختیار نکرده و با او معبدی [دیگر] نیست...».

بنابر آنچه که گفته شد، بین این دو نوع باور کفرآمیز باید تمایز گذشت، و هر یک را کفر جدایانه‌ای به حساب آورد، چرا که در آیه ۱۰۰ سوره انعام می‌خوانیم:

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ وَبَنَيْنَ وَبَنَتَ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾

«و برای خدا شریکانی از جن قرار دادند با اینکه خدا آنها را خلق کرده است و برای او بی هیچ دانشی پسران و دخترانی تراشیدند».

پس باید بین این دو نوع، تمایز قائل شوی.

دلیل دیگر بر این گفته، آن است که کسانی که به وسیله خواندن [و شفیع قرار دادن] «لات»، کافر شدند، او را پسر خدا نمی‌دانستند، هر چند که فرد صالح و درستکاری بود. حتی کسانی که به خاطر پرستش جن‌ها کافر شدند، آنها را فرزندان خدا نمی‌دانستند.

به همین صورت، تمام علمای مذاهبان اهل سنت، در بخش «بیان حکم مرتد» بر این تصریح نموده‌اند که هر گاه مسلمانی گمان کند که خداوند، صاحب فرزند است، مرتد، و از دین خارج شده است. ایشان، میان این دو نوع کفر، تمایز قابل شده‌اند

و این موضوع، در نهایت شفافیت بیان شده است.

اما اگر آیه ۶۲ سوره یونس را بخواند که:

﴿أَلَا إِنَّ أُولَيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزُنُونَ﴾

«آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند».

بگو: «بلی، این سخن حقی است، اما آنها را نباید پرستش کرد. ما هم فقط می‌گوییم نباید آنها را در کنار خدا عبادت نمود؛ ولی واجب است که آنها را دوست بداری و از ایشان پیروی کنی و به کرامت و بزرگواریشان معتبر باشی؛ چرا که فقط گمراهان و بدعنگذاران هستند که منکر کرامات‌های [بندگان صالح و] اولیای پروردگار هستند. دین خدا میان این دو گروه قرار گرفته و هدایتی است در بین دو گمراهی و راه حقی است در بین دو راه باطل».

پس دیدیم چیزی که مشرکان زمان ما آن را اعتقاد بزرگ می‌نامند، همان شرکی است که قرآن درباره‌اش سخن گفته و پیامبر گرامی اسلام به خاطر [از بین بردن] آن با مشرکان جنگید.

بدان که شرک پیشینیان (که در دوره جاهلیت بود) به چند دلیل، خفیفتر از شرک زمان ماست: نخست اینکه، مشرکان قدیم، فرشتگان، اولیا و بت‌ها را با خدا شریک نمی‌کردند و آنها را نمی‌خواندند، مگر در حال آسایش و فراغی. اما در شدت و سختی - چنانکه پیشتر نیز گفته شد - خالصانه خدا را می‌خوانند. این موضوع، در بسیاری از آیات بیان شده است؛ مانند آیه ۶۷ سوره اسراء:

﴿وَإِذَا مَسَكْمُ الْضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَاهُ فَلَمَّا تَجَنَّبُوكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَنُ كَفُوراً﴾

«و زمانی که در دریا سختی و آسیبی به شما رسد، هر که را جز او می‌خوانید ناپدید و گم می‌شود [و او را فراموش می‌کنید]؛ اما هنگامی که شما را به خشکی نجات دهد، [از خدا] روی می‌گردانید؛ و انسان، بسیار ناسپاس است!».

یا در آیه ۴۰ و ۴۱ سوره انعام:

﴿قُلْ أَرَيْتُمْ إِنْ أَتَّكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَّكُمُ الْسَّاعَةُ أَغْيَرُ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴾^{۶۱} بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْتِشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ ﴾^{۶۲}

«بگو: به نظر شما اگر عذاب خدا شما را دررسد یا رستاخیز شما را دریابد اگر راستگویید کسی غیر از خدا را می خوانید. [نه] بلکه تنها او را می خوانید و اگر او بخواهد رنج و بلا را از شما دور می گرداند و آنچه را شریک [او] می گردانید فراموش می کنید».

نیز، در آیه ۸ سوره زمر:

﴿وَإِذَا مَسَ الْإِنْسَنَ ضُرُّ دَعَا رَبَّهُ وَمُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُواً إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنَّدَا لِيُصِلَّ عَنْ سَيِّلِهِ ﴾^{۶۳}

«و چون به انسان آسیبی رسد پروردگارش را در حالی که به سوی او بازگشت کننده است می خواند سپس چون او را از جانب خود نعمتی عطا کند آن [مصبیتی] را که در رفع آن پیشتر به درگاه او دعا می کرد، فراموش می نماید و برای خدا همتایانی قرار می دهد تا [خود و دیگران را] از راه او گمراه گرداند».

و همچنین آیه ۳۲ سوره لقمان:

﴿وَإِذَا غَشِيَّهُمْ مَوْجٌ كَالْظَّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الْدِينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَيَنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِإِيمَنَا إِلَّا كُلُّ خَتَارٍ كَفُورٍ ﴾^{۶۴}

«و چون موجی کوه آسا آنان را فرا گیرد خدا را بخوانند و اعتقاد [خود] را برای او خالص گرداند و [لی] چون نجاتشان داد و به خشکی رساند برخی از آنان میانه رو هستند و نشانه های ما را جز هر خائن ناسپاسگزاری انکار نمی کند».

بار دیگر بر این موضوع تاکید می شود که خالق متعال در قرآن تصریح نموده که مشرکانی که رسول خدا^{علیه السلام} با آنان جنگید، کسانی بودند که خدا را می خواندند و فقط در هنگام آسایش و فراغی بود که به غیر خدا توجه داشتند، اما در شدت و سختی، غیر خدا را نمی خواندند، بلکه خدای یگانه و بی شریک را ندا داده و بزرگان خود را فراموش

می‌کردن. [ولی مشرکین زمان ما، در هر حال، شرکشان دائم است؛ چه شدت و چه راحتی]^۱. اکنون تفاوت میان شرک مردمان زمان ما و مشرکان دوره جاهلیت آشکار شد. کجاست کسی که از اعماق وجود، این مسئله را بفهمد و از شرک توبه کند؟! مشرکان قدیم، در کنار خدا، ملائکه و مردم درستکار و یا پیامبران و درختان و سنگ‌هایی را که مطیع تکوینی خدا بوده و اهل عصیان نیستند، می‌خوانند و عبادت می‌کردن، ولی بسیاری از کسانی که مشرکین زمان ما می‌خوانند، از جمله فاسدترین مردم بوده و مرتکب زنا و دزدی و ترک نماز و مانند اینها می‌شوند. صد البته، کسی که به افراد درستکار یا سنگ و چوب باور داشته باشد، شرکش به مراتب سبک‌تر از کسی است که به [کرامت و شفاعت] شخصی ایمان دارد که نادرستی و فساد را در او می‌بیند، ولی باز هم بر سخن‌پافشاری می‌کند [و آن شخص را بزرگ می‌پنداشد].

حال که به تحقیق دانستی، کسانی که رسول خدا^۲ با آنان جنگید، عقل‌هاشان بهتر و شرکشان از مشرکان زمان ما سبک‌تر بود، پس بدان که اینان شباهی وارد می‌کنند که از بزگترین شباهی‌های ایشان است پس آن را با جوابش فراغیر: می‌گویند: آن مشرکین که آیات قرآن در تخطیه ایشان نازل شده، "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" نمی‌گفتند، رسول خدا^۳ روز قیامت و قرآن را تکذیب می‌کردند و آن را سحر می‌خوانند. ما به توحید و رسالت محمد^۴ شهادت می‌دهیم، قرآن را تصدیق می‌کنیم، به قیامت ایمان آورده‌ایم، نماز خوانده و روزه می‌گیریم؛ چگونه ما را در کنار آنان قرار می‌دهید؟

جواب این است که بین علمای مسلمین اختلافی نیست که اگر شخصی پیامبر خدا را در امری تصدیق و در امر دیگر تکذیب کند، کافر بوده و وارد اسلام نشده است^۵؛ به

۱- نکته دیگر این است که مشرکان قدیم، بدی و مصیبت‌ها را از خدا و خوشی‌ها را از ملائکه یا صالحین گذشته نمی‌دانستند، ولی مشرکان زمان ما مرگ و مصیبت‌ها را از خدا و شفا و خوشی را از جانب امامان و امامزادگان می‌دانند! [متترجم]

۲- باری تعالی در آیه ۱۵۱ و ۱۵۰ سوره نساء فرموده:

همین شکل، کسی که به بخش‌هایی از قرآن ایمان آورد و دیگر بخش‌ها را انکار کند، مشمولِ همین حکم می‌شود؛ یا کسی که به توحید اقرار و نماز را انکار کند؛ یا کسی که به توحید و وجوب نماز اقرار ولی و جوب زکات را انکار نماید؛ یا آنکه همه اینها را پذیرد، ولی روزه یا حج را انکار کند. چون در زمان پیامبر ﷺ، بعضی مردم از حج کردن ابا ورزیدند، خداوند متعال در موردشان در آیه ۹۷ سوره آل عمران چنین فرمود:

﴿وَإِلَهٌ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾

«و برای خدا، حج خانه [کعبه]، بر عهده مردم است؛ [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد. و هر که کفر ورزد، یقیناً خداوند از جهانیان بی‌نیاز است.»

هرکس به تمام اینها اقرار کند و قیامت را انکار نماید به اجماع [علمای اسلام] کافر می‌شود و خون و مالش حلال می‌گردد؛ همانطور که خداوند متعال در آیه ۱۵۰ و ۱۵۱ سوره نساء می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكُفِرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكُفِرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَخَذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ۖ أُولَئِكَ هُمُ الْكَفِرُونَ حَقًا﴾

«کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند و می‌گویند: ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می‌کنیم، و می‌خواهند میان این [دو] راهی برای خود اختیار کنند. آنان در حقیقت کافرند.»

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكُفِرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكُفِرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَخَذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ۖ أُولَئِكَ هُمُ الْكَفِرُونَ حَقًا وَأَعْنَدُنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ۚ﴾

«کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند و می‌گویند ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می‌کنیم و می‌خواهند میان این [دو] راهی برای خود اختیار کنند آنان در حقیقت کافرند و ما برای کافران عذابی خفت‌آور آماده کرده‌ایم.»

خداوند در قرآن، صریحاً کسی را که به بخشی از اسلام ایمان آورده و بخش دیگر را نپذیرد، کافر خوانده است. [با این پاسخ]، می‌توان این شبهه را بر طرف نمود. و البته این شبهه را عده‌ای از مردمان سرزمین «احسae» در نامه‌ای که به سوی ما ارسال کرده بودند، ذکر کرده‌اند.

همچنین گفته می‌شود: «اگر تو به این اذعان داری که هرکس که رسول خدا^{علیه السلام} را در همه چیز تصدیق و مثلاً وجوب نماز را انکار کند، طبق اجماع علماء، کافر است و همچنین هرگاه او به همه چیز اقرار کند، بجز قیامت، و نیز اگر واجب بودن روزه رمضان را انکار کند، و همه چیز را تصدیق نماید، باز هم کافر است». در این مورد، مذاهب اسلامی هیچ اختلافی ندارند [و همه بر کفر آن اجماع دارند]، زیرا همان‌طور که پیش از این ذکر کردیم، قرآن خود به بیان آن پرداخته است.

لذا در می‌یابیم که توحید، بزرگترین فرضیه و امر مهمی است که رسول خدا^{علیه السلام} پیام‌آور آن بوده، و بزرگتر از نماز، روزه و حج است. پس چگونه اگر کسی به تمام احکام خدا ایمان آورده و عمل کند، اما یکی از این امور را منکر شود، کافر است، ولی اگر توحید را، که دین انبیا و رسول است انکار کند کافر نمی‌شود؟ سبحان الله! این جهالت چقدر اعجاب‌انگیز است!

به او گفته می‌شود: «اصحاب رسول خدا^{علیه السلام} با طایفه مرتدین بنی‌حنیفه جنگیدند، در حالی که آنان در حضور پیامبر^{علیه السلام} مسلمان شده بودند؛ شهادتین می‌گفتند؛ اذان می‌گفتند و نماز می‌خوانندند». اگر پاسخ دهد: «برای اینکه آنان مسیلمه کذاب را پیامبر می‌دانستند»، بگو: «منظور من هم همین است؛ یعنی هرگاه شخصی، مردی را به مقام نبوت پیامبر^{علیه السلام} برساند، کافر شده و مال و جانش حلال می‌گردد و نماز و شهادتین او فایده ندارد، چرا آنکه پیامبر یا یکی از اصحاب، [یا ائمه و امامزادگان]، یا «شمسان» و

«یوسف»^۱ را در مرتبه و مقام خدای متعال برساند، کافر به حساب نمی‌آید؟» پاک و منزه است الله، و او چقدر عظیم الشأن است!

﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [روم: ۵۹].

«اینگونه خدا بر دل‌های کسانی که نمی‌دانند مُهر می‌نهد».

کسانی که علی بن ابیطالب^{الصلی اللہ علیہ وسلم} با آنان جنگید، همگی مدعی اسلام بودند؛ از اصحاب او به شمار می‌آمدند و علم را از صحابه رسول خدا^{صلی اللہ علیہ وسلم} فراگرفته بودند، اما عقیده‌شان درباره علی^{الصلی اللہ علیہ وسلم} مانند اعتقادی بود که مشرکان نسبت به یوسف و شمسان دارند. اما چرا اصحاب پیامبر بر کفر و قتل ایشان اتفاق نظر داشتند؟ آیا گمان می‌کنید صحابه رسول، مسلمانان را بدون دلیل تکفیر می‌کردند؟ یا بر این باورید که اعتقاد و غلو در باره تاج، [قبر و صاحب قبر] و مانند آن ضرر ندارد و فقط غلو درباره علی بن ابیطالب^{الصلی اللہ علیہ وسلم} موجب کفر است؟

طایفه بنی عبید قداح، که در زمان بنی عباس بر مغرب و مصر تسلط یافتند، همگی به توحید و رسالت محمد^{صلی اللہ علیہ وسلم} شهادت داده بودند؛ ادعای اسلام می‌کردند و نماز جمعه و جماعت می‌خواندند. همینکه مخالفت با شریعت - خفیفتر از آنچه که در زمان وجود دارد - را از خود بروز دادند، تمام علما بر کفر ایشان اجماع کردند؛ جنگ با آنان را واجب شمردند؛ سرزمینشان را دارالحرب [= رزمگاه] اعلام کردند؛ آنگاه مسلمین با آنان جنگیدند [دستشان را کوتاه کرده و مردم را نجات دادند] و سرزمین‌های اسلامی را که در اختیار داشتند، از آنها پس گرفتند.

۱- یوسف و شمسان و تاج، اسمی برخی از پرستش شدگانی بودند که گروهی از مردم عربستان، در زمان مولف رحمه الله، آنان را به جای خداوند می‌خوانند و می‌پرستیدند. [مصحح]

۲- در نسخه عربی، امام عبدالوهاب از عبارت رضی الله عنه در برابر نام علی بن ابی طالب استفاده کرده، اما علامه برقیعی لفظ علیه السلام را در ترجمه آورده است.

به علاوه، اگر تنها دلیل کفر مشرکان پیشین، آن بود که آنها برای خداوند بزرگ شریک قائل شدند؛ فرستاده او را تکذیب نمودند و حقانیت کلام الله و روز قیامت را نپذیرفتند، پس معنای بخشی که علمای مسلمین [در کتاب‌های خود] با عنوان «باب حکم مرتد» ذکر کرده‌اند، چیست؟

منظور از مرتد، مسلمانی است که بعد از گرایش به اسلام، کافر شود. دانشمندان انواع زیادی [از دلایل ارتداد] را بیان کرده‌اند که هر نوعی از آن موجب کافر شدن و حلال گشتن خون و مال شخص می‌گردد؛ حتی چیزهایی را که در نزد فاعل آن، کوچک و ناچیز جلوه می‌کند، موجب کفر و ارتداد معرفی کرده‌اند؛ مانند اینکه سخنی را بر زبان بیاورد، هر چند که در دل بدان ایمان نداشته باشد، یا کلامی را از روی شوخی و بازی بگوید. خدا در آیه ۷۴ سوره توبه درباره برخی فرموده:

﴿يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفَرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ...﴾

«به خدا سوگند می‌خورند که [سخن ناروا] نگفته‌اند در حالی که قطعاً سخن کفر گفته و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده‌اند ...»
و آنان را بواسطه گفتن یک کلمه، تکفیر نموده است؛ با وجود اینکه، ایشان در زمان رسول خدا ﷺ بودند؛ همراه او جهاد می‌کردند؛ نماز می‌خواندند؛ زکات می‌دادند؛ حج می‌کردند و به توحید شهادت می‌دادند.

همچنین، کسان دیگری که خدا در حق ایشان در آیه ۶۵ و ۶۶ سوره توبه فرموده است:

﴿وَلِئِنْ سَأَلْتُهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا تَخْوُضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَإِنَّ اللَّهَ وَإِنَّمَا يَتَّهِي وَرَسُولُهُ كُنْتُمْ سَتَّهُزِئُونَ ۝ لَا تَعْتَذِرُوْا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ...﴾

«و اگر از ایشان بپرسی مسلمان خواهند گفت: ما فقط شوخی و بازی می‌کردیم بگو آیا خدا و آیات او و پیامبرش را ریشخند می‌کردیم. عذر نیاورید شما بعد از ایمان‌تان کافر شده‌اید ...». پس اینان که خدا صریحاً کافرشان دانسته است، بعد از ایمان آوردن و همراهی با رسول خدا ﷺ در جهاد، در غزوه تبوک، سخنی به مزاح گفتند و خداوند آنان را کافر

خواند. حال در این شبّه [که مشرکین زمان ما وارد می‌کنند] تأمل کن که می‌گویند: «شما مسلمین را تکفیر می‌کنید، یعنی مردمی را که شهادتین گفته، نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند». پس در جوابشان دقت و تأمل کن که همانا از سودمندترین مطالب این کتاب است.

دلیل دیگری بر گفتار فوق، حکایتی است که خداوند درباره بنی‌اسراییل آورده، که گروهی از اهل علم و درستکاری بودند و چنانکه در آیه ۱۳۸ سوره اعراف آمده است، به موسی اللَّهُمَّ گفتند:

﴿...يَمُوسَى أَجْعَلَ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ إِلَهٌ...﴾

«... گفتند: ای موسی، همان گونه که برای آنان خدایانی است برای ما [نیز] خدایی قرار دارد.»

و سخن اشخاصی از اصحاب [که به پیامبر اللَّهُمَّ گفتند] برای ما «ذات انواط»^۱ قرار بده. رسول اللَّهُمَّ قسم یاد کرد که این خواسته، شبیه همان سخن بنی اسرائیل است که به موسی گفتند: **﴿أَجْعَلَ لَنَا إِلَهًا﴾**.

ولی مشرکان [زمان ما] شباهه‌ای را در این ماجرا وارد می‌کنند، بدین صورت که می‌گویند: «بنی اسراییل، که چنین سخنی گفتند [و چنین درخواست مشرکانه‌ای کردند] کافر نشدنند، همچنین کسانی که به رسول اللَّهُمَّ گفتند: "برای ما نیز مانند اینان ذات انواط قرار بده"، کافر نشدنند [پس چگونه است که ما به خاطر اعتقادمان که شبیه آنهاست کافر شده‌ایم؟]» جواب این است که: «بنی اسراییل و کسانی که این درخواست را از رسول اللَّهُمَّ نمودند، آن را عملی نکردند، که اگر چنین می‌کردند، قطعاً کافر می‌شدند».

۱- درختانی بودند که مشرکان عرب اسلحه‌های خود را برای تبرک و ظفرمندی به آن می‌آویختند. [متترجم]

همچنین، هیچ اختلافی در این نیست که کسانی که پیامبر ﷺ ایشان را از این کار نهی فرمود، اگر به فرمانش عمل نمی‌کردند و بعد از نهی او، ذات انواط برای خویش بر می‌گزیدند، کافر می‌شدند، و اصل مسئله نیز همین است.

این قصه به ما می‌فهماند که گاهی شخص مسلمان، یا دانشمند [و یا حتی کل جهان اسلام] چهار انواع مختلف شرک می‌شوند، در حالی که خود نمی‌دانند. لذا باید این مسایل را به خوبی فراگرفت و از به زبان آوردن چنین کلماتی احتراز کرد، زیرا این گفتار جاهلانه، که ما توحید را درک کرده‌ایم، از بزرگترین نادانی‌ها و فریب‌های شیطان است.

از این حکایت‌ها در می‌یابیم که هر گاه مسلمانی از روی نادانی و بی‌خبری، سخن کافران را تکرار کند، باید او را آگاه نمود. پس اگر بلافصله توبه کند، کافر نمی‌شود، همانگونه که بنی‌اسرائیل و کسانی که از رسول خدا ﷺ درخواست کردند، چنین کردند. اما در مورد داستان ذات انواط، اگرچه رسول خدا ﷺ این اشخاص را [به خاطر درخواستشان] تکفیر نکرد، اما به درشتی و غلظت با ایشان سخن گفت و آنان متنبه شده و به شرک وارد نشدند؛ ما نیز باید چنین باشیم.

مشرکان [زمان ما] شبیه دیگری وارد می‌کنند و می‌گویند: «رسول خدا ﷺ این کار اسامه را که گوینده لا إله إلا الله را [در اطراف فدک] به قتل رسانده بود، نادرست دانست [و پرسید: «آیا او را پس از گفتن شهادتین گشتی؟»] خود حضرت می‌فرمود: "من مأمورم با مردم بجنگم تا لا إله إلا الله بگویند". احادیث دیگری نیز وارد شده مبنی بر اینکه در مورد گوینده‌ی لا إله إلا الله دست نگه داشت. [پس چگونه ما را مورد حمله قرار می‌دهید]. منظور این نادانان این است که هر کس این کلمات را گفت، نباید تکفیر و کشته شود، هر چند که هر عملی از او سر زند.

در پاسخ این غافلان باید گفت: «واضح است رسول خدا ﷺ با یهودیان جنگید و ایشان را اسیر نمود، با اینکه ایشان لا إله إلا الله می‌گفتند. اصحاب رسول ﷺ با طایفه بنی‌حنیفه

جنگیدند با اینکه ایشان شهادتین گفته و نماز و روزه برپا می‌داشتند و مدعی اسلام بودند و همچنین، علی‌بن‌ایطالب عده‌ای را که مدعی اسلام بودند به آتش سوزانید».

این جاهلان، خود قبول دارند که هر کس منکر قیامت شود، کافر شده و باید کشته شود، هر چند که لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید و یا هر کس یکی از ارکان اسلام را انکار کند، کافر شده و کشته می‌شود. دانستیم وقتی که شخصی یکی از فروع را انکار کند، گفتن کلمه توحید (لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) باعث رهایی و نجاتش نمی‌شود. پس چگونه ممکن است که کسی اصل و اساس دین پیامبران، یعنی توحید را انکار می‌کند، گفتن لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ موجب نجاتش گردد؟ هرگز چنین نیست، ولی دشمنان خدا معنی این احادیث را نفهمیدند.

اما اسامه مردی را کشته بود که مدعی اسلام بود و او گمان می‌کرد که اسلام آوردنش، از روی ترس بر جان و مالش بوده و حقیقت نداشته است. هر کس به اسلام اقرار کند، واجب است از تعرض به او خودداری شود، تا معلوم شود آیا چیزی مخالف اسلام انجام می‌دهد یا خیر.

خداآوند متعال در این مورد در آیه ۹۴ سوره نساء می‌فرماید:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمْ أَسْلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا...﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون در راه خدا سفر می‌کنید [خوب] رسیدگی کنید و به کسی که نزد شما [اظهار] اسلام می‌کند مگویید تو مؤمن نیستی...».

پس این آیه دلالت بر این دارد که باید از تعرض به کسی که مدعی اسلام است، خودداری نمود تا حقیقت حال او معلوم شود. اگر چیزی مخالف اسلام از او ظاهر شد، کشته می‌شود، زیرا خدا فرموده تفحص و تبیین کنید و اگر بنا بود اصلاً [در نتیجه ارتداد یا الحادث] کشته نشود، دیگر نیازی به کشف حقیقت نبود.

و همچنین است معنی احادیث دیگر که هر کس اظهار توحید و اسلام کرد نباید متعرض او شوند، مگر وقتی که از او چیزی ظاهر شود، که در تضاد با اسلام او باشد. دلیل این ادعا آن است که رسول خدا ﷺ با اینکه به اسامه خرده گرفته بود که «آیا پس

از گفتن لا إله إلا الله او را کُشتی؟» و همواره می فرمود: «من مأمورم با مردم بجنگم تا کلمه توحید بگویند»، خود درباره خوارج فرمود: «هر جا ایشان را دیدید، بکشید و اگر من ایشان را ببینم مانند قتل قوم عاد، ایشان را می کشم». آن بزرگوار این سخنان را در حالی بیان می نمود که خوارج از تمام مردم عابدتر بوده و تسبیح پروردگار می گفتند؛ حتی اصحاب رسول ﷺ، نماز و عبادت خود را در مقایسه با ایشان کوچک می شمردند. آنان دانسته های دینی خود را از اصحاب رسول ﷺ فرا گرفته بودند، اما هنگامی که به مخالفت با شریعت برخاستند، کلمه توحید و عبادت های زیادشان، سودی برایشان نداشت و به حالشان مفید واقع نشد. همین نکته، در مورد یهودیان و افراد قبیله حنیفه [که احوالشان پیشتر گفته شد] نیز صدق می کند.

هنگامی که مردی به رسول خدا ﷺ خبر داد که قبیله بنی مُصطفَى از پرداخت زکات خودداری نموده اند، خواست که با آنان بجنگد، آیه ۶ سوره حجرات نازل شد:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ فَاسِقٌ بِنَبِإِنَّ فَتَبَيَّنُوا...﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد [خبرش را] بررسی و تحقیق کنید...».

و آن شخص خبر دهنده، بر ایشان دروغ بسته بود.

پس تمامی اینها به این امر دلالت می کند که مقصود رسول خدا ﷺ در احادیثی که به آن احتجاج می کنند، همان چیزی است که ما بیان کردیم.

* * *

[مشرکان زمان ما] شبهه دیگری مطرح کرده و می گویند: «رسول خدا ﷺ فرموده است که روز قیامت، مردم به آدم، سپس به نوح، سپس به ابراهیم، سپس به موسی و عیسی استغاثه (و درخواست کمک) می کنند، اما همه از فریادرسی عذر می جویند تا به رسول خدا ﷺ می رسد». آنان با اشاره به روایت فوق، می گویند که این خبر، دلیلی است که استغاثه و کمک خواهی از غیر خدا، شرک نیست.

در جواب می گوئیم: «منزه است خدایی که بر دل دشمنان خود مُهر زده، [تا هدایت

نشوند] ما منکر استغاثه و فریادرسی از مخلوق نیستیم. اگر مخلوق، حاضر باشد و توانایی انجام آن کار را داشته باشد، همانگونه که خداوند در آیه ۱۵ سوره قصص، در

قصه حضرت موسی اللَّٰهُمَّ فَرَّمْدَهُ فرموده:

﴿... فَأَسْتَغْاثَهُ اللَّٰهُ مِنْ شَيْعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ...﴾

«آن کس که از پیروانش بود بر ضد کسی که دشمن وی بود از او یاری خواست ...». انسان نیز در جنگ از یاران و هم‌زمان خود کمک می‌خواهد.^۱ آنچه که ما نادرست می‌دانیم، کمک‌خواهی و استغاثه‌ای است که با نام و هدف عبادت نزد قبور اولیا و در غیبت ایشان و در اموری انجام می‌گیرد که اولیای خدا اختیاری در آن نداشته و هیچ کس نمی‌تواند کاری انجام دهد، مگر خداوند یگانه متعال».

چون این مطلب ثابت شد، می‌گوئیم: «استغاثه مردم به پیامبران الهی در روز قیامت، برای آن است که ایشان از خداوند تعالی بخواهند که به حساب مردم رسیدگی کند، تا اهل بهشت از گرفتاری توقفگاه [طولانی] راحت شوند».

و این کار، در دنیا و آخرت جایز است. این کار، مانند این است که نزد مرد صالحی می‌روی که زنده و حاضر است؛ نزد تو می‌نشیند؛ سخن تو را می‌شنود و از او می‌خواهی تا برایت دعا کند، همانطور که صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیات آن بزرگوار چنین کاری انجام می‌دادند.^۲

۱- همکاری و مشارکت در نیکی عمل شایسته و خداپسندانه‌ای است؛ مثلاً فقیر از ثروتمند قرض می‌خواهد و بیمار از پزشک درخواست دارو می‌کند. این موارد و نمونه‌های مشابه آن را در عرف، تعاون می‌نامند و زمانی مصدق پیدا می‌کند که شخص، حاضر و زنده است. [متترجم]

۲- فرزندان یعقوب اللَّٰهُمَّ نِيَزْ هَنْكَامِي که به اشتباه خود پی بردن، نزد پدر رفته و آنگاه:

﴿قَالُوا يَأَبَانَا أَسْتَغْفِرُ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا حَاطِئِينَ﴾

«گفتند: ای پدر، برای گناهان ما آمرزش خواه که ما خطاکار بودیم». [یوسف: ۹۷] و یعقوب اللَّٰهُمَّ حاضر و ناظر بود. اما اگر یعقوب از دنیا رفته بود، این کار را نمی‌کردند، چنانکه بعد از رحلت او چنین کاری انجام ندادند. [متترجم]

اما پس از وفاتش، آنان هرگز در کنار مرقدس، از او درخواست دعا و [شفاعت] نکردند، بلکه سلف صالح، حتی از کسی که در کنار مرقدس خداوند متعال را به دعا بخواند، جلوگیری کرده‌اند. پس وضعیت کسی که از خود او^{عز و جل} طلب دعا می‌کند، چگونه است؟!

[بشرکان زمان ما] شبیه دیگری بیان می‌کنند و آن، قصه ابراهیم^{الله علیه السلام} است. آنگاه که ابراهیم در آتش افکنده شد، جبرئیل در هوا نزد او آمد و گفت: «آیا حاجتی داری؟» ابراهیم گفت: «بلی، اما به تو نه!» بشرکان می‌گویند که اگر استغاثه و کمک‌خواهی شرک است، جبرئیل نباید به حضرت ابراهیم چنین پیشنهاد می‌کرد.

جواب این است که این شبیه، مانند شبیه قبل است. جبرئیل نزد ابراهیم خلیل حاضر شد و امری را پیشنهاد کرد که قدرتِ انجام آن را داشت، زیرا او همان طور که خدا در آیه ۵ سوره نجم^۱ فرموده، بسیار نیرومند است. پس اگر خداوند به جبرئیل اجازه می‌داد که آتشِ ابراهیم و اطرافِ آن را از زمین و کوه‌ها برگیرد و در مشرق و مغرب بیندازد، یقیناً این کار را انجام می‌داد. یا اگر خداوند به او امر می‌کرد که ابراهیم را در مکان دوری از آتش بگذارد، چنین کاری را می‌کرد یا اگر او را امر می‌کرد که به آسمان ببرد، می‌برد. این موضوع، مانند مثالِ مرد ثروتمندی است که مال بسیاری دارد و به مرد محتاجی می‌رسد و به او پیشنهاد می‌کند که به او قرض دهد یا چیزی به او ببخشد که نیاز خود را برطرف نماید، اما آن شخص محتاج، خودداری و صبوری

۱- ﴿عَلَمَهُ وَ شَدِيدُ الْقُوَى﴾

«آن را [فرشته] بسیار نیرومند به او فرا آموخت».

می‌کند، تا خداوند برای او روزی بی‌مُنَّت برساند. این کجا و استغاثه و توسل در عبادت‌ها و شرک کجا؟ ای کاش تفاوت آن را دریابند!

۱- در استغاثه و کمک‌خواهی ابراهیم از جبرئیل و فقیر از غنی، هر دو طرف حاضر و شنوا هستند، اما فریادخواهی از اولیای خدا، که مرده‌اند، چنین نیست، زیرا مردگان به تصریح قرآن نمی‌شنوند؛
چنانکه خدا در آیه ۸۰ سوره نمل به رسول خود فرموده:

﴿فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ...﴾

«البته تو نمی‌توانی مردگان را شنوا کنی...»،

نیز در آیه ۲۲ سوره فاطر فرموده:

﴿... وَمَا أَنَّتِ يُمْسِعُ مَنِ فِي الْقُبُورِ﴾

«... و تو کسانی را که در گورهایند نمی‌توانی شنوا سازی»،

همچنین در آیه ۱۴ سوره فاطر می‌خوانیم:

﴿إِنَّنَّمَا تَدْعُهُمْ لَا يَسْمَعُونَ دُعَاءَكُمْ...﴾

«اگر آنها را بخوانید دعای شما را نمی‌شنوند...».

از آیات فوق، نتیجه می‌گیریم که مردگان حاضر نیستند و سخن کسی را نمی‌شنوند، و مردگان نیک و صالح در دارالسلام در جوارِ رحمت حق می‌باشند؛ بنا به سخن پروردگار در آیه ۳۲ سوره نحل:

﴿الَّذِينَ تَنَوَّفُهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَبِيعَتِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ إِمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

همان کسانی که فرشتگان جانشان را در حالی که پاکند می‌ستانند [و به آنان] می‌گویند درود بر شما باد به [پاداش] آنچه انجام می‌دادید به بهشت درآید».

پس اولیای خدا در بهشت هستند، نه در دنیا و یا مخفی شده در پشت پنجره ضریح. آنان صدای خواننده را نمی‌شوند، زیرا مخاطب و مدعو غیبی که حاضر و ناظر باشد، صدای خواننده‌گان خود را بشنود، فقط خداست و هیچ کس در این صفات شریک او نیست. [مترجم]

خاتمه

کلام را با موضوع مهمی به پایان می‌بریم که پیشتر نیز درباره آن سخن گفته‌ایم، ولی به خاطر اهمیت و عظمت آن، در اینجا مستقل‌اً به آن می‌پردازیم، زیرا بسیاری از افراد در مورد آن، راً اشتباه پیموده‌اند. به باور ما، توحید باید با قلب و زبان و عمل باشد. اگر در یکی از اینها اختلالی پدید آید، آن شخص، مسلمان نیست. اما اگر توحید را بفهمد و به آن عمل نکند، کافر مُعاندی است، مانند فرعون و شیطان و مانند آنها. اینجاست که بسیاری راه به خطا رفته [و خود را بی‌عمل، مسلمان می‌دانند] و می‌گویند: این سخنانِ شما حق است، و ما این را درک می‌کنیم و لیکن ما نمی‌توانیم نزد [دوستان و] همشهریان خود، [سخن حق را بیان و] به آن عمل کنیم، مگر آنکه موافق ما باشند، و از این قبیل عذرها. اینان نمی‌دانند که اکثر پیشوایان کفر، حق را شناخته و آن را ترک نکرده‌اند، مگر برای عذر و بهانه؛ چنانکه خداوند در آیه ۹ سوره توبه فرموده:

﴿أَشْتَرَوْا بِإِيمَانِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا...﴾ «آیات خدا را به بهای ناچیزی فروختند...».

و آیات دیگری مانند آیه ۱۴۶ سوره بقره:

﴿... يَعْرِفُونَهُ وَ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ...﴾

«... همانگونه که پسران خود را می‌شناسند او [= محمد ﷺ] را می‌شناسند...».

پس اگر به توحید ظاهرًاً عمل کند، آن را نفهمد و به دل معتقد نباشد، منافق است و بدتر از کافر خالص است، زیرا خداوند در آیه ۱۴۵ سوره نساء فرموده:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الْدَّرِكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾ «بی تردید منافقان در فروترین درجات دوزخند...».

اگر تأمل کنی، درخواهی یافت که این موضوع، بسیار دامنه‌دار و طولانی است. چنانچه در نحوه سخن گفتن مردم تأمل کنی، کسانی را می‌بینی که حق را شناخته ولی از ترس کمبودهای دنیوی یا علاقه به جاه و مقام، یا بدان عمل نمی‌کنند و یا مُدارا

می‌کنند. برخی دیگر را می‌بینی که ظاهراً عمل می‌کنند، نه باطنًا و اگر از آنها درباره اعتقادات قلبی‌شان بپرسی، چیزی نمی‌دانند.

به هر حال، تو باید دو آیه از آیات کتاب خدا را بفهمی:
نخست، قول خدای تعالی در آیه ۶۶ سوره توبه:

﴿لَا تَعْتَدُرُواْ قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ...﴾

«عذر نیاورید شما بعد از ایمانتان کافر شده‌اید...».

پس به تحقیق دانستی که بعضی از اصحاب رسول ﷺ با اینکه در جهاد روم شرکت کردند، [از جان گذشتند و به همراه رسول خدا ﷺ جنگیدند] اما به سبب بر زبان آوردن یک کلمه از روی شونخی، کافر شدند. حال برایت روش خواهد شد آنکه کفر بر زبان آورده یا از ترس از دست دادن مال دنیا یا مقام و منصب و یا مدارا با شخص دیگر، بدان [کار باطل] عمل می‌کند، گناهش بسیار بزرگتر از کسی است که کلمه کفرآمیزی را به شونخی بر زبان می‌آورد.

دوم، آیه ۱۰۶ و ۱۰۷ سوره نحل است:

﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ وُمْطَمِئِنٌ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝ ۱۰۶ ۝ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ أُسْتَحْبُوا أَحْيَوْهُمُ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَفِرِينَ ۝ ۱۰۷ ۝﴾

«هر کس پس از ایمان آوردن خود به خدا کفر ورزد [عذابی سخت خواهد داشت] مگر آن کس که مجبور شده [لی] قلبش به ایمان اطمینان دارد لیکن هر که سینه‌اش به کفر گشاده گردد خشم خدا بر آنان است و برایشان عذابی بزرگ خواهد بود. زیرا آنان زندگی دنیا را بر آخرت برتری دادند و [هم] اینکه خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند».

خداوند در این آیه، تنها کسانی را معدور داشته که به اجبار و اکراه کلام کفرآمیز بر زبان می‌رانند، ولی در دل، به ایمان به خدا یقین دارند. اما هر کس در شرایطی غیر از این، کلام کفرآمیزی بگوید، کافر شده است؛ خواه از ترس نقص در مال و مقام باشد و

یا اینکه به خاطر مدارا با دیگران یا میل به [اقامت در] وطن، علاقه به خانواده و اقوام و دارایی‌ها، یا گفتن یک کلام کفرآمیز به شوخی از گفتن حق خودداری کند.
پس این آیه، از دو جنبه بر نادرست بودن اینگونه عذرها دلالت دارد:

یکی اینکه، عبارت **﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ﴾** نشان می‌دهد که فقط کسی که در حالت اکراه و اضطرار باشد از این قاعده مستثنی است. و آشکار است که انسان بر انجام عملی یا گفتن سخنی مجبور می‌گردد، اما عقیده قلبی هیچ کس، به جبر و اکراه نیست.
دیگر اینکه، عبارت **﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ أَسْتَحْبُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾** است. در این آیه، تصریح شده است که کفر آنان و عذابی که به خاطر آن متحمل خواهند شد، به دلیل اعتقاد نادرست یا نادانی یا کینه‌شان نسبت به دین خدا یا علاقه‌شان به کفر نیست، بلکه به خاطر محبت دنیا و ترجیح آن بر دین است.^۱

والله سبحانه وتعالى أعلم
والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وعلى آله وصحبه

۱- خدای متعال می‌داند که این مشرکین، توحید را می‌فهمند ولی دوستی دنیا ایشان را به خرافات و شرک و مرده‌پرستی کشانده است. بر ملت ما واجب است در عقاید خود تجدید نظر کنند و مقلد این و آن نباشند زیرا تقلید در عقاید، باطل است و خداوند در آیه ۱۷ و ۱۸ سوره زمر فرموده:
﴿... فَبَيْشُرُ عَبَادٍ ۚ ۱۷ ۚ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقُوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَنُهُمُ اللَّهُ أَوْلَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ ۚ ۱۸﴾ ... پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند، اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان.

پس به سخن بدخواهان و غرض‌ورزانی که می‌گویند: «این کتاب را نخوانید» و «آن سخن را گوش ندهید»، نباید اعتمنا کرد، زیرا می‌خواهند که مردم همواره در نادانی بمانند. بر ملت ما واجب است این رساله و کتاب‌های مانند آن را به دقت مطالعه کنند و اگر فهمیدند تا به حال در اشتباه بوده‌اند، هر چه زودتر از خطای خود برگردند و درستی و نادرستی اعتقادات خود را با قرآن بسنجند، زیرا خداوند قرآن را میزان قرار داده است. اگر در این رساله، نکته‌ای اشتباه و یا بر خلاف قرآن دیدند، آن را با برهان و دلیل نیکو بیان کنند، نه آنکه بجهت به بدگوئی و جنجال بپردازند و به تعصبات مذهبی و قومی دامن زند. درود خداوند بر آنان که راه هدایت می‌پویند. [متترجم]



سوانح ایام

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا بر قعی قمی

زندگینامه‌ی خودنوشت مرحوم ابوالفضل بر قعی، از سردمداران مبارزه با خرافات و بدعت‌های شیعه در ایران معاصر است. کتاب حاضر از آن نظر حایز اهمیت است که تاریخ تحولات سیاسی- مذهبی ایران معاصر را در دوران حکومت پهلوی (رضا و محمد رضا شاه) پس از انقلاب ایران تا سال هفتاد شمسی روایت کرده و نقش و موضع‌گیری روحانیون شیعه را در قبال رویدادهای مختلف جامعه‌ی ایران شرح و تحلیل می‌کند و پرده از حقایقی برمی‌دارد که برای بسیاری از خوانندگان، مجهول بوده‌اند. بنابراین، «سوانح ایام» علاوه بر اینکه شرح حال شخصی علامه بر قعی است، بیان ناگفته‌های تاریخی و پرده‌برداری از چهره‌ی حقیقی حکومت به ظاهر اسلامی ایران نیز می‌باشد. نویسنده پس از معرفی نسب و خاندان خود، شممه‌ای از دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی و سپس آموزش‌های حوزوی خود را شرح می‌دهد. بیان فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی او در دوران جوانی، معرفی اساتید حوزوی و متن اجازه‌های نقل حدیث از ایشان در ادامه‌ی کتاب آمده است. شرح ملاقات‌ها و صحبت‌های بر قعی با بسیاری از روحانیون سرشناس شیعه و نامه نگاری با بسیاری از آنها - از جمله خمینی و خامنه‌ای- بخش مهمی از کتاب است، که صفحات زیادی را به خود اختصاص داده است. فصل‌های پایانی کتاب، به نحوی برخورد حکومت ایران با او و شرح آزار و اذیت‌ها، حوادث زندان و ترور نافرجم وی اختصاص دارد.



عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا بر قعی قمی

پژوهشی جامع درباره احادیث «اصول کافی» و ذکر موارد مغایرت آن با قرآن، سنت پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم و موازین عقل و منطق است. نویسنده، بسیاری از مندرجات اصول کافی را خلاف عقل و قرآن دانسته و در مقدمه‌ی نسبتاً مفصلی با بهره‌گیری از منابع دست اول شیعی، دلایل ارجحیت و حجیت قرآن را نسبت به سنت و روایات، به تفصیل بیان می‌کند. وی در ابتدا با بیانی موجز، شیوه‌ی تدوین احادیث شیعه را بیان داشته و علت و چگونگی ورود احادیث جعلی را به کتب و سپس تفکر شیعی شرح می‌دهد و انگیزه‌ها و عواملی را که به این نابسامانی دامن زده‌اند، بیان می‌کند. در ادامه، هر یک از ابواب اصول کافی را به تفکیک و در قالب ۱۸۲ فصل جداگانه بررسی نموده و احادیث جعلی آن را با ذکر دلایل قرآنی، سنت نبوی، روایات ائمه‌ی شیعه و بررسی سلسله روات مشخص می‌سازد. این اثر، در کنار «صحیح کافی» محمد باقر بهبودی، یکی از مهم‌ترین آثار در پالایش و تنقیح اصول کافی کلینی است.

تضاد مفاتیح الجنان با قرآن

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی



به بررسی و تحلیل ادعیه‌ی «مفاتیح الجنان» شیخ عباس قمی و مقایسه‌ی آن با ارزش‌ها و حقایق اسلام اختصاص دارد. نویسنده، کتاب را با معرفی و تحلیل و نقد قاعده‌ی «تسامح در ادله‌ی سنه» و حدیث «مَنْ بَلَّغَهُ...» و رد این حدیث آغاز می‌کند. سپس شرح حالی از شیخ عباس قمی ارائه داده و انگیزه‌های او را از تأثیف مفاتیح الجنان برمی‌شمرد. وی یکایک ادعیه‌ی این کتاب را بررسی نموده و دعاها بی را که در تضاد با افکار و عقاید ناب اسلامی هستند، نقد می‌کند. او دعای کمیل، عشرات و سمات را با ارائه‌ی دلایل متعدد، دعاها بی را دارای تعابیر صوفیانه و ناشر این مکتب هستند. در ادامه، به بحث دعاها ناقص و معیوب می‌پردازد و از دعای مشلول، یستشیر، عدله، جوشن کبیر، جوشن صغیر و قاموس نام می‌برد. بررسی هشت شبهه‌ی مهم در توحید عبادت، بخش مفصل دیگری از کتاب را به خود اختصاص داده است. وی سپس دعای توسل، حرز امام زین‌العابدین و مناجات امیر المؤمنین را مورد مذاقه قرار می‌دهد. ادامه‌ی کتاب نیز بررسی بخش‌های دیگری از مفاتیح الجنان است که در تعارض با قرآن کریم و آموزه‌های اصیل دینی هستند.

پژوهشی است در اخبار و احادیث منقول درباره مهدی - دوازدهمین امام شیعیان - و بررسی صحت و سقم آنها. نویسنده در این اثر می کوشد تا با بهره گیری از آیات قرآن، گزاره های تاریخی و روایات ائمه شیعه، اصالت وجود امام زمان را بررسی نماید. آغاز کتاب، مقاله های مستقل کوتاهی است به قلم یکی از هم فکران مؤلف (بدون ذکر نام) تا خواننده بدین صورت بتواند در مورد محتوای کتاب و جهت گیری آن، ذهنیتی کلی پیدا کند. نخستین فصل کتاب به بررسی روایات شیعی درباره مادر امام زمان و تولد و زندگی او اختصاص دارد. نویسنده، فصل بعد را به مسئله رجعت و کم و کیف آن و اتفاقاتی اختصاص داده است که شیعیان معتقدند پس از ظهور مهدی رخ خواهد داد. وی بلافاصله پس از نقل هر روایت، ضدیت آن را با موازین عقل و منطق و قرآن و روایات پیامبر ﷺ و اهل بیت به اثبات می رساند. در فصل بعد، آیاتی از قرآن را شرح و تفسیر می کند که مدعیان وجود مهدی به وی نسبت می دهند و سپس روایاتی را که به پیشگویی حوادث پس از مرگ او اختصاص دارد نقل می کند. او در ادامه، به احادیث اهل سنت در مورد مهدی می پردازد. از آنجا که مهم ترین اخبار و روایات در مورد مهدی، در بحار الانوار مجلسی آمده است، نویسنده به تفصیل، سی و دو باب مختلف بحار را بررسی و تک تک روایات آن را موشکافی کرده و سقم و ضعف آنها را به اثبات می رساند.

خرافات وفور در زیارات قبور

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا بر قعی قمی



دیدگاه اسلام و قرآن را درباره‌ی زیارت قبور بررسی نموده و آن را با موازین عقلی می‌سنجد. کتاب با طرح پرسش‌هایی این چنین آغاز می‌شود که ارواح انبیا و اولیا پس از وفات کجا می‌روند و آیا آنان از زوّار خود مطلع می‌شوند. نویسنده ضمن پاسخگویی مستدل و منطقی به این پرسش‌ها، به موضوع شرعی بودن ساخت گند و بارگاه پرداخته و احادیث و روایاتی را که در این مورد از ائمه‌ی شیعه رسیده است، نقل می‌کند. در ادامه‌ی فصل‌های کتاب، روایاتی را که شیعیان درباره‌ی زیارت پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم، حضرت زهرا صلوات الله علیها و آله و سلم، ائمه‌ی بقیع و حضرت علی صلوات الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند مطرح نموده و به پاسخگویی و احتجاج و استدلال علیه آنها می‌پردازد. سپس، زیاراتی را که از قول برخی بزرگان شیعه همچون شیخ مفید، صفوان، ابن طاووس، جابر جعفی، کفعمی، سید مرتضی و... نقل شده مورد مذاقه قرار داده و تناقض‌های آنها را با عقل و دین، برجسته می‌سازد. در پایان، مضرات و مفاسد دینی و اجتماعی‌ای را برمی‌شمارد که در نتیجه‌ی خرافه‌ی زیارت در جامعه‌ی شیعه شیوع یافته است.

شاھراه اتحاد (بررسی نصوص امامت)

حیدر علی قلمداران



پژوهشی جامع است که به بررسی نصوص و متون معتبر دینی (قرآن، احادیث و روایات) دربارهٔ مسئله امامت و نقد و تحلیل آنها اختصاص دارد. این کتاب، که یکی از مهم‌ترین آثار فارسی در زمینهٔ نقد و عیارسنجدی مفهوم امامت است، آن دسته از آیات قرآن را که شیعه دال بر حقانیت سلسلهٔ امامت می‌داند، شرح و تفسیر کرده و یکایک احادیث و اخبار رسیده از رسول اکرم صلوات‌الله‌علی‌ہ و‌آله‌ی‌علیہ‌السلام، صحابه‌ی کرام و ائمه‌ی شیعه را از لحاظ سند و راویٰ حدیث، به دقت بررسی نموده و پس از جدا کردن اخبار شاذ و دروغ (که بخش اعظم این روایات را تشکیل می‌دهد) مفهوم و مصدقه هر یک را تبیین می‌کند. نویسنده پس از بیان علل و ریشه‌های اصلی اختلاف و جدایی امت اسلام از یکدیگر، ماجراهی سقیفه‌ی بنی ساده و مذاکرات و رویدادهای آن را مورد مذاقه قرار داده و ضمن شرح م الواقع، کیفیت بیعت حضرت علی با ابویکر صدیق صلوات‌الله‌علی‌ہ و‌آله‌ی‌علیہ‌السلام و روایات شیعه را در این موضوع، نقل می‌کند. در بخش بعد، ماجراهی غدیر خم و حقیقت آن مورد بحث قرار می‌گیرد. در این بخش، شرح واقعه‌ی غدیر، انگیزه‌ی پیامبر خدا صلوات‌الله‌علی‌ہ و‌آله‌ی‌علیہ‌السلام از ایراد خطبه‌ی مشهور غدیر و نقد برداشت شیعه از آن، محور کلام است. نویسنده در فصل آتی، ماجراهی سقیفه را به روایت کتاب «احتجاج» طبرسی نقل کرده و نشان می‌دهد که حب و بغض‌های مذهبی، چگونه حقیقت را واژگون و نادرست جلوه می‌دهند. نویسنده در ادامه، ده حدیث مهم شیعه را که در استدلالهای خود در بحث امامت بدان استناد می‌کنند، به دقت تحلیل و بررسی می‌کند. بیان انگیزه‌های قیام سادات علوی در زمان امویان، گفتار صریح ائمه‌ی شیعه دربارهٔ خلافت و دلایل تاریخی‌ای که همگی حاکی از عدم وجود نص دربارهٔ امامت هستند، موضوع فصل بعدی کتاب است. او در پایان، فرقه‌های متعدد شیعه را که پس از هر یک از ائمه سر بر آورده‌اند، معرفی کرده و اعتقاداتشان را شرح می‌دهد.

راه نجات از شر غلاة

حیدر علی قلمداران



اثر مبسوطی است که به طرح و نقد رایج‌ترین خرافات و غلو غلاة در بین شیعیان پرداخته و به آن‌ها پاسخ می‌دهد. نویسنده، کتاب خود را با بحث علم غیب و اختصاص صرف آن به خداوند متعال آغاز می‌کند و ضمن اشاره به روایات متعدد شیعی در نفی علم غیب ائمه، به رساله‌ی «سهو النبی ﷺ» محمد تقی شوشتاری استناد می‌کند. مبحث بعدی، ولایت و حقیقت آن است. در این بخش، مدعای شیعیان درباره‌ی ولایت منصوص علی و فرزندانش مطرح شده و آیات متعدد قرآن و گفتار خود آنان، به عنوان دلایل رد این باور، نقل می‌شود. بحث در حقیقت شفاعت، موضوعی است که در ادامه می‌آید. در این بخش، ابتدا مفهوم شفاعت و منظور قرآن از آن، به روشنی تبیین می‌گردد و آنگاه، قرائت شیعی از شفاعت و تأثیر آن بر باورهای شیعیان بررسی می‌گردد. چگونگی نشر این خرافه در مذهب تشیع و سیر تاریخی کتب و باورهای غلاة، موضوعی است که در ادامه آمده است. فصل بعدی کتاب، بحث مفصلی است در زیارت قبور و خرافات پیرامون آن. در این فصل، نویسنده ابتدا دلایل عقلی و تاریخی‌ای را بیان می‌کند که در نفی زیارت قبور از جانب رسول اکرم ﷺ و ائمه‌ی شیعه نقل شده است. سپس علت توجه شیعیان به زیارت و دلایل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی‌ای را بر می‌شمارد که موجب شیوع این خرافه در جوامع شیعی شده است. چگونگی تعارض احادیث زیارت با قرآن و بررسی رجالی آنها و تعمیر قبور در اسلام، از دیگر مباحث این فصل است. بخش پایانی کتاب، نگاهی است کلی به پدیده‌ی غلو و آفات و خبائث اجتماعی و دینی آن.

خمس

حیدر علی قلمداران



تحقیق جامع و مبسوطی است که بنیان‌های شرعی و منطقی خمس را بررسی نموده و اصالت و صحت آن را در اندیشه‌ی اقتصادی اسلام مورد مدافعت و قضاوت قرار می‌دهد. این کتاب، که جامع‌ترین اثر مستقل در زمینه‌ی نقد خمس در جهان تشیع است، با هدف عیار سنجی مهم‌ترین روایات و مستندات شیعه درباره‌ی خمس به رشته تحریر درآمده است. هدف نویسنده از نگارش این اثر، پیرایش خمس از زوائدی است که برخی علمای شیعه بدان افزوده و به گفته‌ی وی «آن را ممّی مطمئن برای روزی خود کرده‌اند». او در این اثر، ضمن بررسی دقیق و موشکافانه معنا و تفسیر آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی انفال، که درباره‌ی خمسِ غنائم جنگی نازل شده است، سنت پیامبر بزرگوار اسلام صلوات الله علیه و آله و سلم و دیدگاه ائمه‌ی شیعه را در این‌باره به تفصیل شرح می‌دهد. نویسنده، کتاب را با بررسی سند خمس در قرآن آغاز می‌کند و ضمن بیان کاربردهای اصلی خمس در جامعه‌ی اسلامی، به روایاتی می‌پردازد که آن را محدود و منحصر به رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم و اهل بیت وی نموده‌اند. در ادامه، ضمن بیان موارد شمول خمس، احادیثی را که در وجوب خمس و کاربردهای آن آمده است، به لحاظ منطقی سنجیده و پس از مقایسه‌ی آن با قرآن کریم و سنت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم، با دقت خاصی سند و سلسله روایت‌های هر یک را بررسی می‌کند و در نهایت ثابت می‌کند که خمس فقط در غایم جنگی و معادن می‌باشد. سپس، اخبار بخشش خمس به شیعیان را از جانب ائمه‌ی شیعه نقل و تحلیل و در پایان، موارد مصرف خمس و سهم امام را در زمان غیبت بررسی می‌کند. آنگاه، فتاوی

علمای طراز اول شیعه را در مورد تحلیل و اباده خمس نقل می‌کند؛ کسانی همچون اسکافی، ابن جنید، شهید ثانی، محقق سبزواری، ابن عقیل، شیخ صدوق، شیخ طوسی، مقدس اردبیلی، محقق ثانی، قطبی، ملا حسن فیض کاشانی، شیخ حر عاملی، شیخ یوسف بحرانی، شمس الدین عاملی، شیخ محمد حسن نجفی (صاحب جواهر) و دیگران که همگی به اجماع، قائل به اسقاط خمس ارباح مکاسب از شیعیان در زمان غیبت هستند. بدین منظور، تمام اقوال و دیدگاه‌های آنان را در این مورد، در آثارشان به تفکیک بیان می‌کند. بخش پایانی کتاب، مجموعه پاسخ‌های نویسنده به ردیه‌هایی است که ناصر مکارم شیرازی، رضا استادی اصفهانی و سید حسن امامی اصفهانی برگتاب خمس نوشته‌اند و در ویراست جدید به آن اضافه شده است.

این اثر، استدلال‌ها و مدعیات ذیبح الله محلاتی را در کتاب «جواب مناقشات بر خطبه‌ی غدیر و وجوب خمس ارباح مکاسب و مسئله‌ی شفاعت» بررسی کرده و به آنها پاسخ می‌دهد. کتاب مذکور را در جواب مقاله‌ای نوشته است که سید ابوالفضل برقمی با عنوان «رد بر خطبه‌ی غدیر» در مجله‌ی رنگین کمان منتشر کرده بود. از آنجا که محلاتی کتاب خود را به صورت پرسش و پاسخ فرضی با برقمی نوشته است، نویسنده در این اثر نیز روش مشابهی اتخاذ کرده و پاسخ‌های خود را به سؤالات و ایرادات محلاتی تبیین می‌دهد. وی در آغاز، داستان غدیر و آنچه را که در آنجا رخ داد بیان و دلایلی را مطرح می‌کند که بنابر آنها نمی‌توان از خطبه‌ی رسول اکرم ﷺ برداشت خلافت و جانشینی علی ﷺ را نمود. این دلایل، به چهار دسته‌ی عقلی، نقلی، وجودی و تاریخی تقسیم می‌شوند. در ادامه و در بحثی مبسوط با عنوان «سنند رسوای غدیر» به بررسی سلسله رواة غدیر پرداخته و با استناد به منابع مهم رجال شیعه، وثاقت و اعتبار آنها را زیر سؤال برده و در نتیجه، جملی بودن بسیاری از بخش‌های آن را به اثبات می‌رساند و بر نتایج و مفاهیمی که از آن استنتاج می‌شود، خط بطلان می‌کشد.

تابشی از قرآن

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقمی قمی



ترجمه و تفسیر قرآن کریم به زبان فارسی است. هدف نویسنده در چهار جلد کتاب مذکور، بیان مفاهیم آیات قرآن و شرح پیام هدایت‌بخش آن، به دور از تعصبات مذهبی و جهت گیری‌های فرقه‌ای است. وی در جلد نخست کتاب و در مقدمه‌ای مبسوط که نیمی از حجم این جلد را در بر گرفته، اطلاعات جامعی درباره‌ی مهم‌ترین مباحث علوم قرآن ارائه می‌دهد تا به این صورت خواننده‌ی ناآشنا نسبت به مفاهیم تخصصی و اصطلاحات قرآنی، شناختی نسبی پیدا کند؛ از جمله مباحثی همچون: شیوه‌ی کتابت قرآن، قرائت‌های مختلف، انگیزه و چگونگی تدوین قرآن در زمان حضرت عثمان^{رض}، تحریف در قرآن، محکم و متشابه، اعجاز قرآن و انواع آن، ویژگی‌های منحصر به فرد نص قرآن و غیره. شیوه‌ی وی در تفسیر، به گونه‌ای است که از پرداختن به اصطلاحات نقیل و فنی تفسیری اجتناب کرده و در نتیجه، خواننده با متنی روان و ساده روبه رو است. او پس از ارائه‌ی ترجمه‌ای روان از آیه، معنا و تفسیر واژگان خاصی از آن را که دارای وجوده و نظایر چندگانه است و یا نیازمند تعریف می‌باشد بیان کرده و خواننده را یاری می‌رساند تا پیام اصلی هر آیه را به درستی دریابد. جلد نخست کتاب، تفسیر سوره‌های فاتحه تا نساء، جلد دوم، سوره‌های مائده تا یوسف، جلد سوم، ادامه‌ی یوسف تا فاطر و جلد چهارم، به تفسیر سوره‌ی یس تا ناس اختصاص دارد.

نقد مراجعات

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقمی قمی



نقد و بررسی مدعیات سید عبدالحسین شرف الدین در کتاب «المراجعات» است. کتاب مذکور با هدف نقد و به چالش کشیدن دیدگاه‌های اهل سنت تألیف شده و برقمی در این اثر می‌کوشد تا با استناد به آیات قرآن، احادیث نبوی و روایات ائمه‌ی شیعه، به اظهارات شرف الدین پاسخ گوید. کتاب با طرح مفهوم سنت و تشیع آغاز می‌شود و در ادامه، رویکرد مذهبی کلینی را، به عنوان یکی از مهم‌ترین محدثین شیعه، در قبال حدیث و تدوین آن بازگو می‌نماید. آنگاه نگرش باطنیه را در تفسیر قرآن شرح داده و تأثیر این نگرش را در برداشت مفاهیم حدیثی بررسی می‌کند. وی سپس به بحث پیرامون علم غیب ائمه می‌پردازد و با استناد و اشاره به روایات شیعی، نادرستی این مفهوم را در تفکر شیعه ثابت می‌کند. شأن نزول و تفسیر آیات تطهیر، مباهله و مودت در اندیشه‌ی ائمه و مفسران شیعه، موضوعی است که در پایان به آن پرداخته شده است.

چگونه هدایت یافتم؟ تولدی دوباره و انتخابی نو

حجت الاسلام والملمین مرتضی رادمهر

زندگینامه‌ی خود نوشته مرتضی رادمهر – از روحانیون شیعی معاصر – و شرح علل گرایش وی به اهل سنت و مصائب و مشکلاتی است که از این راه برای وی پیش آمده است. نویسنده‌ی کتاب، که از طلاب برجسته‌ی حوزه علمیه قم بوده است، انگیزه‌هایی که وی را از اندیشه‌های شیعی خرافی جدا کرده و به سوی اهل سنت سوق داده، شرح می‌دهد و از این راه، خوانندگان را نیز با مبانی فکری اهل سنت و نقاط اختلاف آنان با شیعیان آشنا می‌سازد. مجموعه رویدادهای پیش آمده در زندگی وی، به عنوان یک طلبه و شرح مناظرات و مجاجه‌هایش با علمای سنی، پاسخگوی بسیاری از پرسش‌ها و شباهت شیعیان درباره‌ی اهل سنت است؛ لذا این اثر، نه یک زندگینامه‌ی صرف، بلکه درسنامه‌ای عقیدتی از تفکرات اهل سنت است. وی در آغاز، مختصری از وضعیت خانوادگی و دوران کودکی و سپس چرایی و چگونگی حضورش در حوزه‌ی علمیه و دانشگاه را شرح می‌دهد. در فصل بعد، از سفرش به بلوچستان و آشنایی با مولانا (رهبر معنوی و عقیدتی اهل سنت منطقه) سخن می‌گوید و ملاقاتش با وی و مذاکراتشان با او را شرح می‌دهد. سفر حج و بازدید از سلیمانیه‌ی عراق و سوریه و تأثیراتی که این سفرها بر وی گذاشتند، مطالبی است که در ادامه‌ی کتاب آمده است. فصل پایانی، شرح تحولات درونی عمیق نویسنده، دستگیری‌های مکرر و برخوردهای وزارت اطلاعات با وی می‌باشد که شکنجه‌های شدید و وحشتناکی در زندان را برایش به همراه داشته است. بخش پایانی کتاب، که شرح واپسین روزهای زندگی رادمهر است، به قلم شخص دیگری است؛ زیرا نویسنده‌ی کتاب، در اثر عوارض جسمی ناشی از شکنجه توسط مأموران اطلاعات، در گذشته است.

کلید فهم قرآن

شریعت سنگلچی



بیان شیوه‌های تدبیر در قرآن و چگونگی فهم و استخراج پیام آیات آن است. نویسنده‌ی کتاب با اشاره به همگانی بودن پیام اسلام و درس‌های آن، قرآن کریم را کتابی می‌داند که مخاطب عام دارد و فهم معنا و پیام آن، منحصر و محدود به گروه خاصی نیست و می‌کوشد تا با زبانی ساده، اصول فهم قرآن را بیان نماید. بدین منظور، در ابتدا مفاهیم کلیدی‌ای را که برای درک آیات قرآن ضروری است معرفی کرده و توضیح مختصری درباره‌ی هر یک ارائه می‌دهد؛ از جمله: ظاهر و باطن، محکم و متشابه، تفسیر به رأی جایز و ممنوع، ضروریات و ناسخ و منسوخ. در ادامه‌ی فصل‌های کتاب، به انواع سوگندهای قرآن و مفاهیم آن پرداخته و سپس در مورد فواتح سُور و امثال قرآن توضیح می‌دهد. کتاب با بحث پیرامون شیوه‌های استدلال قرآن و ماهیت و کیفیت وحی ادامه می‌یابد. رویکرد فرقه‌ها و نحله‌های فکری‌ای همچون سوفیستانیان، حسیون، تجربیون و صوفیه در فهم و تفسیر قرآن، موضوعی است که در ادامه به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد. بحث پیرامون نبوت، قیامت و معاد از دیدگاه قرآن، از جمله دیگر مباحث کتاب است.

دعا

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقمی قمی

بررسی مفهوم دعا در اسلام و بیان شرایط دعاهای توحیدی و چگونگی تمیز آنها از دعاهای شرک آلود و نادرست است. در این اثر، نویسنده برخی از مهم‌ترین کتب ادعیه‌ی شیعی را بررسی کرده و علت انحرافی بودن مطالب آنها را بیان می‌کند. او می‌کوشد تا با استناد به آیات قرآن کریم و احادیث موثق، نشان دهد که دعاهای خود ساخته و گمراه‌کننده، چه مضراتی برای فرد و جامعه در پی خواهند داشت. وی برخی از شباهات و سؤالات رایج در مورد دعا و توسل را مطرح می‌کند و مستنداً به آنها پاسخ می‌گوید.



رهنمود سنت در رد اهل بدعت

مولف: شیخ الاسلام ابن تیمیه

مترجم: آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی

این اثر، برگردان فارسی کتاب «المنتقی» تألیف محمد بن عثمان ذهبی است. کتاب مذکور، برگزیده و فشرده کتابی است به نام «منهاج السنۃ النبویة فی نقض کلام الشیعۃ القدریة» که شیخ الاسلام، احمد بن تیمیه دمشقی، آن را در رد افکار و عقاید باطل تشیع، به رشته تحریر درآورده است. شیوه نویسنده در این اثر، ابتدا نقل عقاید شیعه درباره امامت و خلافت و سپس، پاسخگویی به آنها با استناد به آیات قرآن کریم، سخنان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و منطق و عقل سلیم است. وی استدلال‌های علامه حلی را در مورد لزوم زعامت علی صلی الله علیه و آله و سلم پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، سزاوارتر بودن علی صلی الله علیه و آله و سلم برای خلافت و اثبات امامت او در قرآن ذکر کرده و در هر مورد، به تفصیل به آنها پاسخ گفته و نادرستی و ضعف هر یک را نشان می‌دهد.

تأملی در آیه‌ی تطهیر

آیت الله العظمی نعمت الله صالحی نجف آبادی



شرح و تفسیر آیه‌ی تطهیر و بررسی دیدگاه شیعیان در مورد مصاديق این آیه و پاسخگویی به آنهاست. یکی از مهم‌ترین آیاتی که در عقاید شیعی برای عصمت اهل بیت و ائمه بدان استناد می‌گردد، آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی احزاب می‌باشد که به «آیه‌ی تطهیر» مشهور است. مؤلف این اثر، تلاش دارد تا وقایعی را که منجر به نزول این آیه شد، بازگو نماید. وی برای اثبات گفته‌های خود، آیات صدر و ذیل آیه‌ی فوق را به دقت بررسی می‌کند و با دقت و ظرافت خاصی، ارتباط و یکدستی آیات را در بیان پیام واحد آنها برای خواننده متبکر می‌سازد و با استدلال‌هایی موجز و منطقی، بر مدعای شیعیان در این باره، خط بطلان می‌کشد.

تضاد در عقیده

محمد باقر سجودی



بررسی تاریخی وقایع پس از رحلت پیامبر ﷺ و رویدادهایی است که منجر به خلافت سه خلیفه اول مسلمین شد. هدف نویسنده از نگارش این اثر، نه اهانت به عقاید شیعیان، بلکه کمک به آنان در درک حقانیت صحابه و شناخت صحیح آنان است. وی در آغاز، دلایلی را بر می‌شمارد که به خاطر آنها رسول اکرم ﷺ از انتخاب جانشین اجتناب کرد. در ادامه، به طرح و تفسیر آیاتی از قرآن می‌پردازد که به قدردانی و ستایش صحابه پیامبر ﷺ اختصاص دارد. او ویژگی‌هایی را که خداوند در توصیف یاران حقیقی پیامبرش بیان کرده است، در ۱۳ گروه دسته‌بندی کرده و به تفکیک شرح می‌دهد. در فصل بعد، منافقین را معرفی و صفاتشان را با بهره‌گیری از آیات قرآن کریم بازگو می‌نماید. بررسی دلایل اختلاف بین صحابه، دوستداران اهل بیت پیامبر و ویژگی‌های آنان، تحلیل واقعه‌ی افک و رفتار پیامبر ﷺ در قبال دخترانش، از دیگر موضوعاتی است که در ادامه به آنها پرداخته شده است.

توحید عبادت

شریعت سنگلچی



بیان موازین و معیارهای توحید در اسلام و شرح و معرفی عقاید خرافی و شرک‌آلود است. نویسنده، کتاب را با طرح اصل توحید و معنا و مصاديق آن آغاز می‌کند. سپس به بیان مفهوم عبودیت و شرایط تحقق آن پرداخته و عبودیت‌عام و خاص را شرح می‌دهد. در ادامه، ضمن تبیین معنای شرک، اعمال و اندیشه‌های شرک‌آمیزی را که در آداب و مناسک مسلمانان، به ویژه شیعیان، راه یافته است، بر می‌شمرد. وی شرک را به دو گروه اکبر و اصغر تقسیم می‌کند و مصاديق هر یک را نام می‌برد. بحث تبرّک، ذبح قربانی برای غیر خدا، توسّل به غیر خدا، ریا و شفاعت، از جمله دیگر مباحثی است که در این بخش مطرح می‌گردد. در بخش بعد، به معنی و حقیقت سببیت پرداخته و اشتباه عوام را در این مورد شرح می‌دهد و سپس، زیارت قبور بزرگان دینی، پیامبر ﷺ و ائمه را به عنوان نمونه‌های شرک‌آمیز این سوء برداشت، تحلیل می‌کند. بخش پایانی کتاب، به دلایل تاریخی و اجتماعی پیدایش بت‌پرستی و اسباب شیوع شرک و خرافه در اسلام، اختصاص دارد.

خلافت و امامت

حیدر علی قلمداران

۱۹

طرح پرسش‌های بنیادین درباره‌ی اعتقادات شیعه درباره‌ی امامت ائمه و خلافت صحابه‌ی بزرگوار پیامبر اسلام است. نویسنده در این اثر، با استعانت از آیات نورانی قرآن کریم، سخنان گهربار پیامبر گرامی اسلام صلوات‌الله‌علی‌ہ، صحابه و تابعین ارجمند ایشان، مسایل مهمی را درباره‌ی امر خلافت و امامت مطرح کرده و شیعیان را به تفکر و انصاف در مورد آن دعوت می‌کند. وی در آغاز کتاب، به بحث درباره‌ی رویکرد حضرت علی صلوات‌الله‌علی‌ہ به مسئله‌ی انتخاب خلفای قبل از خود پرداخته و خطبه‌ها، نامه‌ها و روایات رسیده از وی را درباره‌ی رضایت از این امر، نقل می‌کند. در ادامه، به موضوع ذکر نام ائمه‌ی شیعه در قرآن می‌پردازد و ضمن تفسیر آیه‌های مورد ادعای شیعیان، نادرستی برداشت آنان از این آیات را به اثبات می‌رساند. بخش پایانی کتاب، به عصمت و بی‌خطایی ائمه‌ی شیعه می‌پردازد. در این بخش، نویسنده پس از استدلال‌های متعدد قرآنی، روایات متعددی از خود ائمه درباره‌ی عدم مصونیت‌شان در برابر خطأ و لغزش نقل می‌کند.

عقیده اسلامی

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا بر قعی قمی



بیان عقاید اصیل و ناب اسلامی بر پایه‌ی آیات نورانی قرآن کریم و سنت حسنی پیامبر رحمت و مغفرت - محمد مصطفیٰ علیه السلام - است. مترجم در خلال مقدمه‌ی کتاب، به دشمنی کورکورانه و جاھلانه شیعیان - به ویژه در ایران - با یکتاپرستان عربستان اشاره می‌کند، که در ایران با نام وھابی شناخته می‌شوند. انگیزه‌ی اصلی وی از ترجمه‌ی فارسی این کتاب، معرفی مشرب فکری و عقیدتی آنان و شرح عقاید و آموزه‌های محمد بن عبدالوهاب - مصلح دینی حجاز در قرن ۱۲ هجری - است. این اثر، مرامنامه‌ی توحیدی و ایمانی مسلمان آزاده‌ای است که کتاب خدا و سنت رسول پاکش را برای هدایت و نیل به سعادتِ ابدی، کافی و وافی می‌داند و به دور از هرگونه تعصب و جانبداری، تعالیم راستین اسلام را بازگو می‌کند. کتاب حاضر، مشتمل بر سه رساله از شیخ‌الاسلام محمد بن عبدالوهاب است: در رساله‌ی نخست، مبانی توحید و خداشناسی، چگونگی شناخت پیامبر علیه السلام، کارکرد و تأثیرات دین در جامعه و وظایف مؤمنان در قبال خداوند و رسولش، بیان شده است. نویسنده در رساله‌ی دوم، ملاک‌های تمیز حق از باطل را در پیروی از دین حنیف شرح داده و در رساله‌ی سوم، شباهتی را که مغرضین و مشرکین بر اسلام و اندیشه‌های توحیدی آن وارد نموده‌اند، مطرح کرده و به آنها پاسخ‌های مستدلی می‌دهد.